جریدهٔ بلخ

مشتمل بر :

تاریخ وجغرافیای بلخ باستان وبخشی از بحر الاسرار

مؤلف : محمّد مؤمن

تصحیح وتحشیه از : مایل هروی

داطلاعاتو او کلتور وزارت دبیهقی کتاب خپرولو موسسه

جریده بلخ

مشتمل بر :

تاریخ و جغرافیای بلخ باستان و بخشی از بحر الاسرار

مؤلف : محمد مومن

تصحیح و تحشیه از : مایل هروی

حافظ کتب خانه
فون 3301 سابقه
بلوچستان بک ڈپو
مسجد روڈ کوئٹہ

PROPERTY OF ACKU
2617

Rs 45 - . -

وزارت اطلاعات و کلتور پس از پیروزی انقلاب سترگ ثور و به پیروی ازخطوط اساسی و ظایف انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان ، در کنار رسالت بزرگ تنویر خلق افغانستان، تبلیغ انسانی و سودمند و پخش اطلاعات راستین ، روشن ساختن گوشه های تاریک فرهنگ و تاریخ گذشته را نیز ازوجایب خودمیداند .

روی این آرمان والا ، تاریخ واقعی کشور راهمواره نشر خواهد کرد. متون تاریخی را دست چاپ خواهد سپرد وبر مبنای دساتیر جهان بینی علمی ، به‌خاطر پیوند منطقی پدیده‌های تازه و کلاسیک و برای رشد و تقویت تاریخ و فرهنگ، به‌خصوص ادبی و تاریخی فرهنگ گذشته نیز بها خواهد داد .

یکی از همین متون متأخر کتاب «جریدهٔ بلخ» است که «محمد مؤمن بلخی» در سال (۱۱۱۸) ه،ق تألیف کرده‌است و مشتمل بر تاریخ و جغرافیای بلخ باستان ، وجه تسمیه بلخ و بناهایی است که مؤلف خود دیده است وذکرعارفان و محدثانی است که در بلخ گورگاه شان است .

دراین کتاب که به تصحیح وتحشیه «رضا مایل» آماده شده است بخشی از «بحر الاسرار» «محمود کتابدار» نیز افزوده گشته است تا سودمندی کتاب فراوانتر گردد و مطالب بیشتری درزمینه فراهم آید .

امیدواریم درکنار تهیه و چاپ هرچه بیشتر دانشهای نوین و مترقی ، مهلت چاپ متون گذشته رانیز بیابیم و پیوند معنوی نسل های امروز وفردا را با میراثهای فرهنگی شان زنده نگه داریم .

بارق شفیعی
وزیر اطلاعات و کلتور

جریده بلخ

روزی دریکی از دکانهای کتاب فروشان بکتابی برخوردم که به تاریخ بلخ ارتباط داشت ازدیرباز جغرافیای خراسان بخش بلخ راازروی دونسخهٔ خطی جغرافیای حافظ ابرو رونویس کردم ولی ضبط نامها مشکل مینمود. بدان فکر بودم یکبار به بلخ بروم وشاید در شعبه زراعت آنجا کتابی درموارد آب بخشی انهار بلخ موجود باشد آنرا به بینم تاجغرافیای بلخ را عیار سازم. واما این مطلب مشکل مینمود زیرا ازدورهٔ شاهرخ میرزا فرزند امیر تیمور گورگانی تاامروز درنامهای دهات بلخ بعضاً وقسما تغییررخ داده است وتطبیق این نامهای کهن بنامهای موجوده راست نمی آید وقتی این کتاب که ماعلی العجاله ازجهتی آنرا جریدهٔ بلخ نام میگذاریم بدستم رسید وداخل محتویات آن شدم فهمیده شد که یکنفر محمد مؤمن ابن شیخ عوض باقی بلخی درسال ۱۱۱۸ چهره بلخ را باخصایل وخصایص آن از روی مؤلفات پیشنیان پدیدار ساخته بایک مقدار چشم دیدهاییکه خودش درسالهاییکه در قید حیات بوده است پهلوها تاریخی وآثار باستانی آنرا نگاشته است .

این کتابیکه بدست مارسیده «رکن ثانی این رقعه است» هرچند فحص وجستجو کردم که رکن اول آن پیداشود کهشاید نام حقیقی این کتاب نموده آید میسر نشد .

حافظ نورمحمد کهگدای دررسالهٔ تاریخ مزار شریف مؤلفه خود همین رکن

دوم را دیده است واز ین مولفه باجمال یا د کرده است ونام حقیقی کتاب پیش ایشان نیز مجهول بوده وقرار حدس همین رکن دوم درچند نسخه دستنویس شده است.

محمد مومن رکن دوم کتاب خودرا اینطور آغاز میکند .

الهی طریقی بیا نم ببخش زبان فصیح و روانم ببخش
در در معنی بهر و یم گشای بها سرا رمخفی نشانم نمای
شراب شهودي به صافی غیب به پیمانه ام ریز بیشک وریب

بعدبرراه روان شاهراه شریعت وسالکان مسالک طریقت پوشیده نماند که این پیر نادان بمعاونت خالق جهان درین اوان ازآنچه حقیقت وماهیت واصل ونسب اجرام علوی بود مرئی وغیرمرئی از آسمان دنیاتا عرش اعلی همگی را در رکن اول این جریدهٔ فریده مرقوم بقلم دوزبان نماید واکنون میخواهد که بتوفیق ربانی در رکن ثانی رقعه شروع کرده از آنچه از اجسام سفلی دیده ونادیده است از کره زمین ومافیها ازشهرها وبقعهاوقریه هامعبد هاوکینسه ها کوهها وتلها وپشتهاوچاهها وچشمه هاودریاها ونهرها وکانهاوبخارات ونباتات واشجاروازهار وغیرهاوازآنچه مابین آسمان وزمین است از بردوصاعقه ورعد وبرق وبرف وباران وژاله وتیروشهاب وکمان رستم وعناصر اربعه وحقیقت وماهیت واصل ونسب این مذکورات ر اباسمو روا شکال ومنافع ومضار و عجایب وغرایب اینها را بطریق اختصار عیان وبیان سازد تا ناظران از حقیقت احوال ایشان وقوف یافته در باره این پیر مستمند بیکس دعای خیر نماید وبالله التوفیق وعلیه التکلان واین رکن مشتملست بر مقدمه وفصول وخاتمه» .

از تذکر مقدمه مؤلف توان فهمید که رکن اول کتاب خودرا درخواص اجرام علوی آورده ودر رکن دوم احوال بلاد را باعجایب وخصوصیات شگفت انگیزی که دارند بیان میدارد .فصول رکن دوم کتاب رابدین ترتیب آورده :

مقدمه در بیان آفرینش عالم .فصل دربیان تقسیم ربع مسکون .فصل درباره اقلیم اول ،دوم ،سوم، چهارم، پنجم، ششم وهفتم .فصل در بیان دانستن موضعیکه آن خارج اقالیمست درجانب شمال .فصل دربیان موضعیکه آخر عمارات وآخر ربع مسکونست.فصل دربیان چهار جانب ربع مسکون باب دربیان شهر ها وقریهای متعلقه به اقالیم سبعه .فصل در بیان شهر ها ودریا ییکه بحرف الف واقع است. بعد از آن ازشهرها بصورت تهجی شروع میکند تا به بلخ میرسد وبلخ راشرح ذکر میکند بدینعبارت آغاز میکند :بدان این پیر ضعیف مبتلا به بلا کام تلخی، محمد مومن بن شیخ عوض باقی بلخی چنین بعرض میرساندتاریخ بلخ« ...شرح مستوفائی راجع به بلخ که جز اعظم آنرا از فضایل بلخ گرفته ذکر میدارد تا حروف نون میرسد.

در اخیر شهر موته را شرح میدهد وگوید ازعجایب آن زمین است که چون زنان را ولادت واقع شود وحمل بدنیا آید بعد ازولادت بکارت معاودت نماید .فقط(ظاهراً بقیة این باب در نسخه استنساخ نگردیده است)نسخه بخط نستعلیق خوش توسط غلام قادر کاکری بدینعبارات:«الحمدلله والمنه که این کتاب مستطاب ونسخه نایاب حسب الفرمایش جناب معظم مکرم مهربان دستگیر بیچارگان ودرماندگان آقا میرمحمد حسین خان صانه الله عن الافات الزمان وبدستخط فقیرالحقیر هیچمدان غلام قادر کاکری بوم یکشنبه بیست وهشتم شهرربیع الاول سنه ۱۳۲۵ هجری در بلده فاخرهٔ کابل تحریر یافت والسلام» .

غلام قادر کاکری از خطاطان و کاتبان معروف است که در دوره امیرعبدالرحمن خان پیشهٔ کتابت راداشته ودر مطابع نیز کار میکرده است این کتاب رابفرمایش مستوفی کابل میر محمد حسین خان کتابت کرده است .

محتویات رکن اول این مؤلفه محمدمؤمن بلخی، درآغاز رکن دوم معلوم شد وچون رکن دوم تاحروف میم شهر های مشهورو قدیم جهان را با شگفتیهاییکه

داشته اند بیان میدارد باختصار گرائیده است ودر باره بلخ که شرح وبسط داده وخصوصیات تاریخی آنرا روشن نموده است معلوم میشود ماخذ ومنابع مؤلفه خودرا نیز در مورد رکن دوم این رقعه کتب ذیل را میاورد که کمتر مؤلفان کتب را بدست میدهد. تنها بذکر نام کتاب بسنده کرده است.

نزهة القلوب حمدالله مستوفی، مجمع الممالک قاضی رکن الدین تحفة الغرایب، صورالاقالیم، عجایب المخلوقات، مجمع الغرایب، رسالهٔ هیئت، تفسیر طبري، تاریخ شام، بحرالدرر، شبستان، تاریخ مغرب، سراج القلوب، معارج النبوة، کنزاللغه، مؤید الفضلا، لطایف اللغه، کشاف گواشی، عجایب البلدان، روضة الصفا، فارسنامه، مجمع ارباب الملک، شاهنامه، جامع الجوامع مولانا عبدالطیف، تفسیر حسینی، فضایل بلخ، تاریخ بلخ، مناقب بلخ یاتاریخ امام عبدالله رساله ملک شاه، حلیة الاولیاء، سلوة العارفین، کتاب العافیه، تاریخ گزیده، کتاب الصلوة، تحفة السعدا شواهد النبوة، مناقب الخلفا، مناقب قاضی سید صالح وغیره.

نام این رساله را که دریکجا جریده آمده ودرجایی رقعه ما نام «جریدهٔ بلخ» را مرجح دانستیم اسیداست نام حقیقی آن نموده آید، و یامناسبتر خواهد بود آنرا «تاریخ بلخ» گوئیم.

ارزش این رقعه بلخ دراینست که ازهر کتابیکه نویسنده در دسترس داشته استفاده کرده است ودر قسمت مشایخ، ازفضایل بلخ فایدهٔ بیشتر برده است ولی از مجمع الغرایب که منشیانه ومتکلف نگاشته شده نیزاستفاده کرده وعبارت را نرم وساده ترساخته است. نام تاریخ بلخ را چندین بار، محمد مومن می‌آرد ومراد او همین فضایل بلخ است. زیرامولف تاریخ بلخ ناصرالدین سمرقندي است که درکتاب فضایل بلخ «سیدامام اجل مرتضی وعالم شهید ابوالقاسم ناصرالدین سیدالساده» یاد شده است. ناصرالدین سمرقندي پنج دفتر درمحاسن ومأثر اهالی این تربت پاک ترتیب

کرده اند (۱) مولف آنجا که از فضایل بلخ نقل میکند«تاریخ بلخ »آورده‌است.

کتاب فضایل بلخ راشیخ الاسلام صفی الدین ابو بکرعبدالله بن عمر بن محمد داود واعظ بلخی بزبان عربی به ۶۱۰ نگاشته بود ترجمه دری آن بسال ۶۷۶ بذریعهٔ عبدالله محمد بن محمد بن حسین حسینی بلخی در قصبهٔ کفشگران صورت گرفته ومحمد مؤمن صاحب رقعهٔ بلخ بنام امام عبدالله بن ابوالقاسم الحسینی یاد میکند، وبحث مشایخ را ازآن به اختصار گرفته است (۲).

هفتاد مشایخ بلخ ورسجی بنام عبد المؤمن خان مصدر شده محمد صالح بن امیر عبدالله بن امیر عبدالرحمن بن شیخ خلیل الله ورسجی البدخشی گوید:

«در بن ولاحضرت عالی منقبت معالی مرتبت مستغنی الالقاب سلطان عالی جناب عبدالموءمن ابن خاقان الاعظم سلطان الاکرم . . . عبدالله بهادرخان ابن سلطان سکندرخان خلدالله ملکه که نسبت التفات بی نهایات وشاگردی باین فقیر دعاگو داشتند گفتند که رساله بی ترتیب داده شود فارسی که اکابر دیار بلخ که مادر آن والی میباشیم بطریق ایجاز و اختصار دانسته شود» .

بعدازین گوید که من این امرا قبول کردم .شروع میکند بتاریخ نویسی.ولی ورسجی بدخشی اصلاً از مصادر ومؤلفاتیکه دردست داشته نام نمی برد .واوتنها درمورد اخذ ومصدر مطالب شهادت حضرت علی رض الله عنه از«صواعق محرقه» نام می برودر جایی گوید: « درتاریخ بلخ آمده است » دیگر ازکسی ویا از کتابی نام نمی برد.

طوریکه مطالب هفتاد مشایخ دیده شد درمورد ذکر مشایخ ،از فضایل بلخ اقتباس کرده است .

---

(۱) فضایل بلخ ،مقدمهٔ استاد حبیبی ص ۳۱

(۲) فضایل بلخ به تصحیح استاد عبدالحی حبیبی بسال ۱۳۵۰ ش درتهران طبع شد.

بالعکس محمد مؤمن مؤلف جریده ء بلخ باا مانت‌داري زیادی‌طوریکه دربالا دیدیم ازتمام مصادر وماخذ خودنام می برد. وچیزیکه قابل یاد آوری است‌آنست که ما دررکن اول این کتاب هنوز دسترس وشناسایی کامل نداریم که‌شاید اصدار کتات بنام والی وحکمران بلخ صورت‌گرفته باشدودربعضی‌جا های کتاب‌خاقان‌مغفور میگوید . وقتی ماتاریخ عصر تألیف راتطبیق میکنیم بسال ۱۱۱۸ یک سال قبل از ترتیب این کتاب محمد مقیم نوهٔ سید سبحان قلی‌خان‌پادشاه بخارادربلخ والی بوده ویا باصطلاح آنوقت سمت خانی بلخ را بعهده داشته است سید سبحان قلی پسرش اسکندرخان رابحکومت بلخ فرستاد واسکندرخان برحکومت ام‌البلاد بلخ قرارگرفت درآن اوان رحیمه بانود خترقاسم سلطان را به‌اسکندر خان‌داده بودند. همان سال‌از آن دودرج‌سلطنت‌فرزندی‌بوجودآمد درآن‌وقت‌مسندارشادرا‌ایشان‌خواجه‌نصرالدین بن عبدالغفارخواجه‌بن‌صالح خواجه‌بن کلان خواجه بن‌جناب هدایت‌پناهی‌مخدوم‌اعظم قدس‌الله‌تعالی‌اسرارهم‌آراسته بودند.خان‌مذکورفرزندارجمندخودرابخدمت‌آن‌بزرگوار فرستاد . جناب ایشان نام‌آن شاهزاده راسقیم خان گذاشتند واسکندرخان شاهزاده بود بسیاردین دارو از رهٔشرع تجاوز نمیکردوازهمه گناه تو به کرده‌بود جندان بحکومت هم کاری نداشت . ابوالمنصور خان برادرش دشمن خان وملک ومال‌او گشته از زهر هلاهل شربت مرگ ساخته باوچشانید ودرگذشت .مدت حکومتش در بلخ دوسال بود ومدت عمرش بیست وهشت سال ».

منتخب‌التواریخ حاجی محمد حکیم‌خان‌خطی شماره ۹۲ ه تاشکند که درسال ۱۲۵۸ تألیف‌ودر۱۲۵۹ کتابت‌شده استفاده‌ازیادداشتهای‌دکتورمحمد یعقوب‌واحدی قرارگفته محمدیوسف منشی بلخی‌درتاریخ مقیم خانی درسال‌۱۱۱۴ سیدسبحان قلی خان فوت میشود ودربخارا که مرکز شاه نشینی بوده‌است‌عبیدالله خان فرزند سیدسبحان به تخت می نشیند . سید محمد مقیم باو نامهٔ مشحون بر تعزیت داری

وبرادری بعدازشش ماه ارسال میدارد واونیز جواب او را می نویسد . درین صورت تاریخ جریدهٔ بلخ نیز تصادف میکند به‌پادشاهی سیدعبیدالله خان که‌محمدمؤمن وحتی صاحب تاریخ مقیم خانی هم‌عصروهم زمان اوبوده اند. زیرا محمد مؤمن ازسال ۱۱۱۷ که‌محمود بی‌اتالیق سید مقیم‌خان‌را بقتل میرساند خبر میدهد . هم سید سبحانقلی خان قرارگفتهٔ مولف تاریخ مقیم‌خانی۳۰سال‌امارت وسلطنت‌دربلخ وبخارا کرده است عالیجناب فردوس مکانی خطاب میکند ومحمد مؤمن

درروزگار سید سبحانقلی وسیدمقیم خان زندگی داشته است بیجا نخواهد بود در اینجا چند بیت محمدیوسف منشی بلخی را که‌به‌مدح‌بلخ سروده‌است بیاوریم .

بلخ که‌شهری بود ام البلاد / راه تزلزل به اساش مباد

در صفت قلعهٔ این بی‌مثال / کوتهی آورد کمندخیال

گشته دهان کنگره بر شهر بند / تاکه‌زند طعنه‌به چرخ بلند

سر به فلک سوی فرازش اگر / قامت‌خود راست‌کند درنظر

گاه تماشا به یقین کزشتاب / از سرش افتد کله آفتاب

سبزه لب خندق او رسته بین / بهر چرا گردن گاو زمین

دست فلک از مه نوتازه اش / حلقه فگنده است‌بدروازه‌اش

در نظر از نعمت بسیار او / هرطرف‌آراسته بازار او

جان ارم سوختهٔ داغ اوست / خلد برین شیفته باغ اوست

مزایای رسالهٔ جریدهٔ بلخ : محمد مؤمن‌بامراعات وشیوهٔ امانت داری‌ازهمه آثاریکه استفاده کرده نام برده است که‌این روش میتواند نگارش او را مستند بسازد . ازجانبی ازمشایخ بلخ ومشاهیر آن خطهٔ مینو وسع ترصحبت میکند وشیوخ هفتاد گانه را نیز روی تقسیم بندی موضع آرامگاه شان‌دراندرون شهر بلخ وبیرون ودرجای دیگر ترتیب داده است .

ازیکمقدار معلومات کثیری که چشم دید خود اوبوده است بما خبر میدهد وهم موضع مراقد را گاه تعیین میکند وگاه که خودش بچشم ندیده است ازآبادانی آنها یادی نمیکند ومیگوید ازاین مقبره‌آثاری نیست .

معلومات محمد مومن درچند مورد خیلی سودمند است یکی آنکه از چندتن عرفا ومجذوبیان « بابایان » نام می‌برد که دردیگر کتب قبل از او سراغ نداریم . دیگر آنکه در مسک الختام رسالهٔ خود جغرافیای بلخ را مشروحا که درسیر هجده نهر قرار دارد بیان میدارد که ازنگاه جغرافیای تاریخی خیلی سودمند است . ازآنرو نگارنده وقتیکه بدین کتاب دسترس پیدا نمود این تالیف را نیز معلومات سودمند خواند که برای میراث فرهنگی کشورما که یک بلخی الاصل آنرا تالیف نموده منبع معتنابه شناخته میشود .

این نسخه را طوریکه درصفحات قبل یاد شد مردی خوشخط نگاشته وباوجود خوش نویسی اغلاطی هم داشته که بعضابقرینه اصلاح گردید وبعضی مطالب را که ازفضایل بلخ نقل کرده بود باآن مقابله شد تاصحیح ترازآب برآید . چون از دونسخه بیش دردسترس نبود ازهفتاد مشایخ بلخ نیز که سلخی است ازفضایل بلخ استفاده بعمل آمد .

درمورد رسالهٔ مانحن فیه طرز نگارش محمدمومن بلخی منشیانه نیست . خیلی ساده نگاشته ولی برخی کلمات وافعال را خودش ساخته مثلا درجاییکه نوشته میشد : فلانی به‌تاریخ چند وفات یافت مینوسد : « فلانی فوتید » البته در برخی جاهای دیگر نیز فتوراد بی دیده‌میشود که ما علاقه‌مند محتویات آنیم نه درانشاءآن .

در اخیر بایداز دوست و همکاردانشمند آقای داکتر واحدی اظهار تشکر نمایم که یادداشتهای

بحر الاسرار را که از میکروفلم کتابخانه تاشکند استنساخ کرده اند بدسترس من گذاشتند تا درین متن در جاهای مناسب تعلیق گونه بیاورم (۱) وهم نسخه یی از رونوشت جریده بلخ را باصد روسیع بمن جهت مقابله سپردند.

درخاتمت مقدمه وظیفه خود میدانم که از تذکر یاد داشت عجایب الطبقات تالیف محمد طاهر ابن ابو القاسم بلخی تالیف بسال ۱۰۵٦ ازهم آن دوست گرامی تشکر کنم. زیرا بگفته ایشان محمد مومن بن شیخ عوض باقی بلخی نسخه یی از عجایب الطبقات را بخط نستعلیق نگاشته است که از آن نسخه فقط یازده ورق در کتابخانه انستیتوی شرق شناسی تاشکند موجود است.

محمد مومن از دو کتاب دیگر درمورد خصایل بلخ هیچ صحبت نمیکند یکی بحر الاسرار که دروقت سید محمد نذرخان (۱۰۴۵ ه) تالیف یافته وآنهم بدینگونه ترتیب یافته که انشامنشیانه دارد ودیگر از هفتاد مشایخ بلخ محمد صالح ورسجی بدخشی تالیف ۱۰۰۳ ه بامر عبدالمومن خان ابن عبدالله بهادرخان ابن اسکندرخان که از طرف پدر خان بلخ بوده است.

از مصادریکه محمدمومن یادکرده است احتمالاً بعضی رادیده است وازبرخی دیگر نقل قول دیگران را آورده است. وکتابهایکه درفضایل بلخ یادشده است ذکری از آنها رفته است: سلوة العارفین وانس المشتاقین، کتابی بوده عربی که سبکی در طبقات الشافیة الکبری آنرا یک کتاب صوفیه دانسته که آنرا بوخلف محمد بن عبدالملک بن خلف طبری مستوفی در ۴۷۰ ه تالیف کرده شاید شرح حال

---

(۱) مطالب بحرالاسرار نیز قابل نشر است درتعلیق کتاب آورده شد

برخی از فقها بلخ را داشت . (۱)

کتاب العافیه : این کتاب تالیف علی بن حسن مستملی است .

مناقب بلخ : ازسید شریف مدینی که از آن محمود بن امیر ولی صاحب بحرالاسرار خبر میدهد .

معجم الکبیر : تالیف شیخ الاسلام ابراهیم بن احمد مستملی متوفی ۳۷۶ که علمای بلخ را ذکر کرده است .

مناقب یافضایل بلخ : ابوزید بلخی متوفی ۳۲۲ واین کتاب درفضایل بلخ اسیر عبد الله بدین عبارت آمده است : هرکه خواهد که شمایل وفضایل ومآثر ومفاخر این شهر را مستوفی مطالعه کند کتاب مناقب بلخ را درنظر آرد که ملک اسلام ابوزید بلخی جمع کرده است وترتیب داده ویکی از امنای فضلا و کبرای علما گفته است که هیچ تالیفی وتصنیفی درصحت تقسیم وحسن اتساق ومعانی دقیق وعبارات رشیق مثل این تصنیف نیفتاده است. (رك : فضایل ص . ۶ چاپ تهران.)

تاریخ بلخ : محمد بن عقیل بن ازهر بلخی متوفی ۳۱۶ ﻫ

تاریخ بلخ : ناصرالدین سمرقندی ،شیخ الاسلام مولف فضایل بلخ درباره او گوید: وسید ناصرالدین سمرقندی پنج دفتر در محاسن ومآثر اهالی این تربت پاك ترتیب کرده اند.

---

(۱) فضایل بلخ از استاد حبیبی به نقل از طبقات الشافعیهٔ سبکی .

(فضایل بلخ ، صفحه ۸)

عجائب الطبقات:

تألیف محمدطاهر ابن ابی القاسم: این کتاب درحوالی ۱۰۵٦ بنام نذر محمدخان مصدر گشته است. در احوال بلخ مطالبی دارد وبروش نزهة القلوب حمد الله مستوفی ترتیب یافته وازاین کتاب نسخه متعددی درکتابخانه های دولتی اتحاد شوروی موجود است. حافظ نورمحمد هم نسخه یی ازآن را داشته. من بدیدار این نسخه موفق نشده ام.

تاریخ اکابردین:

این کتاب را هم که حافظ نورمحمد مرحوم دردسترس داشته. احوال پنجاه ونه نفر ازآسودگان بلخ را درپهلوی سایر مطالب تاریخی در بر داشته است. این اثر درقرن سیزدهم تألیف یافته وحافظ نور محمد ازمؤلف آن یاد نکرده است ونسخهٔ سر وآخر افتاده دردست داشته است که جای نام مولف ساقط بوده است. (۱)

تذکرهٔ مقیم خانی

مولف محمدیوسف منشی بن خواجه بقاء به امرسیدمقیم خان فرزند سیدسبحان قلی خان تاسالهای ۱۱۱۹ تألیف نموده وحال واحوال چنگیزیان وشیبانیان را بصورت مختصر آورده وبه سلطنت سیدمقیم که دربلخ بوده است ختم نموده (نسخه خطی انجمن تاریخ)

روش کار:

وقتی کتاب را رونویس مینمودم یک جلد دیگری نیزبدست آمد که برنگ آبی بسال ۱۳۳۲ ش دستنویس شده بود که بتصرف آقای داکتر واحدی بود. بعضی

---

(۱) رک: تاریخ مزار شریف حافظ نورمحمد کهگدای ص ۱۴ - ۱۵

اجزاء آن مقابله شد بخصوص در آغاز کتاب که چند سطر بیشتر داشت . قسمت ها ییکه محمد مومن از فضایل بلخ گرفته بود ، مثلاً هفتاد شیخ از آسودگان بلخ بافضایل بلخ که به تصحیح استاد حبیبی چاپ شده است مقابله گردید وضبط صحیح تر آن درمتن جا داده شده ونسخه بدل در ذیل صفحه آورده شده است .

ودراخیر پیوستی از کتاب بحر الاسرار محمود کتابدار ابن امیر ولی بلخی جاگرفت که تاریخ تمام نمای بلخ را بازگو مینماید . نسخه نب اشاره به نسخهٔ ملا بهادر ونسخهٔ نو اشاره به نسخهٔ داکتر واحدی است . دربخش نامهای هجده نهر ودهلت بلخ بارونویس آقای فرزاد مزاری مقابله گردید .

وقتی به « نسخه » اشاره شده نسخهٔ دست داشته خود منست وزمانیکه به نسخهٔ مزار اشاره شده مراد رونویس آقای فرزاد است . (رضامایل)

* * *

بسم الله الرحمن الرحیم

جریده بلخ

دربیان شهر ها وقریه هاییکه اول آن حرف باست .

برضمیر منیر خورشید تنویر ناظرین جریده پوشیده نماند که درین اوان ابتداء از ولایت بلخ کرده میشود زیرا که این شهر را دربیان شهرها ام البلاد میگویند وهم این شهر مسکن مأوای جامع این جریده بود . بنابرین ابتداء به بیان اینولایت کرده شده است . ونیز اینجانبان فضایل منصوصه وشمایل محسوسه وعمارات عظیمه ومزارات متبرکه ومشهوره وبعضی فواید دیگر که از خصایل وخصایص شهربلخ است برسبیل اختصار بیان کرده میشود وبالله توفیق .

بیان این پیر (۱) ضعیف مبتلا ببلاء وکام تلخی محمد مؤمن بن شیخ عوض

---

(۱) نو : «بعده معلوم راءی عالم آرای دیده وران سخن سنج بوده باشد» .

باقی بلخی چنین بعرض میرساند : تاریخ بلخ راکه از مصنفات امام عبدالله بن عمر بن داود الواعظ که بزبان تازی بوده (۱) وعبدالله بن قاسم الحسینی آنرا بزبان فارسی استخراج کرده وترجمه ساخته درسال ششصدو هفتاد وشش برسه فصل آنرا بنا نهاده وفصل سوم آنرا چنان تفصیل داده . که سخن به تطویل آنجا میده واین کمینهٔ بی دفینه بجهت پرساختن این خزانه چنان خواست که ازآن تطویل چیزی ترخیم نماید تاسامعان این رساله را خاطربه زنگ ملال نه پذیرد بناءً ازگفتهٔ امام مذکور بیان نموده چنین عرض مینماید که آنچه از فضایل منصوصه درشأن بلخ وارد شده است اینست که روایت میکنند شیخ الاسلام صفی الدین رحمه الله مسلسل تاابی ذر غفاري (۲) رضی الله عنه که بهترین عالم چنین فرموده اند دوشهرند که جبرئیل در روز رستاخیز . بااهالی آن برسر مبارک خویش چون نوعروسان برداشته به محشر گاه که بیت المقدس است رسا ند تاکه ایشان ازهول جزع وفزع آنر وز رسته گردند . وآن یکی جانب مشرق است وآن ولا یت بلخ است. دیگری جانب مغرب است وآن شهر طرابلس است.

---

(۱) مراد فضایل بلخ است که درتاریخ بلخ نوشته است فضایل بلخ مؤلف بزبان عربی شیخ الاسلام صفی الملة والدین ابوبکر عبدالله بن عمر بن محمد بن داود واعظ بلخی ترجمه بزبان دري درسال ٦٧٦ بذریعهٔ عبدالله محمد بن محمد بن حسین حسینی بلخی .

(۲) ابو ذرغفاری پنجمین شخصی است که اسلام آورد . نام اوجندب بن جناده بن سفیان ازبنی غفار کنانه عرب بوده است . بعد از وفات حضرت محمد (ص) همواره از فقرا جانبداری میکرد وایشان راعلیه سرمایه داری می‌شوراند درسال ۳۲ وفات یافته است از مردان صدق وصفاست . (رک : الاعلام ج ۲ ص ۱۳٦) .

وهم به مثل همین اسناد آمده است از امیرالمؤمنین علی (رض) که مردی در نزد ایشان درآمد پرسیدند که از کجاسی آیید . او گفت از خراسان . امیر گفت از کدام شهر خراسان . گفت از شهر بلخ . پس امیر فرمودند که خوش وخرم باد آن شهر به آب و گیاه به علم وعلماء چنان آگنده است که انار به دانه های خود (۱) ونیز روایت کرده شده است از عبدالله بن عمر (رض) که او گفت بد رستیکه درجانب مشرق شهریست بلخ می نامند ودو مین شهری از شهر های دنیاست وپیش از وی هیچ شهری نبوده است، مگر شهریکه حضرت آدم (ع) آنرا بنا نهاده است ونام آن اوق است . درتاریخ مذکور گفته که بنای شهر بلخ راقابیل بن آدم که او کشندهٔ برادرش هابیل بود نهاده است ومرقد هابیل دربلخ میدانی است که آنرامیدان گشتاسپ میگویند که اگر شرف این تربت درین ولایت نبودی، هرآینه صاعقه و عذاب خدا وندی اینجانازل گشتی ولیکن به یمن آن تربت منبر که خداوند عزاسمه عذاب را ازین دا ردفع میگرداند . وبعضی گویند که ملک گشتاسپ که پادشاه پنجم از کیانیانست شهربلخ رااوبنا کرده است (۲).

---

(۱) چنان آگنده است آنج از فضایل بلخ آورده شده .

(۲) چو گشتاسپ را داد لهراسب تخت	فرود آمد از تخت وبربست رخت
به بلخ گز ین شد بران نوبهار	که یزدان پرستان دران روزگار
مران خانه پنداشتندی چنان	که مریکه راتازیان این زمان
شهنشاه لهراسپ در شهر بلخ	به کشتند وشد روزماتار وتلخ
وزا نجا بنوش آذر اندر شدند	روو هیر بد را همه سر زدند
زخونشان به مرد آتش زرد هشت	ندا نم چرا هیر بد را بکشت

(فردوسی)

بلخ به اسمای مختلفه (۱)

نقل است که چون ملک گشتاسپ به سروالرودنام شهریست نزول فرموده آن گاه الله تعالی به ایوب(ع) وحی فرستاده که باملک گشتاسپ گوی، تاوی شهر بلخ رابناء کند پس ایوب آمده گفت که ای گشتاسپ حق تعالی فرموده که شهر بلخ رابناء کن پس آن گه ملک گشتاسپ ازسروالرود به بلخ آمده وبه مدت ده سال قلعهٔ آنرابنانهاد .

درمجمع الغرایب (۲) آورده که ملک گشتاسپ چون از مرو در بلخ می آمد اولا شهر ترمذ را بنا کرد ونام آنشهردر قدیم الایام اورآ سویه بوده ،چو نکه وي همیشه سرور آب آسو یه بوده والله اعلم .چون بعد از بنأ شهر ترمذ ببلخ آمد قلعهٔ بلخ را بنا نهاد وبروج و بارهٔ آنرا میان مردم قسمت کرد . بعدازمدت ده سال باتمام رسیدوگویند چون ملک گشتاسپ بناي بلخ را آغاز نمود اول خشتی که در بنیاد آن نهاد بدونیم شکست .ملك گشتاسپ از این جهت اندوهگین گشت چون علما وحکما آنجاحا ضر بودند گفتند ملک را ازین ممر خاطر غمناک نشا ید بود ،زیرا که بدونیمه گشتن خشت ابتدادلیلاست براینکه هرغریبی وشکسته که درین شهر درآید کارش درست گردد ،آب وهوای این ملک دروي موافق آید .پس ملک را آثار حزن وملالت از

---

(۱) درنب این عنوان نیامده است .

(۲) از سطر «سخن به تطویل انجامید تاجملهٔ مجمع الغرایب درنب نیامده بود از «نو» درایجا آورده شد .مؤلف مجمع الغرایب سلطان محمدمفتي بلخي حدود ۹۷۷ هجری .وآن کتابی است درجغرافیا ،تاریخ ،نجوم ،گیاه شناسی ، زیست شناسی ، ادبیات وغیره و ازاین کتاب نسخه هاي زیاد است .دوست دانشمندم داکترواحدي از وجود هشتادواند نسخهٔ آن در مقالهٔ ممتع خوددر مجله آریانا (شمارهٔ اول سال سی ام) اطلاع میدهند .

خاطر دورگشت. ودر رسالهٔ هیئت (۱) آورده که بلخ از شهر های قدیمست واز مشاهیر بلاد خراسان است وآنرا منوچهر بن ایرج بن فریدون بنا کرده وگویند میشاید که این بناء سوم بلخ بوده باشد که ملک گشتاسپ تمام کرد. والله اعلم. ودرعجایب المخلوقات آورده که اهل بلخ همه بت پرست بودند تاروزگار امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه تا که این شهررا فتح نمودودر اسلام آورد واز قلعهٔ بلخ تا آب جیحون دوازده فرسخست ودر نزهة القلوب (۲) آورده که بلخ از اقلیم چهارم است وآنرا کیومرث بنا کرد وطهمورس دیوبند باتمام رسانید ولهراسپ تجدید عمارتش کردو بازار کشید. بهر تقدیر شهر بزرگیست، آب وهوایش بغایت سازگاری وسطاست ومردمش ... ودر رسالهٔ ملک شاه آورده که بانی شهر بلخ ملک تبعست و قومی گویند ملک نارین که از قوم عاد است (۳) و شیخ الاسلام

---

(۱) هنوز به رسالهٔ هیئت شناسا نشده م .

(۲) نزهة القلوب تالیف حمدالله مستوفی (۷۴۰ه) : بلخ از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات «فاما» وعرض از خط استوا «لوما» . کیومرث بنیاد کرد ، طهمورث دیوبند به اتمام رسانید ولهراسپ تجدید عمارتش کرد و بارو کشید . شهری بزرگست وگرمسیر وآب وهواش درسازگاری . . . ازمیوه هایش انگور و خربوزه سخت نیکوست .

(نزهةالقلوب بخش نخست ازمقاله سوم ، بکوشش محمد دبیرسیاقی ص ۱۹۰).

۳ - در فضایل بلخ : ملکه یی از قوم عاد .

مذکور گوید که چون در بناء و بانی شهر بلخ اختلاف بسیار شد پس باید که میان این روایات توافق کرده شود باینطریق که منقول است ازمتوکل بن عمران (۱) القاضی که شهر بلخ بیست دو و یابیست وسه بار خراب شده ،اگر بار دیگر خراب شود تاقیامت اصلاح نپذیرد . پس بنابرین نقل میتواند که بعد ازهر خرابی تعمیري یافته باشد برسبیل توافق . (۲) ونیز منقول است ازعبدالله بن عمررضی الله عنه که مهتر عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود : در زمین خراسان شهر یست که آنرا بلخ میگویند ودرشهر بلخ تلی است که آنراتل گشتاسپ خوانند و برآن تل روضهٔ پیغمبران است که در روز حشر ازین است باآنها هفتاد هزار شهید جمع شوند وازانس بن مالک رضی الله عنه (۳) منقول است که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بدرستیکه در زمین خراسان شهر یست که آنرا بلخ نام است ومرو یرا چهار دروازه است و براطراف آنشهر آبهاي روان ودرختان بیشمارو بر هر دروازهٔ وي هفتاد هزار فرشته است که اهلش را محافظت میکنند تاروز قیامت(۴)وهم منقولست ازآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که برتل گشتاسب ایوب صابر علیه السلام آسوده است و امام حماد (۵)رحمة الله علیه گوید که برابی تکرحنس میگذشتم اوگفت یاخراسانی بیا تاترا مژده دهم پس پیش رفتم گفت که ایوب نبی علیه السلام ازاهل بلخست و مرقد مبارکش نیز درآنشهراست وازبرکت تربت مبارکهٔ او بلاها ازآن مدفوع است

---

(۱) نب :عمران از زاهدان فقهاء بلخ (معجم المصنفین ج ۲ص ۳ ٥)

(۲) درنو برسبیل توافق آمده .

(۳) انس بن مالک بن نضر بخاری خزرجی از صحابه الفاراست متوفی ۹۳ هدر بصره (الاعلا م زرکلی ج ۱ ص ٣٦٥)

(۴) این روایات غالباً مجعول است .

(٥) حماد بن حمید خراسانی .

و از حسن بصری (۱) رحمة الله علیه روایت است که ایوب صابر علیه السلام در شهر بلخ است که نام وی بلخ است و مرقد منور وی در موضعی است که آنرا سیدان خوانند، و گویند که حضرت ایوب صابر علیه السلام و ملك گشتاسپ هر دو در سیدان آسوده‌اند امام عبدالله در فصل سوم از تاریخ مذکور از شیخ مقدم که عمر بن هارون (۲) بلخی است رحمة الله علیه نقل آورده از مادر (خود) که منکوحه بن جریج بود که عمر گفت من بطلب علم در بصره میرفتم با اثناء راه بدریا رسیده در کشتی نشسته بموضعی رسیدم که آنجا جزیرۀ بود مردی از اهل خراسان مرا گفت تو از کدام شهری، گفتم از شهر بلخ گفت سیدان بلخ را میدانی گفتم که ما شهربانم مقربان همراه بود گفت من میدانم بمن گفته در سیدان تودۀ تلی که آن در میان تودل است در مقبرهٔ مدفون است که نام مبارك او ایوب صابر علیه السلام است (۳)

آورده اند که سفیان بن عیینه (۴) رحمة الله علیه گفت در بلخ مقام کردن را دوست دارم از آنکه ابو العجب بجاهد بلقیم علما این سخن او را توجیه نموده اند

---

(۱) حسن بن یسار بصری از فقیهان و فصیحان است که در سایهٔ عطوفت حضرت علی (رض) عمرها آسایش داشته (الاعلام ج ص ۲۲۶).

(۲) عمر بن هارون بن یزید جابر بلخی متوفی ۱۹۴، از کبار و خاص از محدثان بزرگ و شیخ مقدم از مقتدا مشایخ بلخ.

(۳) چون زردشت در بلخ بنا بر روایتی کشته شده است احتمال دارد محدثان یکی از مدفون پیغامبران را بدانجای نسبت داده باشند.

(۴) در فضایل بلخ: سفیان بن عیینه آمده در الاعلام ج ۳ ص ۱۵۹ بن میمون هلالی متوفی مکه بسال ۱۹۸، از محدثان بزرگ و حافظ قرآن بوده تالیفاتی نیز دارد.

وگفته اند میتواند بود که درزمان آن عزیز بلخ مقر اسلام نبوده وموضع جهاد بود ه نیست شك که سحار به وجهاد باکفار بهتر باشد ازمجاور بودن در کعبة الله. والله اعلم.

وهم در تاریخ مذکور درفصل اول بیان اختلاف اسماء بلخ میگوید که ابو اسحاق مستملی (۱) با اسناد درست نقل کرده است که اهل آسمان بلخ راخون میخوانند چونکه درین عهدو زمان نزدیك زیاده از بیست نوبت این شهر بسبب جهاد باکفار خراب گشته وبعضی گویندباخ را بلخ نامی نام است وبامی نام ملکه است که آن دختر ملك گشتاسبست وگویند درجاهلی نام معشوقهٔ بوده است ازغایب پاکیزگی وخوبی ومعموری ونیز بعضی از مشایخ وعلماء کوفه بلخ را مرجی آباد گفتندی بجهة آنکه ایشان حضرت امام ابوحنیفه رحمة الله علیه را مرجئة (۲) میگفتند واهل خراسان هروقتی که بطلب علم جانب عراق رفتی بعضی نزد امام ابوحنیفه رحمة الله علیه خواندی وبرخی نزد دیگران. مگر اهل بلخ که همیشه نزد امام ابوحنیفه رحمة الله علیه میخواندند وهمگی ایشان حنفی مذهبند. ودیگر آنکه علماء وفضلا ولایت بلخ رادارالفقها گفتندی. سیدالانام الاجل العالم الشهید ابوالقاسم

---

(۱) شیخ الاسلام ابواسحاق مستملی (متوفی ۳۷۶ھ) مصنف کتاب معجم الکبیر است در چهارده دفتر وبا جلد درذکر مناقب وعلماء بلخ که ازین کتاب صاحب فضایل بلخ استفاده کرده است. شرح حالش درعدد ۵۲ مشایخ بلخ درفضایل بلخ آمده است (الانساب سمعانی وفضایل بلخ)

(۲) فرقه ایست که به هیچ مسلمی حکم تکفیر نمی کنند وبعمل اعتنائی نداشتند. ایمان را اقرار بزبان وتصدیق بقلب میدانند. عثمان بستی نامهٔ باونوشت امام ابوحنیفه رض بجواب تمایل مرجئی را از خود دور نموده است رك معجم المصنفین. رسالهٔ امام ابوحنیفه (رض) در حیدرآباد دکن نشر شده است.

السمرقندی (۱) رحمةالله علیه درکتاب تاریخ بلخ آورده که بلخ را درابتداء نام برخ بوده است وبرخ بمعنی نصیب وبهره باشد. چون غریبی ومسکینی آنجا آید البته نصیبی وبهرهٔ باید. گویند بلخ بسام نریمان موسوم بوده سام بمعنی مکان مرتفع باشد (۲) یعنی پادشاه بلخ را رفع و بلند تر از دیگر پادشاهان است.

د رمختصر روضة الصفا در ذکر پیشینیان که اول ایشان کیومرث بوده آورده است که مرکیومرث راپسری بود که اکثر اوقات خودرابطاعت وعبادت ایزد متعال صرف مینمود. روزی از پدر پرسید که بهترین صفات بشري کدام است پدرش گفت اول کم آزاری وگوشه نشینی وجدائی ازخلق وبعبادت معبودبرحق ثابت وجاهد بودن پس آن بود که ازخلق جدائی اختیار کرده بکوه دما وند رفته بطاعت وعبادت مشغول شدو کیومرث گاه گاه بمعبد آن فرزندد لخواه رفته اورامیدید تاکه روزی بآن مسکن رسید پسررادرآنجا کشته دید زیراکه درآن زمانه جمعی از دیوان که ازچشم آدمیان پوشیده بودندباهل صلاح عداوت ودشمنی میورزیدند، رفته سنگی بسرآن پسرزده آنرا کشته بودند.

پس کیومرث ازمشاهدهٔ اینحال جزع بسیارنمود که مقارن اینحال حضرت ذوالجلال بر کمال درآنکوه چاهی پدید آورد وکیومرث آن نوجوان رادرآن چاه فرو گذاشت

---

(۱) امام اجل مرتضی وعالم شهیدابوالقاسم ناصر الدین سید السیاده که درصفحه ۸ فضایل بلخ چنین آمده سید ناصر الدین سمرقندی پنج دفتردرمحاسن ومآثر اهالی این تربت پاک ترتیب کرده اند. رک فضایل بلخ ص ۸ بکوشش استاد حبیبی. امام مذکوربتذکر رسالهٔ قندیه درسمرقند ظاهراً بسال ۵۵٦ فوت شده است. پنج دفتر او درمناقب بلخ دراین کتاب بنام تاریخ بلخ تذکر رفته است.

(۲) دراینجا مطالب خلط شده در فضایل ص ۲۹ بام آمده که مکان مرتفع معنی شده است نه سام.

بعد زآن شب و روز بتضرع تمام از حضرت ذوالجلال والاکرام طلب کشندمه فرزند دل بند خود را مفقود شبی درخواب برحقیقت حال آن گروه اطلاع یافته بطرف دیار مشرق توجه نمود بعد از رفتن اند ک مسافتی نظرش بر خروس سفیدی افتاد که ماکیان در پی خود داشت وآن ماکیان درآن زمین باساری درجنگ بود و سارهرگاه که قصد ماکیان میکرد خروش ازآن خروس برآمده بمنع وزجر اومی پرداخت . پس آن بود که کیومرث دلیری وشجاعت آن خروس را پسند یده آنرا تفاؤل گرفته رفته قاتلان پسر خود را یافته جمیع ایشانرا به تیغ بیدریغ بقتل رسانید وبعضی را درپنجهٔ تقدیر اسیر نموده بکارهای دشوار مقید گردانید آنگاه در آنمکان ومنزلیکه اورا فتح وظفر روید اده بود شهری بنا نمود. گویند درمحل تعمیر کیومرث (۱) روزی شخصی ازدور پیدا شد مردم آنرا جاسوس پنداشتند چون آنمرد نزدیک شد کیومرث اورا شناخته گفت بل اخ پس باین جهت نام آن بلده را بلخ گردانید والله اعلم بالصواب.

وهم در تاریخ مذکور گفته که اسد بن عبدالله که یکی از صلحای امراء بوده است دروقتیکه عمارت شهر بلخ راساخته مردم را از قصبهٔ بروقان (۲) ببلخ گرفته آمد نام آنرا مبارک غرا ساند (۳) وگفته اند که در آثار آمده که ملا یکه حوامی عرش عظیم اند کلام ایشان فارسی دری است. وشیخ حسن بصری رحمه الله علیه میگوید که زبان فارسی دری زبان

---

(۱) کلمه آنشهر را از ینجا برداشته شد.

(۲) بروقان دو میل از بلخ دور بوده وسمت آنرا نمیدانم در فتوح البلدان آمده که اسد بن عبدالله سرلشکر عرب در بروقان آمد. پایگاه لشکر خودرا بسال ۱۰۷ ببلخ انتقال داد وشهر بلخ را بناء گذاشت (فتوح البلدان ص ۴۲۶)

(۳) در فضایل بلخ تنها غرا آمده است.

اهل بهشت است ونصر بن شمیل (۱) گوید که فارسی دری زبان اهل بلخ است ونیز در تاریخ مذکور آمده که از اهل ... چنین بما رسیده اول کسیکه از ایمهٔ اسلام از جیحون گذشته درزمان حضرت جناب امیرالمؤمنین عمر رض الله عنه وفتح بلخ نموده احنف بن قیس (۲) بوده وبعضی گفته اند که فتح اول بلخ بدست سعید (۳) بن عثمان رض الله عنه شده است وعبدالملک بن عمر میگوید که من از آنها ام که جوی بلخ راقطع کرده ام باسعید بن عثمان رض الله عنه وقثم (۴) بن عباس و مهلب (۵) بن صفوه رض الله عنه در آنسفر همراه بوده اند واین فتح درزمان معاویه بن سفیان بوده تا که اهل بلخ بردست (سعید بن) عثمان رضی الله عنهما ایمان آوردند وازلیث (۶)

---

(۱) نصر بن شمیل مازنی متوفی ۲۰۳ ه در مرو یکی از نحات بزرگ شناخته شده ازطرف مامون عباسی قاضی مرو بود. آثاری نیز دارد بنام غریب القرآن. (رک برای معلومات بیشتر به ضحی الاسلام)

(۲) احنف بن قیس بن معاویه ازبنی تمیم متوفی ۷۲ ه درعصرامویان والی خراسان بوده است.

(رک الاعلام ج ۱ ص ۲۶۲)

(۳) سعید بن عثمان بن عفان اموی والی خراسان درسال ۵۶ ه فاتح سمرقند مقتول درمدینه بسال ۶۲ ه

(۴) قثم بن عباس بن عبدالمطلب هاشمی در روزگار خلافت حضرت علی رض والی مدینه بوده دروقت حضرت معاویه به خراسان به نشر اسلام پرداخت بسال ۵۷ در سمرقند شهید شد (الاعلام زرکلی)

(۵) مهلب بن ابی صفوه بن سراق ازدی متوفی ۸۳ والی سخاوتمند وشجاع دروقت عبدالملک بن مروان خلیفه اموی درخراسان (رک الاعلام)

(۶) در مصری، سعید مقبری متوفی ۱۲۵ ه از راویان حدیث است و پسرش لیث نیز از پدرش روایت کند. (حاشیه فضایل بلخ)

بن سعید المقبری رحمة الله علیه منقول است که فتح بخارا درسال نود از هجرت بود. بعد از آن فتح قرای بلخ درزمان عبدالملک بن مروان شده است وبعد از آن قتیبه (۱) بن مسلم درزمان خلافت حجاج متوجه بلخ شد. چون بنواحی بلخ رسید بقصبه ثوریان درسال هشتاد وهفت از هجرت آنجا برد هقانی عرض اسلام کرد اوگفت تا نیزک ترخان که والی بلخست ایمان نیارد من ایمان نیارم پس باوی بچیزی صلح کرده آمده بمحاربه نیزک مشغول گردید نیزک بعد از محاربه شکست یافته

گریخته بسوی بهار دره رفت. وگویند نزدیک آندره کوشکی بود ودر اطراف آن آب بسیار جمع گردیده بود نیزک آنرا حصار خود گردانید ودرآنزمان میان لشکر اسلام عطاء بن سایب (۲) که شیخ چهارم بلخست و تل عطا بوی منسوب است حاضر بود قتیبه را گفت این کبر توکل باین آب و حصار کرده است وما برای خدای عزوجل توکل کنیم. این بگفت وتازیانه برمرکب زده درآب راند وبسلامت گذشت ودرآن کوشک را پراگند. نیزک چون این حال مشاهده کرد درپی گریز شد پس ویرا گرفته نزد قتیبه برد پس نیزک اسلام آورد. بعد قتیبه عنان بسوی بخارا گردانید چون او به بخارا نزول نمود نهزک سرتدشد. این خبر بسمع قتیبه رسید دیگربار لشکر کشیده از راه چغانیان جانب بلخ راهی شد. چون

---

(۱) قتیبه بن مسلم بن عمر وبن الحصین باهلی متوفی ۹۶ ه سپه سالار لشکر ازطرف حجاج والی وا میر خراسان فاتح بسا کشورها که اسلام را تاسرحد چین رسانده ونیز امیر بلخ وتخاررا بسال ۹۱ گشت (رک: افغانستان بعد از اسلام ص ۱۱۳ استاد حبیبی)

(۲) عطاء ابن ابی سایب. کنیت وی ابوهره است از مشاهیر و معارف متقدمانت ومحمد بن جعفرالوراق جویباری درصدر طبقه دوم ازعلمای بلخ او را ذکر کرده است (رک: فضایل بلخ ص ۷۱ بکوشش استاد حبیبی.)

چغانیان فتح شد متوکل بن حمران (۱) که شیخ بالخست ازمشایخ هفتمین و یرا به آندیار قاضی وحاکم مقرر گردانید واهل ترمذ نیز اسلام قبول کردند و قتیبه از ایشان مدد خواست اهل ترمذ اجابت کرده کمر اطاعت برمیان بسته همراه او ازجیحون عبور کرده نیزک را بگرفتند وی دیگر بار اسلام آورد . چند روزگذشت باز سرتد گردید سوی خلم بدر رفت وازآنجا باشکمش حصاری شد بعد ازآن قتیبه منازل اورا خراب نمود ومتابعان اورا اسیر کرده خزاین ودفاین او را بالشکر یان قسمت نمود . درین اثنا بزبان قتیبه سوگند رفت که هیچ طعام نخورد تاکه بخون نیزک ومتابعان او آسیاب گردانیده آرد آنرا نان پخته بخورد پس فرمود تا اهل آنمملکت آسیابی در آنجا ساختند وجوی برسرآن کندند وآنگاه ششهزار کس از متابعان نیزک را به تیغ بیدریغ یکبارگردن زدند ، خون ایشان بجوی آسیاب راهی شد وآسیاب بچرخ درآمد وگندم آردشد وازآن آرد نان پخته بوی دادند تاکه افطار نمود بعدازآن نیزک را نیزگرفته گردن زدند وازمتابعانش هیچکس را زنده نگذاشتند . وچون قتیبه ازقتل نیزک وتابعینش فارغ شد بازگشته بر وقانرا دارالملک ساخته مسجدجامعی درآنجا بناء فرمود ودرآن نمازگزاریده امامت کرد

شهر ذی الحجة الحرام سال نود وشش ازهجرت نبوی صلی الله علیه بفرغانه شهید شد وشانزده غزوه کرد وتاحدود چین ملت بیضای احمدی وشریعت غرای محمدی را صلی الله علیه وآله وسلم اظهار کرد وتربت قتیبه در فرغانه بموضعیست که اورا کاخ گویند والله اعلم . وبعد از قتیبه پس از مدت مدید اسد بن عبدالله القسری (۲) برخراسان والی شدودرروزگار هشام

---

(۱) متوکل بن حمران القاضی از تابعین است وانس مالک رادریافته است. فضایل ص ۸۵

(۲) اسد بن عبدالله قسری بجلی متوفی ۱۲۰ ه که امیر بلخ وخراسان بود در بلخ بمرد . (الاعلام ج ۱ صفحه ۲۹۱)

بن عبدالملک شهر بلخ خراب وویران بود وعمارت دربروقان بود . آنگاه اسد ابن عبدالله نامهٔ نوشته نزد خلیفه فرستاد که قریهٔ بروقان عرصه ووسعتی تمام ندارد پس امیرالمؤمنین اشاره فرمود تاشهر قدیمی بلخ عمارت کرده شود وتاوسعتی درمنازل ومواطن اهالی وسکان پیدا گردد . پس آن بود که خلیفه فرمان فرستاد که البته شهر قدیمی بلخ باید معمور شود ولیکن زحمتی ورنجی بمردم رعایا ومساکین نرسد . روز آدینه بود که این فرمان باسد بن عبدالله رسید پس فرمانرا بمردم حاضر مسجد جامع آنو لا برخواند پس اهالی ملک همه آنفرمانراقبول نموده ندا دردادند که هر کس ازشهر قدیمی بلخست بوطن اصلی خود رود چون خلایق اینخبر شنیدند درحال اهالی وموالی واهل دیوان واصحاب حرف وشرف همه متوجه شهر بلخ شدند .

درسال یکصدوشانزده ازهجرت نبوی آنگاه اسد بن عبدالله مسجد عتیق را بنا کرد پیش ازمسجد جامع بهفت سال بعد مسجدجامع رابناءنمود بمشورت وصوابدید متوکل ابن حمران ومقاتل ابن حیان (۱) ومقاتل ابن سلیمان (۲) رحمهم‌الله درسال یکصدوبیست وچهار از هجرت نبوی . بعدازآن بدروازهٔ نوبهار بلخ سه‌جادروازه نصب نمود ازپی یکدیگر چنانچه الحال متعارف است همه‌گی از آهن . چون اسدبن عبدالله وفات کرد اورا درشهر بلخ بگنبد یکه درجوار مقاتل است دفن کردندوسید امام نصرالدین شهید سمرقندی رحمة‌الله علیه‌در تاریخ خود آورده که امروز آنموضعرا کوی آهنگران میخوانند ولیکن امروزاز آنکوی وگنبداثری نمانده‌و بعد از

---

(۱) مقاتل ابن حیان کنیتش ابو بسطام حسن بصری وعمربن عبدالعزیز را دریافته است ازمحققان ومفسرانست (رک : فضایل بلخ ص ۷۳)

(۲) مقاتل بن سلیمان کنیتش ابوالحسن متوفی ۱۵۸ ازمفسران ومحدثان است (فضایل ص ۸۹)

اسد بن عبدالله ، جعفربن محمد الاشعث (۱) برولایت خراسان والی شد و بقند ز متمکن گردید ومسجد آدینهٔ آنموضع راوی بنانموده وجعفرآباد رانیز وی بنا نهاده وعبدالعزیز سقری دربلخ سرائی بنا کرده بود درپیش مسجد جامع مذکور. وجعفر آنچیز ها که بدان منسوب ومتعلق بود همه را بوی بخشید . بعدجعفر آنجا قصری و مدرسه وزندانی ساخت وچون جعفروفات کرد خزاعی (۲) دروقت خلافت عباسیان ازآن سه دروازه نوبهار یکی را کنده بردرسرای خودنشانید ودیگریرا بولایت ختلم فرستاد تاآنجانشانیدند .

شیخ الاسلام مذکوررحمةالله علیه میگوید : که من درایام طفولیت دروازهٔ آهنین سوم را بدروازه نوبهارسیدیدم وآنزمان ده ساله بودم بعدازآن سید الاجل الاشرف الزمان درایام نصرخان (۳) که معروف بود بکاسان آندروازه سوم را به قند زفرستاد ، درسال صد و هفتاد و پنج از هجرت .

بعد چون ایام دولت آل برمک دروقت خلافت هارون الرشید باقلیم چهارم منتشر شد فضل (۴) بن یحیی که از آل برمک بود او را والی خراسان

---

(۱) جعفر ابن اشعث ازطرف هارون الرشیددرسال ۱۷۱ والی خراسان شد پسر خود عباس رابکابل فرستاد (رک: زین الاخبار گردیزی، بکوشش استاد حبیبی ص ۷۸)

(۲) حمزه بن مالک خزاعی بسال ۱۷۷ ازطرف هارون الرشیدوالی خراسان شدودر سال ۱۵۹ والی سیستان بوده است(رک : طبری ج ٦ ص ۲۵۲)

(۳) نصرخان بن محمدخان بن سلیمان ازآل افراسیاب که درسال ۵۲۳ بدست سیداشرف علوی کلانتر سمرقند کشته شد(رک : حاشیهٔ ص ۱۹ فضایل بلخ)

(۴) فضل بن یحیی بن خالد برمکی وزیر معروف هارون الرشید که بسال ۱۷۸ والی خراسان بوده است .(الاعلام ص ۳۰۸)

گردانید در سال یکصد وهفتادوشش هجری پس چون فضل دربلخ آمد علماو کبرا
ولایت بلخ را بدر وازهٔ نو بهار طلب کرده گفت بدانیدوآگاه باشید که اصل برمک
از جباخان بلخست وجد اعلای من که برمک میباشد از نژاد ملوك ساسانست
مشهور ومعروف است که نوبهار بلخ راوی بنا کرده است در مجمع الغرایب ورسالهٔ
هیئت آورده است که از جملهٔ عجایب دنیا در جباخان بلخ آل برمك خانهٔ بنا
کرده بودند که صد گز در صد گز و بلندی آن نیز از صد گز زیاده تر واز اطراف
واکناف عالم وبلاد هند وچین وماچین وغیره بلاد سلاطین وملوك ووضیع وشریف
وسایر خلایق بطواف زیارت آنجا می آمدند ومثل کعبه باطراف او میگردیدند
وتحفها وهدیهای بسیار ونذورات بیشمار آنجا می آوردند
ومیگویند که آن بتخانهٔ ایشان بوده و در زمان خلافت خلیفه سوم امیرالمومنین
عثمان رض الله عنه آن خانه راویران کردند. در مجمع الغرایب آورده که قریهٔ
جباخان درقبلهٔ بلخست وآن از مواضع مشهورهٔ ولایت مذکوره است . القصه چون
فضل این سخن رابعلماء وکبرا بیان نمود بعد گفت امروزمرا از کرده وگفتهٔ ایشان
عارمی آید پس مرا این زمان بکاری وکرداری دلالت کنید که رافع ومامحی این
عارگردد. پس آن بود که ائمهٔ بلخ همه متفق گفتند مصلحت دیدما همه آنست که
درمیان شهر جویی یاحوضی کنده شود که خیر جاری ونیکنامی درعالم فانی ازتو
بماندپس فضل درسال صدوهفتادوهشت جویی در شهر جاری گردانید و کسانی راکه
قوت آب آوردن نداشتند سقابانرا تعیین کرد تاآب آورده بضعفا ومساکین میدادند
تاکه تمام مردم بلخ ازآن کارفضل آسایش یافتند . چون فضل وفات نمود موسی
بن حمران والی شد ولایت مذکور راعمارت کرده مردم را به پنجاه وقت نماز
دعوت نمود ودر اذان فرمود که بگویند اشهدان محمد بن یاررسول الله (ص)(۱) چون

(۱) درفضایل بلخ اشهدان علیا رسول الله آمده

مسلمانان این شنیدند یکبار بروی خروج کردند واو را بدست آورده به خواری تمام کشتند . درسال دوصدو دو(۱) از هجرت بعد ازآن طلحه بن(۲) طاهر که از جملهٔ طاهر یان بوده والی شد وبغزوه کابل رفت در وقت با زگشتن فیل بسیار آور د بعد از آن ظلم آغاز نمود .مؤمنان همه بخدمت عصام بن یوسف وحاتم اصم(۳) که ایشان پیشوا و مقتدای اهل بلخ بودند رفته اززحمت او استغاثه نمودند پس ایندو بزرگوار نزد طلحه آمده نصیحت کردند قبول ننمود تا بسه مراتبه مؤمنان این دو بزرگوار را نزد طلحه فرستادند وی هیچ التفات نکرد ، باز گشتند و با مسلمانان رو بمسجد جامع بمناجات مشغول شدند. گویند که در همان شب بمرگ فجاه جان داد .بعد ازآن عباس ابن هاشم(۴) والی شد درسال دوصد ونوزده ازهجرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم ولایت بلخ چهارده سال وچند ماه بباوی بود .

بعد ازآن پسر او داود والی شد ، گویند داود بیست سال به بناء نوشاد مشغول

---

(۱) درن یکصدودو (۲) شاه دوم طاهریان (۲۰۳ - ۲۱۳ ﻫ)

(۳) پسرعصام عبید بن عصام بن یوسف ابومحمد والی بلخ بوده عصام ازمشایخ بلخ است .
(رک فضایل بلخ ص ۱۹۶ بکوشش استاد حبیبی)

(۴) عباس بن هاشم از امرای بنی بانیجور بلخ تا بامیان واندراب وپنجهیر است. هاشم امیر وخش در۲۴۳ ﻫ مرد .زمباور در معجم الانساب ص ۳۰۷ عباس را با شک وتردید پسر بانیجور شمرده ولی ازین سنه پدید می‌آید که درسنه ۲۱۹ ﻫ عباس درزندگی پدرش هاشم حاکم بلخ بود وپسرش داود سکه میزده در ۲۵۸ یعقوب لیث صفاری امارت او را در بلخ خاتمه داده است .

(نقل از پاورقی ص ۳۹ فضایل بلخ)

بود . بعد از وفاتش او رادر پیش کوی عبدالا علی دفن نمودند .و بعضی از اصحاب تواریخ چنین نقل کرده اند که بعد از داود دیوان دارالخلافت بیش از رفع محصول از ولایت خراج طلب نمود . چون زوجهٔ داود اینخبر بشنید فی الحال عمال راطلب نمود ءپیرایهای خود رانزد اوفرستاد ببدل خراج بلخ تاوی آنرا بدارالخلافت برد. گویند این پیرایهای مرصع بدرو جواهر بود پس قصه رابخدمت خلیفه عرض کرد. خلیفه خراج آنساله را باوبخشید ءآن پیرایهارانیز پس فرستاد وگفت کهاین خاتون ما راجوانمردی وسخاوت تعلیم کرده وما ازوی شرم داریم که خراج بگیریم . چون پیرایها را آوردند اونیز قبول ننمود تاکه بعمارت مسجدجامع وجوی شهرصرف نمود . پس ایعزیز بدانکه پادشاه وحکام رانیکخواهی کردن ورعایا پروریدن لازم والزم است چنانکه گفته اند مثنوی :

شهر وسپه راچوشوی نیکخواه　　نیک تو خواهد همه شهر وسپاه
خانه بر انـد از ستمگاریست　　دولت باقی زکم آزاریست
عمر بخوشنودی دلها گذار　　تا زتو خوشنود شود کردگار
سایهٔ خورشید سواران طلب　　رنج خود و راحت یاران طلب
دردستانی کن ودرمان دهی　　تات رسانند بفرمان دهی

بعدازجماعهٔ مذکوره یعقوب بن لیث ومثل اووالی شدند .وامام عبد الله درتاریخ مذکور چنین میفرماید که اسامی این ملوک اینجابجهت آن ذکر کرده شد تااهل اعتبار از ایشان عبرتی گیرند وبدانند که دنیا مردار است واهل دنیاناپایدار ،قطعه :

این جهان برمثال مرداریست　　کرگسان دور او هزار هزار
این مرآنرا همیزند مخلب　　وان مراین را همیزند منقار
آخرالامر جملگی بپرند　　از همه باز ماند این مردار

ومولانا عبدالرحمن جامی قدس سره سامی دنیا راتمثیل دیگر گفته اند ، مثنوی:

جهان کهنه زالیست زیرک فریب — بزرق ودغا خویش را داده زیب
بغارت برد عاقبت هرچه داد — بباد اجل بردهد هرکه زاد
نشد خانهٔ در حریمش بپای — که سیل حوادث نبردش زجای
کرا ساخت اقبال او تاجور — که ننهاد برخاکش اد بار سر
بدل ناشده مهر دنیات سخت — بکش از حریم تمناش رخت
نشاید بجان مهر او داشتن — که خود بایدش زود بگذاشتن
بخوان دفتر کهنگان ونوان — بهر کشوری بین که چون خسروان
بمیدان شاهی فرس تاختند — در آنعرصه نزد هوس باختند
فرود آمدند از فرس عاقبت — عنان تافتند از هوس عاقبت
تهی تارک از تاج فرماندهی — فتادند بر بستر جاندهی
نهادند از تخت بر تخته پای — گرفتند در ورطهٔ سخت جای
چو ز اول ترا ما در دهر زاد — بجز دست خالیت چیزی نداد
ازین ورطه چون پای بیرون نهی — بود زاد تولیک دست تهی
سکن درمیان دست خود را گرو — بچیزیکه گویند بگذارو رو

القصه عمارت وآبادی بلخ درآنزمان چنان به نهایت رسیده بود که در درون شهریک گزرمین را بهزار درم خریدندی وشیخ الاسلام واعظ میفرماید که در کتب چنین دیده ام که روزگاری براهل بلخ گذشته که یکرسن را بصد درم وزیاده میگرفتند . والله اعلم با لصواب .

فصل ثانی

شمایل محسوسه وخصایل مخصوصه (۱)

اما آنچه از شمایل محسوسه وخصایل مخصوصهٔ ولایت بلخست این است که شیخ الاسلام در تاریخ مذکور میگوید که ذکر نعمتهای بلخ وآنچه اورا دیده میشود براهل بلخ واجب ولازم است تاایشان شکر نعمت آنرا کماینبغی بجا آورند .لیکن ذکر همه نعمتهای آن موجب ملال خاطر واطناب کلام است پس بعضی از آن اینجا ذکر میشود .

امام عبدالله (۲) میگوید که نعمت دو نوع است : دینی ودنیاوی .اما ازنعمتهای دینی که بدین شهر مخصوص ومحسوس است یکی آنست که ابتداء بنای شهر بلخ درعهد اسلام بوده است واهل وی همه بردین اسلام ثابت وراسخ بوده‌اند باین‌سبب این بقعهٔ طیبه راقبة‌الاسلام گفتندی ونیز سابقاً ذکر شده که ولایت بلخ خراب بوده تازمان اسد بن عبدالله القسری رحمة الله علیه وشهر بلخ راوي عمارت کرد و بیشتر کوی و بازار این ولایت‌در آنزمان بلندي داشته است .چنانکه‌اول کسیکه‌ازدروازهٔ نوبهارسی درآمدی کوی و بازار حرب بن غزوان سعدیرا میدید و مسجد حرب نیز بوی منسوبست وآن کوی را آنوقت کوي دوکگران میگفتند .ودیگر دار مخلب

---

(۱) این عنوان را مصحح گذاشت .

(۲) امام عبدالله همان مترجم فضایل بلخ است ازعربی به فارسی .

بن راشد بوده وآنرا کوی چک‌نو یسان(۱)میگفتند دیگر دارالقراصه (۲)ودارالفرات (۳) ودارسکری (۴) ودارمقاتل بن سلیمان ودارعبدالعزیز سقبری ودارمقاتل ودار فاطمه می‌گفتند که اینجمله درعهد اسلام بنا کرده اند وباسم خویش منسوب نموده اند .

ودویم ازنعمت دینی که در وی است آنست که اکثراوقات خاص مراهل اسلام را بوده است ازوالی ورعیت نیزازملوك مختلفه که دربلاد دیگرحاکم وپادشاه بوده اند ازیهودی ونصاری ومجوسی ومشرك وغیرها واین شهر که بوده در روی جز ملت حنفیه مذهب وملت دیگر نبوده ودیگر این بقعه مبارکه را همین سعادت و شرف بس است که ازعهد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم تااین زمان کسی ازاهل بلخ بت پرست

---

(۱) چك نو یسان کلمه بمعنی برات وحواله خط وقباله درفارسی بودوفردوسی گوید: « ازین پس نوشته فرستیم وچك »این کلمه درعربی به صک(جمع صکوك وصکاك) معرب گشته « لسان العرب » همین کلمه است که درانگلیسی هم بشکل چك مستعمل است که بفرانسوی ودیگر زبانهای فرنگی هم داخل شده پیداست که چك نویسان در بلخ کویی جداگانه داشته اند.(حاشیهٔ صفحه ۳۰ فضایل بلخ)

(۲)و(۳)درفضایل بلخ دارالفراوجه درنسخه دارالقراضه ودارالغراب آمده است .

(۴) درفضایل سکري یعنی شکري وداشتن شغل شکر فروشی .تعدادی ازدانشمندان به سکری معروفند مثل شیرین محمدسکری مروزی ومحمد بن میمون سکری وصاحب الفهرست از یکنفر بنام ابوالفضل سکری را خبر میدهد که ابو زید احمد بن سهل بلخی بجوابش کتابی نوشته است . (رك : حاشیه فضایل ص ۴۴) .

نشده وشرک نیاورده باخدای عزوجل .

سوم ازنعمت دینی که دروی است آنست که بجز ازمذهب اهل سنت وجماعت درمذهب اهل بدعت رجوع ننموده اندومردمان وی اکثرحلیم وسلیم وباوقاربوده اند.

وچهارم ازنعمت دینی که در ویست آنست که اهل وی در کل حوادث توکل بحضرت مالک الملک داشته ودرهیچ مهمی بغیر ازدرگاه حق تعالی رجوع بد رگا ه دیگری ننموده لاجرم درجمیع احوال حضرت ملک تعالی بفضل عمیم خویش کفا یت مهمات همه ایشان کرده است .

وپنجم ازنعمت دینی که درویست آنست که اهل بلخ برفق وملایمت واحسان واعانت بافقرا ء وضعفاء ودوستی غربا واهل صلاح مشهورومعروف بود ه اند .

ششم ازنعمت دینی که در ویست آنست که اهل بلخ متواضع وکر یم و سخی بوده اند وذرهیچ وقت وزمانی بدعت ظالمی وعوانی بسیارباقی نمانده است . چونکه ایشان در اوان اضطرار رجوع بحضرت پرور دگار کرده اند .

هفتم ازنعمت دینی که درویست آنست که اکثر اهل بلخ د ر تکلم کر د ن بعبارات لطیف وتصنیف بینظیر بوده اند وبیشترایشان فقیه وعالم ومفسر و محد ث بوده اند وشیخ الاسلام واعظ به اسنادمعتبر ازعلما ء بزرگ نقل کرده اند که ا هل بلخ بهفده نفر که ایشان را درآن زمان شبیه ونظیر نبوده وبر اهل عا لم مبا ها ت وتفاخر میکردند . چنانکه چهار از ان هفده درعالم تفسیر وقرائت معروف ومشهو ر بودند اول عطاء بن میسرة الخراسانی (۱) وضحاک بن مزاحم ومقاتل بن حیان ومقاتل بن سلیمان وچهار دیگر از قضات بودند که ایشان درعدل ودیانت وامانت معر و ف

---

(۱) نب : مبشرالحرانی .

بودند : متوکل بن حمران وعمر بن میمون بن رماح (۱) وعبدالله بن رماح وامام ابو مطیع وچهار دیگر از زهاد : ابوسفیان بن کثیر بن زیاد صاحب الجیش وابرا هیم ادهم وابن جمیل ویعقوب القاری وازاهل لغت ونحو اخفش بن سعید (۲) بن مسعد بن المجاشع وازمعبران مخفع (۳) معبر وهیثم معبر وزید بن نعیم المعبر وازاطباء : یوحناء بن ماسویه وازوزراء بزرگ آل برمک وازملوک وسلاطین آل سامان. والله اعلم.

واما ازنعمتهای دنیوی که باین شهر مخصوص است یکی آنست که این شهر نظر ببلاد دیگر قدیم وعتیق است که بعضی ازاهل تواریخ گفته اند که شهر بلخ از بناء قابیل بن آدم است علیه السلام.

دویم شهر کلانیست ازشهر های دنیا ودیگر شهرت وآوازهٔ این شهر دراطراف واکناف جهان رسیده چنانکه ازابن شوذب (۴) منقول است که ابلیس لعین را در شهر بلخ خانه ایست که آنرا نوبهار میخوانند. پس وی هرسال رفته آنجا احرام بسته حج میگذارد و آنخانه قبلهٔ مغان وکعبهٔ عجمیان بوده است که درزمان سابق اهل هند وغیر ایشان بزیارت وطواف آنخانه می آمدند واینهم دلیل شهرت وآوازهٔ شهر بلخست. ودیگر ازنعمتهای دنیوی که درویست آنست که درمیان دو دریند عظیمست یکی

---

(۱) ذ ب : عمران

(۲) درفضایل : اخفش سعید بن مسعدة المجاشع

(۳) ذ ب : مخفع.

(۴) درنسب شهوذه . ابوعبدالرحمن عبدالله بن شوذب بلخی متوفی ۱۵۶ ازمحدثین است وازحسن وابن سیرین ومکحول روایت کرده در بخاری ومسلم وترمذی احادیثی ازوی منقول است. (رک : حاشیهٔ فضایل بلخ ص ۴۶)

ازآن دربند هند ودیگر دربند ترکستا نست ولیکن میان هندوبلخ کوهها ی بلند و عقبات صعب است ومیان بلخ وترکستان آب جیحون است که دراقصای عالم مشهور است ومعروف ودیگر از نعمتهای دنیوی که درویست آنست که این شهر همیشه محل اجتماع خلا یقست وجای با شش وآسایش قوافل بود هاست چنانکه در هیچ شهری ودیاری کسی چنین اجتماع رانشان نداده است مگردر مکهٔ معظمه زا د ها الله شرفاً در موسم حج .ودیگرازنعمتهای دنیوی که درویست آنست که سهال وجبال اوپر ازمینا نعمت ودرجواروی معدن زرونقره است که بعضی ازآن ازکوه وبعضی ازآب حاصل میگردد ودریکجانب وی کوه بدخشانست که ازآن لعل بدخشانی پیدامیشود ودر کوه‌های دیگر وی مثل زاک ونمک وگوگرد وهیز م بیحد وشمار است. ودیگر ازنعمت دنیوی که درویست آنست که معمو ری وآبادی این شهر بد ا نست که حضرت حق سبحانه وتعالی بیمشقت مخلو قی وموجود ی آب روان لطیف بروی زمین هموارجاری کرده است ودربلاد دیگر بتکلیف وصناعت آب روی زمین جاری میگردد، چنا نکه کاریز کاران ازکاریز ویابه دریا بند های عظیم نهند ویا بچرخ ودو لاب آب برکشند ومنبع ومحل برآمدن آب این شهراز چشمهای خوش طعم وسنگهای پا کیزه است ، تارسید نش بفضای صحرا برروی ریگ وسنگریزه می آید وسردرهٔ وی باگوگرد ونمک وزاک وازجای گرم دار وبوید ارنیست ودیگر ازنعمت دنیو ی که درویست آنست که خاک ا ین شیر ین وپا کیزه است که هردرختی ونهالی راکه تر با شد و بوقتش بنشانند زود بگیردوبردهدو در زمین وی جنبندهٔ زهر دار ونیش ز ن مثل ما ر و گژ دم وغیرها چون غتد ل کمتر باشد ومیوه های غزیز ومطبوع وطعامهای لذیذ در اطراف ونواحی او بسیاراست ودرا کثرقریهای او مسجدآدینه وبازار وقاضی ومفتی ومدرس وعالم وحاکم وعامل بیجوربوده ونیز درحوالی وجوانب این شهر بقاع عالیه وقلاع متحصنه

وزمینهای خوش هوا بسیار است وگیاهان خوشبوی پرمنافع ودرختان با ثمر بی آنکه آب خوردسبزوخرم باشد در کوههای وی بسیار است وهم از جانب جیحون کشتیهای مشحون با نواع نعم باین شهر میرسند وبازرگانا ن بسیار از اطراف وجوانب جها ن بانواع اقمشه وامتعهٔ فراوان می آیند ومیروند .و دیگر از نعمت دنیوی که درویست آنست که همه سلاطین ملوک بزرگ دراسلام وجا هلیت این بقعه را دارالملک خود داشتند وهمگی ایشان ترو تازه وصحیح البدن وخوش صورت ودراز بالا وفصیح الکلام وباجرأت وهمت بوده اند وعزت علماء وفضلا را کماینبغی مینمودند وسرعت فهم وراستی طبع ایشان ذاتی بوده واگر عیاذ بالله وقتی از اوقات زحمتی ونکبتی درین شهر ظاهر گردد حضرت عزت ببرکت پاکان وصالحان که دراو هستند از مرده وزنده آن زحمت و نکبت را از ایشان زود مندفع گرداند .اگر چه آن از لشکر بیشمار هندویا لشکر جرار ترکستان باشد . ودر تاریخ مذکور آورده که در وقت نیزک ترخا ن حضرت ملک سبحان اهل بلخ را بفضل وکرم خو یش از شروفتنهٔ آن بدکیش نگاه داشت تا که او بدست قتیبه واسد بن عبد الله باهزار کافر فجار کشته شدند .ودیگر طلحه بن طاهر که قصد تظلم نمود اونیز درمرگ مفاجات هلاک شد .واینچنین یعقوب بن لیث وعمرو بن لیث که بدی آغاز کردند ،ایشانرا حق تعالی بهلاکت رسانید . ونیز شیخ الاسلام واعظ رحمه‌الله در تاریخ مذکور میگوید که از سنه پنجصدوهفتاد بتاریخ نگاهداشتم وشمار کردم تاچهل سا ل زیاده از بیست وشش نفر از والیا ن وامراء وملوک طالح وفاسق از جهت ظلم وزجر کردن هلاک شد ند غیراز نقباء و عمال وعوان وارذال حضرت ایزد متعا ل همهٔ ایشانرا بسر پنجهٔ اجل داد . ونیز آورده‌اند که از ثقات روات شنیدم که درآن عهد واوقات ستودبک (۱) ظالمی لشکر

---

(۱) در نسخه : سیودوک .

کشیده آمد بنزدیك نمازگاه شهر بلخ ،نیزه بزمین فرو برده برو جه افتخارو بزرگی فرمود که بقدر بلندی این نیزه ازاهل اینشهر زر میخواهم تامال وجان وعیال و فرزندان ایشان را بسلامت رها کنم والاهمگی ایشانرا بقتل رسانم .چون اهل بلخ این نداشنیدند ازعهدهٔ این عاجز شده برآمده نتوانستند .روز دیگر آن ظالم از خدا بیخبرلشکر را حکم فرمود تاباتیغهای برکشیده ونیزه هاء سردر هوا کرده درشهردر آیند خون مسلمانانرا بریزند چون اهل شهر حال را بدینمنوال مشاهده کردند بدرگاه حضرت الله پناه برده بتضرع وزاری تمام آیت باکرامت ایاك نعبد وایاك نستعین را میخواندند تاآنکه آن گبر خدا بیخبر باآن لشکر پرشرر بدروازهٔ شهررسید . حق تعالی درد قولنج را بآن گبر مسلط فرمود تافی الحال جان بداد وهلاك شد واهل شهر از بیداد اوخلاص شدند .و دیگر ازنعمت دنیوی که درویست آنست کهاصل و بناء اینشهر درموضع ومکانیست که برجانب جنوبیوی کوههای بلنداست که در فصل تابستان باد سرداز اطراف وحوالی آن آمده بدینشهر میوزد و برجانب شمالیصحرای فراخ وخوشهواست ونسیم وی ازآب جیحونوکوههایماورا النهر میباشد . ودیگر این شهر را چهار دروازه است : شرقی وغربی وشمالی وجنوبی واز هر دروازه که آمدو شدخلایق بودی رسته بازار بودی باالوان نعم وهمه کویهای این شهر را دردرآمدن بسوی بازار بودی اما دروازه غربی را دروازه یحیی میگفتند ودروازهٔ جنوبی را دروازهنو بهار ودروازه شرقی را دروازه هندوان.لیکن دروازهچهارم ر انام بردهٔ نشده .

واما این پیر مستمند (۱) میگوید که دیوار قدیمی بلخ ابتدا آن از برج شهر

---

(۱) مراد : محمد مؤمن مؤلف این کتاب است .

درون بوده که آن مشهور ببرج پهلوان احمد ز مچی ولیست غربا تا برج عیا ران رفته واز آنجا جنو باگشته تا برج آسیای بادی واز آنجا شرقا رفته است تا ببرج باغ ظلم آباد که آ زجمله نشیمن حضرت‌فردوس مکا نیست واز آنجا شمالا رفته بدروازه خواجه عکا شه .

وآورده اند که درابتدا پادشاهی سیدسبحان قلی‌بهادرخان (۱) که‌سنه ۱۰۶۱ بود دو برج از قلعه مذکوره که برج عیا ران وبرج آسیای‌بادی بوده با شد بر پای بود لیکن آن برجیکه بچهار باغ نزد یکست منهدم وویران شده بود . دربنوقت که سنه ۱۱۱۸-است(۲) برج آسیای با د یرامر دما ن خراب و ویرا ن ساخته اند وبغیر از برج عیاران برج دیگر آباد نمانده و معلوم نیست که قلعهٔ‌مذکوره‌مربع باشد یا مدورلیکن‌سیاقش‌بمربع‌میماندودر مجمع الغرایب که‌تصنیف‌آن‌در زمان عبدالله‌خان بن سکندر خان بن جانی بیگ خان شده آورده است در شما یل بلخ این قلعه که

---

(۱) سید سبحان قلی خان ازپادشاهان اشترخانی که‌بسال ۱۰۹۱ هـ به‌تخت بخارا نشست «زهجرت هزار نود بودویک‌قضا‌گفت او را که الملک لک» وبسال ۱۱۱۰ فوت شد و سی ویک سال سلطنت کرده است .بشمول خدا ن نشینی بلخ. از کا ر های عمرانی سید سبحانقلی به محاذی‌طاق مزارحضرت‌خواجه‌ابو نصرپارسا که بنای عبدالمومن خان‌است مدرسه یی بناء نموده درنهایت وسعت ورفعت‌وظاهر آن را بکاشی آراسته وبر فراز ارگ عمارات مزین بزرولا جورد ساخته و مقدار شصت گز از پا یین کار کرده بفراز ارگ رسانیده ودر پایین کورنش‌خانه‌مع‌ایوان‌مسجد جا مع نیز بنا کرده وچارباغی درجانب شرقی ارگ بنا نمو ده است .
(تا ریخ مقیم خا نی - محمد یو سف منشی خطی ا نجمن تما ریخ)

(۲) این سنه تاریخ تالیف این مجموعه را میرساند.

الحال مسکن وماوای مردم است مشهور بقلعه هند وانست آنرا ابو مسلم مروزی بنا ساخته وظاهر آنست که مراد مصنف مذکور از قلعه هندوان قلعه شهر درون باشد چونکه بعد گفته در تاریخ ۷۶۱ بلخ را امیرحسین کورگانی تجدید عمارت کرده ومردم در قلعه قدیمه بلخ نیز بوده‌اند بعد در تاریخ سنه ۷۷۱ امیرتیمور کرگانی شهر بلخ را مسخر ساخت وامیر حسین را بقتل آورد آنگاه قلعه قدیمه بلخ را ویران کرده مردم را تمام بقلعه جدیده آورده .وگفته اند که در سنه نهصد وچهل وپنج کیستن قراسلطان اوزبک قلعه جدید محیط بنا کرد .

باطراف قلعهٔ هندوان جهت حفظ وهم میتواند بود که این همان دیوار وبرجی باشد که باطراف قلعهٔ شهر درونست ومردم عوام آنرا باین زمان سراجی میگویند وآن نیز در ابتداء پادشاهی فردوسی مکانی بتمامه صحت وسلامت بوده لیکن درین اوان آن نیز منهدم وویران گردیده . اما آثارش هنوز دراطراف قلعهٔ شهر درون باقیست وشهر درونرا باین اعتبار میتواند شهر درون گفته باشند والله اعلم . وازاین بیان مفهوم میشود که هندوان همان قلعهٔ شهر درون باشد اما دیوار این قلعه مذکوره مدور افتاده مشتمل بر شش بارو وپنجاه وپنج برج از خورد وکلان آباد وویران . وعدد مساجدش چهل . دوازده آن دراینزمان ویران وباقی آبادان ودو مدرسه وچهار گرمابه ویک حوض سنگین مفقود درکورنش خانه بجوار مسجد وسه عدد خانقاه : اول خانقاه حضرت مولوی رومی که درمیان راه دروازهٔ خواجه عکاشه ومسجد ومحراب سنگین واقعست . دویم — خانقاه میرکلال رحمة الله علیه که در راه راست دروازه اشتر خوار است . سوم خانقاه صوفی خواجه رحمة الله

علیه درمدرسه تیمی که موزه دوزی ومسجد آدینه است واز عمارات عالیه درقلعهٔ شهر درون ارگ است مشتمل بچندین حوالی وخانها وایوانها واز عمارات عظیمه دولت خانه ارگست که آنرا مردم عوام کورنش خانه می نامند وآنرا مهتر سیونجی بفرمودهٔ حضرت فردوس مکانی بناء فرموده وآن برجی بوده تازمانیکه عمدة الامراء محمود بی اتالیق (۱) سید محمد مقیم خان (۲) را درتاریخ دوازدهم شهرذی القعده سنه ۱۱۱۷ هجری روزپنجشنبه میان نماز عصروشام درکتابخانه مدرسه جنت مکانی ندر محمد خان (۳) برآورد بدرجهٔ شهادت رسانیدودرتاریخ سنه ۱۱۱۸ هجری روز جمعه بفرموده محمود مرد ود کورنش خانهٔ مذکور را زپی ویران کرده شد وبیست وهشتم ماه تاریخ مذکور خشتهای آنرا به اسب واشتر ومرکب بار کرده بقوش خانه بردند بجهت ساختن توپخانه بالای قوشخانه . والله اعلم . ودرتاریخ ۱۱۲۰ هجری درماه ذی القعده بفرمان سیدعبیدالله خان ولدسید سبحانقلی خادمان خواجه (۴) فرهنگ ایوان کورنش خانه راپوشانیدند صحنش راهموار کرده چهار چمن ساخته درخت نشانیدند ودیگر از عمارات رفیعه

---

(۱) محمود بی اتالیق یکی ازامرای سپاه ندرمحمدخان وسید سبحانقلی است که درنبردها نقشی دارد .

(۲) سید محمدمقیم فرزند زادهٔ سیدسبحان قلی که محمد یوسف منشی بلخی «تذکرهٔ مقیم خانی» رابنام اونگاشته است .

(۳) سیدندرمحمد فرزند دین محمد خان ازطرف مادر سیدبوده است . یک فرزند اوسید سبحانقلی خان که پادشاه ماوراالنهر درقرن یازده بوده است وندرمحمدخان در اخیرعمرچشمانش کورشدوفرزندش جایش راگرفت .(تذکره مقیم خانی)

(۴) خواجه محمدامین ابن حضرت ایشان خواجه نصرالله که باسیدعبیدالله خان فرزند دیگر سید سبحان قلی ارتباط داشته است .

حویلی محمد مقیم خان شهید است بیرون ارگ جانب شمالی ، چنانکه دیوارش مشتمل بر برج وبارو مربع بنانهاده شده است ودرون خانهای وی از نگار عالی بناء کرده شده است. واما ازجملۀ عجایب درشهر درون ، مسجد ومحراب سنگین است. مسموع شده که آن سنگ راازکوههای مکۀ معظمه آورده بودندچون آن سنگ را تراشیده محراب ساختندچیزی زیاده کردندپس آنرا بیادتی رابرده بدیوار مزار خواجه سنگ لیس گذاشته اند جهت تبرک تااگر کسی راگرفتگی درزبان باشد آن سنگرا بلیسد کلالت از زبانش رفع شودبقدرت الله تعالی .لیکن آن سنگ را دراینوقت ازمزارشیخ ابوسفیان که مشهور بخواجه سنگ لیس است کنده برده سنگ دیگر یرا بجایش گذاشته اند . ودیگر از جملۀ مزارات که درمیان شهر درون است الحال چهار مزار است معین .

ازاسحاق فارسی(۱) رحمة الله علیه منقولست که گفت از حماد رحمة الله علیه شنیدم که ازخراسان دربلخ مانند این سه مرد نزد ما کسی نیست : اول شداد بن حکیم و خلف بن ایوب وخارجه (۲) بن مصعب درعلم وزهد وورع.

ازعبدالصمد(۳) منقول است که من این سه بزرگوار را دیده زیارت کردم اما هیچ یکرا آن مقدارزهد وورع نبود که مرشداد راو یکبارازشداد شنیدم که اوذکردنیا

---

(۱) درفضایل اسحاق فارسی آمده که از حماسه شنیده است .

(۲) شدادبن حکیم وکنیت وی ابوعثمان وشیخ بیست ودوم است(فضایل)

(۲) درنسخۀ جریده بلخ حارس بن مصعب آمده .خارجه بن مصعب بن خارجه ضبعی ابوالحجاج سرخسی است که درصحیح ترمذی ازو روایت شده است .

(۳) عبد الصمد بن فضل ازابن وهب روایت کند . (میزان الاعتدال ، ج ۲)

میکرد وآن این سخن بود که خادم خویش را گفت از کیسه درم بردار واینقدر چیز از بازار بخر واما خلف بن ایوب رحمة الله منعم وجوانمرد ومتورع بودتا که روزی بگرما به رفت چون از گرما به بیرون آمده ده درم بحمامی دادآنجوان مردیرا که ازوی دیدند پرسید اینچه کس است که تا حال این چنین جوانمردی در حمام ازکس ندیده الا ازین جوان محتشم . وآورده اند که روزی نزد خلف رحمة الله شفتالو هدیه گو یا شخصی آورد که قیمت او یکدرم اضافه نبوداو ده درم آنکس راداد اینهم علامت جود وسخای اوبود .محمد بن سلمه (۱) میگوید درآنشبی که شداد بن حیکم وفات یافت چند بار بجهت عارضهٔ که بروی رویداده بود بخلا جا رفت هر بار که می آمد طهارت تازه میکرد ودورکعت نماز میگذارد . درسنه ۲۱۳ هجری وفات یافت و تربت منور را و معروف و مشهور راست وبسیاری ازثقات نقل کرده اند که مقبرهٔ سطهروی درآنجاییکه مدفونست مراجابت دعارامجربست . لیکن درین اوان که سنه ۱۱۱۸ هجریست تربت آن بزرگوار معلوم نیست که در بالای کدام تل باشد . چونکه دردرون شهر قدیمهٔ قبةالاسلام بلخ چند تل واقعست و الله اعلم.از شداد رحمة الله علیه منقول است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بعیادت بیماران گاه گاه روید یعنی زود زود نروید که ایشان ملول نشوند ودیرهم نروید که پریشان نشوند در چهار یا پنجروز یکمرتبه روید واگر بیمار مغلوب بود واز خود خبر نداشته باشد ، در ینحال پرسیدن ورفتن سود نکند و بهترین عیادت

(۱) محمدبن سلمه ها در کتب رجال زیاد اند .

آنست که سبك باشید یعنی زود برخیز یدواما تعزیت رفتن یکبار کفایت باشد وفقیه خلیل ابوالقاسم صفارالبلخی (۱) که نام وی احمدبن عصمت‌الله فقیه است ازجملهٔ مشاهیرو مفاخرولایت بلخست ودرشهر شوال سنه ۳۲۶ هجری بجوار رحمت حق پیوست ومرقد او درون بلخ ظاهر بوده لیکن الحال غیر معلوم است. ودر تاریخ مذکور میگوید که در پایان وی مرقد منور شیخ الاسلام ساولیست (۲) رحمه‌الله ویکی ازثقات گفته که سبب دفن شیخ الاسلام آنجاآنست که او روزی درزیارت شیخ ابوالقاسم آمده بوده ومیگوید چون بزیارت او مشغول گشتم همان لحظه از بالای (سر) خود شنیدم آواز یرا . چون بالا نظر کردم کعبهٔ معظمه را دیدم که بگردتر بت شیخ میگردید. چون اینحال مشاهده کردم پسر خود را وصیت نمودم که چون من از دنیا بروم مرابنزدیك قدم شیخ ابوالقاسم دفن نمایی و از ابوالقاسم رحمةالله علیه حکایت کنند که روزی زنی بنزدیك وی آمدوبنشست انگشت سوی او نمود بعد در دندان خود گرفت شیخ چون اینحال از زن بدید او نیز انگشت خود را بردهان سالید پس زن چیزی نگفت برخاست وبرفت وکسی‌ازحاضران‌معنی اینحال را ندانسته سؤال نمودند شیخ فرمود که آنزن ازما سوال نمود که درموقع استنجا انگشت در آوردن لازم است یانه من جوابدادم که یکمرتبه دست رسانیدن وسالیدن کافیست در آوردن انگشت لازم نیست واو رحمه‌الله در باب فن علوم وفصاحت‌وبلاغت کمال‌وافرو در استخراج‌احکام ازآیات واحادیث‌یدبیضا داشته‌اند وفرموده‌اند که من در هزار مسئله مرابوحنیفه رحمه‌الله را اختلاف کرده به‌اعتبار

---

(۱) شیخ چهل وچارم وبفضایل بلخ نام اوحم‌بن‌عضدالفقیه‌آمده که سهو ست و سمعانی احمد بن حم گفته است.

(۲) درین نسخه سباول آمده.

واجتهاد خود فتوی دادم وامروز در آن هزار مسئله فتوی برقول منست . وآورده‌اند که روزی در هوای سرد جامهٔ خود را کشیده باآب سرد طها رت کرده بود . چون بموضع خو یش باز آمد گر بهٔ رادید که در ز یر جامهٔ او بخواب رفته پس آن گربه را بیدار ننمود در آنروز سرد درته یکتا نمازگذارد تاآن گر به از خواب بیدار شد بعد از آن کالای خود را پوشید بلی . مقتدایان وپیشوایان چنین کرده اند ، آزار کس را نخواسته اند وبر نجیدن دلها مایل نبوده اند که گفته اند :

میازار مورو میازار کس   ره رستگاریْ همین است و بس

میازار موری که دانه کشست   که جان دارد وجان شیرین خوش است

واز جملهٔ احادیثی که باسناد معتبر او از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده این است که صوموا عاشورا ثلثة ایام وخالفوا الیهود ای صوموا یوما قبله ویوما بعده (۱).

دیگرابو اسحاق مستملیست رحمة الله علیه واسم وی ابراهیم ابن احمد است (۲) و درین کتب از علماء حدیث چهار نفر است در ولایت بلخ اول واقدم ایشان اوست رحمة الله علیه . دویم ابواسحق صایغ (۳) است رحمة الله علیه سوم ابو اسحاق فراست. چهارم ابو اسحاق مضاجعی است واوصاحب وشریک محمد بن اسماعیل بخاریست رحمة الله علیه واین ابو اسحا ق مستملی مصنف کتا ب کبیرست در ذکر علماء بلخ وآن چهارده دفتر است، شرف وبزرگی اورا این تصنیف او کافیست وتربت باکراست او درون قلعهٔ قدیمهٔ بلخست درگورستان تل وگورستان تل درین وقت معلوم نیست

---

(۱) یعنی عا شورا روزه دارید سه روز وجهو دان را مخا لفت کنید اعنی یکروز پیش از عاشورا و یکروز بعد از آن .

(۲) در فضایل : شیخ پنجاه ودوم

(۳) در نسخه خلیعی . :

که کدام است وگوینده آن بزرگوار درزمان حیات خود موضع خوابگاه خود را بطرف تل اشارت کردی ازوی پرسیدند که چرا ازبین قبور مؤمنان نفور ورزید فرمودند بدین سبب که اگر کسی بزیارت من آید تربت مسلمانانرا بزیر پای نیاورد . واونیز رحمةالله علیه در ثقات روات خود ازسند ابو دردا (۱) وابو هریره رضی‌الله عنهما آورده که قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الله وملائکة یصلون علی اصحاب العمائم یوم الجمعه (۲) .

ودیگر شیخ الا سلام محمد بن محمد الحسن (۳) الشرالیست وکنیتش ابوجعفر است وژال دهیست ازقریهای بلخ وسید امام الا جل ناصرالدین شهید سمر قندی رحمةالله علیه میفرماید : من ابو جعفر ژالی رادیدم بخدمت ولقای او مشرف گردیدم درابتداء شباب وغرهٔ جوانی دروقتی که او بسمرقند برای رسالت آمده بود وازوی اینحدیث استماع نمودم تا که مرا بخط مبارك نوشته داد ومن بآن خط اظهار مفاخرت میکردم ودر آخر کتابها می نوشتم سمعت عن شیخ الا سلام ابو جعفر ژالی مرفوعاً عن انس بن مالك رضی‌الله عنه قال قال رسول‌الله صلی الله علیه وآله مامن مسلم

---

(۱) در نسخه : ابو داود

(۲) در نسخه: یوم القیامه آمده ملك تعالی وملایکه مقرب رحمت می‌فرستند برکسانیکه روزآدینه باعمامه به‌رسم سنت رسول علیه السلام به نماز آدینه روند .

(۳) در این نسخه وهفتاد مشایخ محمدبن الحسین شیخ شصت وسوم درفضایل بلخ ودرهفتاد مشایخ ورمجی بعد د(۳۶) آمده درشرق بلخ ده ژال وکوه ژال جایی موجود است .

غرس فرسا اوزرع حبة فاكل منه الطیرا والبهیمة الا کان صدقته مبرورته (۱) ودرسال پنجصدو ده از هجرت (۲) در ولایت بلخ وفات یافته درمیان دوتل دفن کرده شده و درعهدو زمانش بعلوم فقه وفتوی ودیانت وتقوی وحدیث مثل او دیگری نبوده ومراد از دوتل آندوتل باشد که درچهارباغ بی بی باجی واقعست بالای یکی از آنعمارت بی بی باجی ومزارفایض الانوار خلف بن ایوب است رحمه الله و بر دیگری بنیاد قلعهٔ جدیده که آب آنچهار باغ از تل بدرون شهر سی درآید وبر بین التلین باعتبار قلعهٔ جدیده دوحصه گردیده چنانکه یک حصه از آن بدرون قلعه در آفتاب برآمدن عمارت مذکور واقعست ودیگر بیرون قلعه درمحاذی آن .

ودیگر صدر الامام الاجل الکبیر شیخ المسلمین تاج الملة والدین اخطب الخطبا ابوبکر محمد بن ابراهیم الزاهد البلخی است (۳) رحمةالله واو از اکابر علماوسرجع فضلا بوده و مدت مدید شیخ الاسلام وامام وخطیب مسجدجامع بلخ بوده باوجود آنکه جمع دیگر از کبرا وفضلا ومشایخ عظام وسادات کرام درین ولایت بوده اند واو هشتاد وچارسال عمر دید و درسال پنجصد وهشتادوچهار بجوار رحمت پیوست ودربین التلین دفن کرده شد واو بخراسان وعراق وماورا النهر گردیده ودیار عرب را دیده وحرمین را طواف نموده ودتاریخ بلخ امام عبدالله (۴) چند حکایت از

---

(۱) هیچ مسلمانی نبود که درختی بنشاند یاتخمی بپاشد تاازآنجا مرغی یابهیمهٔ بخورد که همچون صدقه نباشد در راه خدای عزوجل مقبول ومبرور.
(ترجمه از فضایل بلخ مترجم فضایل احادیث را ترجمه نموده)

(۲) درفضایل ۵۱۷ آمده .

(۳) در فضایل بلخ شیخ هفتادم آمده است محمد بن احمدبن ابراهیم.

(۴) مترجم فضایل بلخ بزبان دری .

او نقل نموده ودر اثنا آن ازشیخ الاسلام واعظ نقل کرده میگوید که شیخ الاسلام (۱) میفرماید که من خدمت محمد بن ابراهیم الزاهد البلخی را دریافتم وحدیث بسیار از وی استماع نمودم ودر مجلس وعظ او همه اوقات خود راصرف کردم ودرس واملا او را ملازمت کردم تا کلمات کثیره از زبان در بار او حفظ نمودم و اکثر وقت از شیخ الاسلام ابوجعفرزالی وابو حنیفه ثانی ابوالفضل کرمانی (۲) وابواسحاق ابراهیم بن اسماعیل الصفار البخاری (۳) وامام نجم الدین عمر النسفی (۴) وغیرهم رحمهم الله روایت کردی ودرغایت تعظیم و تبجیل بودی بنزد سلاطین وولات آنزمان .اگر چندیه ایشان کافر وظالم بودند لیکن عزت و حرمت او را بواجبی نگاهداشتندی وگویند در زمان وی بولایت بلخ فجره تصرف کرده بودوشیخ الاسلام واعظ گوید من آنوقت را مشاهده نمودم ودرحفظ خودنگاه داشتم کافر یرا از اکابر کفره که درولایت ترمذ والی بود قاصد یرا فرستاد تاشیخ را باجمعی از کبرا بلخ وائمه سادات وشیوخ وقضات وآ را واهل دیوان گرفته به ترمذ بردند

---

(۱) واعظ مصنف عربی فضایل.

(۲) رکن الدین ابو الفضل عبدالراحمن بن محمد بن امیرویه کرمانی ازامامان بزرگ حنفیه متوفی ۵۴۳ درسرو از تالیفات او الجامع الکبیر والفتاوی والتجرید والایضاح . رك الجواهر المضیه ج ۱

(۳) ابواسحاق ابراهیم بن اسماعیل بن احمد انصاری بخاری ازفقیهان معروف متوفی ۵۳۴ دارای تالیفاتی است ازقبیل تخلیص الزاهد وغیره رك الجواهر المضیه ج ۱ ص ۳۵

(۴) نجم الدین ابو حفص عمر بن محمد بن احمد نسفی متوفی ۵۳۷ ازعلمای مشهور است که تالیفات زیادی در تفسیروعقاید نسفی شهرت دارد ودرغالب مدارس تدریس میشود کتاب القند او نیز مشهورودر زبان فارسی وعربی مولفات موثقی دارد.

(معجم الادبا یاقوت ج ۶ ص ۵۳)

چون آنجماعه را نزد یک شهر رسانیدند جمله را سر برهنه ساختند و دستهایش پس پشت بسته همچنان بشهر درآوردند بغیر ازشیخ الاسلام محمد بن ابراهیم الزاهد البلخی رحمه‌الله که هیچکس از ظالمان دست ظلم باو دراز ننمودند چون جماعه مذکوره را نزد آنوالی کافر بردند شیخ بهمان جامه وعمامه ودستهای کشاده بود چون آن گبر آنجماعه را بآنحال وشیخ را باین حال دید گفت اگر من دانم که درزیر آسمان کبود از تو بزرگتر کسی باشد هر آینه فرمایم تاترا نیز سربرهنه ساخته دستها بربندند اما چکنم که از تو بزرگتر کسی رانمی بینم ، پس چون آنجماعه ازترمذ بازگشتند ببلخ آمدندومدتی ازین حادثه گذشت روزی آن بزرگوار عالیمقدار برسرمنبرایستاده وعظ میفرمودند ودراثناء وعظ چنین املا نمودندبوقتی که قاصدان ماجماعه را بترمذبردندواز آنجا باتمه سادات بازگشتیم بعضی ازیاران ازمن پرسیدند چه سربود که هیچکس ازان قاصدان دست تظلم برشما فراز نکردند وترا باحترام وعزت هرچه تمامتر بردند . من جوابدادم که ظالمان مثل مار وکژدم اند وشما که صحبت ایشانرا اختیار کرده بمحار به ایشان برآمدیدصلاحیکه دفع شر ایشان بدان کرده شود باخود همراه نداشتید لامحال ازایشان بشما آسیب وضرررسیدلیکن بامن چیزی رفیع وتعویذ حصن حصین خدای عزوجل که «من یتوکل علی‌الله فهو حسبه» همراه بود وتسبیح وسبحان‌الله القهر الکافی ورد زبان، پس حضرت حقتعالی شرایشانرا بفضل وکرم خویش ازبارهٔ من دور گردانید . ونیز حکایت کنند که یکی از وزرای ترمذ که اورا بنام شرف الدین محمد طباخ گفتندی بهمین شیخ مذکور اورا عداوتی پیدا شد بسببی از اسباب تاکه درحالت قهر و غضب روزی بزبان خود جاری کرد که این شیخ را چنان رسوا کنم که من بعد هرگز قدم برسرمنبر ننهد چون این سخن بسمع شیخ الاسلام رسید فرمود که این کار اومهلست اما

اورا بگوئید که شیخ چنین میگوید که اگر تو مرا بسر منبر نگذاری سبدی پیدا کنم ونانی چند پخته در وی نهم و گرد برگرد شهر بگردانم وبفروشم واوقات و روزگار باین گونه بسر برم درحال این سخن را بسمع شرف الدین محمد رسانیدند قهر برقهر اوزیاده شد وغضب برو مستولی گردید که این سخن از روی طنز بمن میگوید پس آن بود که بقصد عظیم درین کار کوشید وگویند که درآنزمان طغان خان (۱) نامی که والی شهر بلخ بود هرسخنی که شرف الدین محمد گفتی اوازسخن او بیرون نیامدی پس شرف الدین سعی بلیغ نمود که تاطغان خان قاصدان را امر فرمود که شیخ را در ولایت ترمذ بردند. آنگاه شیخ فرصت دیده خودرا درتربت سلطان المشایخ خواجه محمد حکیم ترمذی (۲) انداخت وباخود گفت ازاینجا بیرون نشوم تاچهل روزواز تضرع وزاری نیاسایم مگرداد خود را ازین ستمگر ظالم بستانم پس چنان قرار داد که روزها را بصوم وشبها را بقیام وطاعت باخر مىرسانيد ، هنوز چهل روز بتمام نرسیده بود که حق سبحانه تعالی بسببی طغان خانرا ازشرف الدین دل برنجانید تا که فرمود هردو چشم شرف الدین را ازقفای سرش بر کشیدند وبا سلاسل واغلال گران اورا در زندان نمودند تا که آرزومی بر د ای کاشکی هردوچشم من بینابودی

---

(۱) جلال الدین طغان خان.

(۲) ابو عبدالله محمد بن علی بن حسن بن بشر مشهور به حکیم ترمذی صوفی ومحدث وعالم معروف متوفی . ۳۲ درترمذ تا لیفات زیادی دارد ازآنجمله نوادر الاصول است.

(رک : الا علا م زرکلی)

تا طباخی کردمی وروزگار بسر بردمی . چنین میبود تا بآخر آن سلاسل در میان زندان جان بداد وبخواری تمام مرد .

بزور آوردن کلاه مشتی مکن — به نیکان و پاکان درشتی مکن
دل بید لا نرا بنا خن مزن — که آخر بیفتی برنج و محن
ز زور آوران پست گردی بخاك — زنیکان بخواهی شد آخر هلاك
اگر مر ترا هست عقل و تمیز — مکن با بزرگان و نیکان ستیز

اما از جملهٔ احادیثی که آن بزرگوار روایت فرموده این است که شیخ المشایخ نوراسلام ابواسحاق ابراهیم بن اسماعیل الصفارالبلخی البخاری رحمة الله علیه روایت میکند مرفوع از حجاج بن غلاط السلمی(۱) رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اکرموالخبزفان الله تعالی انزله من برکات السماء واخرجه من برکات الارض واکرامه ان لایوطی ولایطرح .(۲) ونیز روایت کرده است او رحمة الله علیه مرفوعا از امیرالمؤمنین علی رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من قال فی کل یوم مائه مرة لااله الاالله الملك الحق المبین کان له وآمنا من الفقرو آمنامن وحشة القبر واستجبه به الغنی واسفرج له باب الجنة . وروایت کرده اند ازمقابر متبرکهٔ کسانیکه در بیرون دروازهٔ نو بهار بلخ واقع است از معلوم وغیر معلوم جمله گی هژده مقبره است .

---

(۱) در فضایل :«علاط» از صحابه است .

(۲) در فضایل بلخ معنایش چنین آمده :

مهتر (عالم) علیه السلام فرمود عزیزو گرامی دارید نان راو طعام را که ملك تعالی این نعمت از برکت آسمان فروفرستاد واز برکت زمین اخراج فرمود وعزت و کرامت طعام آن است که اورا بزیر قدم نیاوری وبخواری نه نهی وازدست بیرون نهندازی

اول ایشان مقبرهٔ متبرکه یعقوب (۱) قاریست رحمة‌الله‌علیه ، کنیت او ابو بکراست ووفات او در سنه ۱۳۳ هجری بوده واوفقیه وزاهد ومتورع وعالم وقاری ومستجاب الدعواة بوده است وگویند چون اورا بخاك دفن کردند یکی از مشایخ بزرگ بخواب دید که یعقوب نامهٔ مهر کرده در دست داشت پرسید که‌ای یعقوب اینچه مکتوب است گفت این برات وامان نامهٔ کسانیست که برمن نماز جنازه گذاریده اند .ودر تاریخ آورده که پسر یعقوب ابوداود گفته که روزی ابوسعید صغانیانی ازصغانیان نزد پدرم یعقوب آمد واز عامل صغانیان شکایت کرده گفت که او در بارهٔمن چنین وچنان کرد ،پس درحال پدرم دست نیاز جانب آسمان کرده بلب چیزی خواند و درآخر دعا گفت الساعه الساعه .چون‌من این ساعت را نگاه داشتم وتاریخ نوشتم شنیدم که همانروز درهمان ساعت آن عامل را درد قولنج پدید آمده وهلاك شده والحال تربت اوغیر معلوم است (۲) . دویم مقبرهٔ منورهٔ ابو مطیع قاضی بلخیست رحمة‌الله علیه ونام وی حکیم بن‌عبدالله بوده واودر سال صدوهفتادوچهار (۳) از هجرت بدار آخرت رحلت نمودوهفتادوچهار سال عمر یافته‌وگویند بعد از ابن رماح قضاء بلخ با وتفویض بود . ونیز از وی روایت کنند که گفت چهار هزار مسئله از مشکلات درهرفنی از فنون جمع کردم وبخدمت ابوحنیفه رحمة الله علیه رفته ازآنهایک مسئله‌راازآنجناب سوال نمودم گفت یااباامطیع نزد تو ازین‌مسایل کمست یابسیار . گفتم ای استاد عالمیان ازین‌نوع چهار هزار مسئله تعلیق کرده‌ام فرمود پس

---

(۱) درفضایل :شیخ دهم

(۲) مقبرهٔ درفضایل دروازه نو بهار آمده درفضایل شرح حال او مفصل آمده .

(۳) درفضایل یکصدوچهارو در میزان الاعتدال از رؤسا مرجئه گفته شده‌است .

سوال کن ازآنها من یک یک راسوال نمودم واو جواب نمود تاآن چهار هزار مسایل جواب نمود بعد فرمود یااباامطیع عجب میدارم ازجواب این مسایل که هیچکس را ممکن نگردد جمع نمودن این چنین مسایل مگر کسی راکه قوت طبیعی داشته و معدهٔوی مستقیم باشد.

وعصام بن یوسف رحمة الله (۱) علیه گو ید که هیچکس رافقیه تر درزمانش ازوی کسی را ندید م مگر امام ابو یوسف قاضی را. بروایت آمده است ازا نس ابن مالک رضی الله عنهما که گفت درمد ینه نزد منبر مهتر عالم صلی الله علیه واله وسلم نشسته بودم که آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم میفرمود:

آنچه ازقاضی بلخ بمارسیده ازاعمال صالحه ازهیچکس نرسیده است واوقایم مقام انبیاء است علیهم السلام ونیز امام ابومطیع درطلب عبادت وثواب طاعت در دار آخرت بمثابهٔ بود که اکثر آرزو کردی که ای کاشکی پسرمن فوت شدی تاثواب مصیبت زده گان درنامهٔ اعمال من ثبت شدی.

وآورده اند که ابو مطیع راسوال کردند که مردی نذر کرد که بر فقیر ترین مردمان صدقه دهد بکه دهد که فقیر ترین مردما ن باشد تاېنذر خود وفا کرده باشد فرمود بعلی بن عیسی دهد که والی شهر بلخست. گفتند اینچه معنی دارد گفت بجهت آنکه اوآنچه ازمرد مان گرفته بمستحقان اوسیدهد ویرا هیچ نمیماند (۲) ودرکتاب نوازل فقیه ابوا اللیث سمر قندی رحمه‌الله آورده که درولایت مسئله واقع شدد راطلاق درزمان ابو مطیع، صاحب آن واقعه نزد علماء وفقهاء بلخ رفته آن

---

(۱) شیخ بیست وسوم درفضایل.

(۲) درفضایل اینطورآمده: تاحانث نشود گفتند به چه معنی گفت اگرانچه ازمردمان گرفته است به خداوند آن بدهد اوراهیچ نماند.

مسئله را سؤال نمود استفتاخواست همه گفتند که طلاق واقع شود پس پدرسرای ابو مطیع حاضرشدند که شیخ درحالت نزعست حاضر ان گفتند که یارای جواب گفتن مسائل نیست چون ابو سطیع این سخن بشنید اشارت کرد تاآنمرد رانزدوی آوردند تامسئله خود رااز امام سؤال نمود. آنگاه امام بسر خود اشارت کرد که طلاق واقع نمیشود پس آن مرد بیرون آمد وائمه رااز ان حالت خبر دادچون نیک ملاحظه کردند جواب اودرست بودآن بود که همه ائمه به قول امام ابومطیع رجوع کردند. فقیه ابو اللیث رحمة الله(۱) علیه میگوید که این نقل د لیلهست که اگر مستفتی ازمسئلهٔ سوال کند جواب دهنده بسر خود اشاره کند بلاونعم روابود ودرشرح اوراد در ذکرر کوع وسجود ازذخیره نقل میکند که تسبیح رکوع وسجودفرض است بقول ابو مطیع رحمة الله.چون اورابد ار آخرت سفر آمد سه پسر وهفت (۲) دختر ازوی بماند پسربزرگ را نام محمد بود ومادرش دختر سهل بن حجاج بود و پسر د ویم رانام شفیح (۳) بود و پسر سوم عکرمه وا و را پسری د یگری بود مطیع نا م پیش ازپدر وفات یافته ودختر بزرگش بفراش

ابوالقاسم (۴) رزین بود ودختردوم عشری درحباله یحیی بن سیار بودود ختر سوم خوله درعقد صالح بن عیسی بود ودخترچهارم حندق بود ودخترپنجم حسنه(۵)در

---

(۱) نصر بن محمد سمرقندی متوفی ۳۷۶ (کشف الظنون)

(۲) درفضایل: هشت .

(۳) درفضایل یسع .

(۴)درفضایل : قاسم رزیق

(۵) در فضایل : خشیشه

نکاح معین بود ودخترششم طاهره درنکاح والی طالقان (۱) بود ودختر هفتم رقیه وهم امام ابومطیع روایت میکند باسناد درست ازابی هریره رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وآله وسلم لعنت کرد کسانیرا که دست ازکسب بازدارند وتزوج اختیار نکنند و مرزنانیرا که باین صفت باشند وکسانی را که خانه نشین و صحراگرد وبیهوده گوي بوند والله اعلم .

سوم مقبرهٔ وسیم بن جمیل الثقفی (۲) رحمه الله است واوهم قتیبه بود وکنیت او ابومحمد وازجملهٔ عباد بودو وفات‌اودرسنه صد و هشتا د و دو بود وتربت وی مع تربت یعقوب قاری بیرون دروازهٔ نوبهار یکجا است‌لیکن اینوقت‌غیرمعلوم‌است.

چهارم مقبرهٔ عصام بن یوسف است رحمه الله پدرعصام واپسران برگزیده بوداول ایشان عصام بوددوم ابومحمد ودیگرخضم وابراهیم رحمهم الله وپسرعصام را عبید الله نام است وابومحمد والی بلخ بوده بعدازاحمد بن مدرک که عم عصام بن یوسف است‌ووی دردین ودنیاقوی بود ودرسنه ۲۲۳ وفات‌یافته وهشتادوچهارسال عمر او بوده وتربت اونیز دربیرون دروازهٔ نوبهار است واومرد سخی‌وزاهد بود ۰ وعصام روایت کندباسناد درست که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه‌وآله‌وسلم فرمودند مرعبدالله ابن‌عباس رضی الله عنهما که‌مژده دهم شمارا به‌آنچه مژده وهدیه آورد مرا جبرائیل علیه‌السلام درباب حفظ‌عبدالله گوید گفتم بلی‌حضرت فرمودند بنویس بطشی بزعفران بعد الفاتحه صورت پس وواقعه وملک راتاآخرواخلاص ومعوذتین

---

(۱) درن : طایقان

(۲) شیخ پانزدهم درفضایل : شرح واقوالش مفصل آمده است .

راتماما بعد کمتر آب پاکیزه انداخته آن آبرا بنهار بخورد باسه مثقال کندر (۱) ده مثقال شکروده مثقال عسل بعد ه دو رکعت نماز بگذارد در هر رکعتش بعد از فاتحه پنجاه مرتبه سورهٔ اخلاص خوانده وروز را روزه داشته افطار نیز ازین کند تاسه روزچون این شرایط بجا آورده شود چهل روز نگذرد حافظ کامل شوی پس عبدالله عباس گوید: من این عمل بجاآوردم صحیح یافتم آنچه یافتم.

ونیزعصام میگوید که منهم این شرایط بجا آوردم چندان درحفظ من بیفزود که صفت آن نتوانم. شعبی رحمه الله میگوید که من نهصد دعا بجهت حفظ قرآن کردم هیچ یک را ازین نافعتر نیافتم.

پنجم مقبرهٔ مطهرهٔ حضرت سلطان احمد (۲) خضرویه است واوصاف با برکات اوبسیار است واو صحبت حاتم اصم رادریافته وازصالح بن عبدالله تفسیر استماع کرده درسال دوصد دو چهل وفات یافت در کتاب حلیة الاولیاآورده که کنیت او ابوحامد است واز کبار مشایخ خراسانست وصحبت ابو ابوب را دریافته وبه نیشاپور رفته ابوحفص حداد را ملازمت کرده وبه بسطام بخدمت بایزید بسطامی قدس الله سره العزیز رسیده وسلطان المشایخ (۳) فرمود که اگر احمد خضرویه نبودی ما فتوت وجوانمردی نداشتیم، ابوحفص حداد راپرسیدند ازمشایخ که توصحبت ایشانرادریافتی ازهمه بزرگتر وصاحب همت تر کرادیدي؟ گفت برروی زمین از احمد خضرویه هیچکس رابزرگتر وراستگوی ترندیدم. گویند هفتصد دینار مراو را وام بود دروقت

---

(۱) درفضایل کندرو درنسخه کندنا آمده که کندرا صح باشد.

(۲) درفضایل شیخ بیست نهم آمده است.

(۳) مراد ازسلطان المشایخ بایزید بسطامی است.

نزع همه‌قرض‌خواهان نزد او نشسته بودند چون چشم باز کرد دید که غریمان (۱) پیش او نشسته اند درحال رو بجانب آسمان کرد گفت بارخدایا توگردانیدهٔ ما را در رهن وثیقه ازمال وتوگرفتهٔ ازایشان وثیقه پس حق ایشان را ادا کن . هنوز ازمناجات فارغ نشده بود که شخصی آمده حلقهٔ بر درزد وگفت قرض خواهان احمدخضرویه کجا یند وپس آنکس درآمد ونشست وتمام قرض اورا ادا کرد بعداز آن جان بجان آفرین تسلیم نمود . ومشهد متبرکهٔ او دربیرون دروازهٔ نوبهار مشهوراست سرا جابت دعا وآزموده وقضاء دیوان را مجربست . امام الحرمین (۲) گفته که هرکه حوایج دینی خواهد بزیارت شداد ابن حکیم رود وهرکه حوایج دنیوی خواهد بزیارت شیخ احمدخضرویه رود . درتاریخ بلخ آورده که از جمله کلمات احمد خضرویه اینست که هیچ خوابی گرانتر ازخواب غفلت نیست وهیچ بنده گی قوی تر ازبنده گی شهوت که اگر گرانی غفلت نبودی هرگز شهوت بکسی ظفر نیافتی وهم ازگفته اوست هرکه میان لطف الهی خواهد که بروزگار وی واصل گردد باید که اودربناء صدق گریزد که هیچ پیرایه وزینتی سرا ورا زیباتر وخوشتر ازصدق نیست .

---

(۱) درنسخه : غریبان .

(۲) امام الحرمین عبد الملک بن عبدالله بن یوسف جوینی متولد درسال ۴۱۹ هـ ومتوفی بسال ۴۷۸ هـ درنیشاپور ازبزرگان شافعی ودرفقه وعلوم اسلامی متبحر بوده است نظام الملک مدرسهٔ نظامیه رادرنیشاپور برای تدریس او بنانمود . (الاعلام زرکلی)

نظم مثنوی

راستی آور که شوی رستگار
راستی از تو ظفر از کردگار

از کژی افتی بکم و کاستی
از همه غم رستی اگر راستی

گل زکجی خار در آغوش یافت
نیشکر از راست روی نوش یافت

چون سخن راست بیاری بجا
ناصر گفتار تو باشد خدا

سرخوشی و راستی آورد سرد
باد حوادث گل او کژ نکرد

هرکه بدین راست علامت بود
حالت توقیع سلامت بود

درتاریخ گزیده درفصل چهارم ازباب پنجم درذکر مشایخ عظام رحمهم الله می‌آرد که شیخ بیست‌وچهارم ابوحامد احمد خضرویه است، مدت نودو پنجسال عمرداشت، درسنهٔ ۲۴۰ بزمان متوکل خلیفه وفات یافت واز سخنان اوست که حقیقت معرفت آنست که دوستداری حق رابدل‌وجان یادکنی، اورابزبان وفرمان بری اورابتن ودرکتاب صلوة العارفین مذکور است که روزی احمدخضرویه رحمة‌الله علیه صدهزاردرم ازمردي استقراض کرد، آنمرد گفت توازعارفان وزاهدانی این صدهزار درم راچه میکنی گفت همه راطعام گیرم ولقمه‌لقمه دردهان مؤمنان نهم واز ایشان درمقابله هزار چیزی نخواهم الاثواب ومزد از درگاه حضرت صمدیت چونکه همهٔ دنیا وما فیها نــزد او تعــالــی مقــدار پشهٔ نیرزد. وهم درکتاب مذکور آورده که روزی احمد خضرویه وابواحمد واحمد حرب رحمهم الله را دیدم یکجا نشسته بودند احمد خضرویه ابوحامد واحمدحرب را سوال نمودند که اگرزمین جملگی ملک تو گردد آنراچه‌سازی؟ گفت: همه رابخصمان داده ایشانراخوشنود گردانم تا در روز حشرازرنج وتعب ومشقت ایشان‌سالم‌مانم. بعد از این همین سوال را از احمد خضرویه نمودند اوگفت همه‌ملک دنیا راطعام

گنم ولقمه لقمه در دهان مومنان نهم تا از آن طعام ایشانرا راحتی رسد .واحمدرا پرسیدند گفت جمله را بطالبان آخرت ارزانی دارم تا ایشان بدنیا محتاج نشوند وثواب آخرت را اختیار کنند .این بزرگان هر یک از معامله خود سخن گفته اند .ابوحامد از زبان شفقت گفته وشیخ احمد خضرویه از زبان محبت وشیخ احمد حرب از زبان معامله یعنی هر یک از آنچه بر صحیفه دل ایشان بود بیان شود . امام ابوالقاسم قشیری رحمة الله علیه با سناد درست آورده که شیخ احمد خضرویه زوجهٔ خود را فرمود که ای خاتون دوستی از دوستان خود را که مهتر جوانمردانست دعوت مینمایم . خاتون گفت تو نتوانی زیرا که اصحاب مروت وارباب فتوت راندانی تا چگونه دعوت نمایند . شیخ گفت لابد طعام باید ساخت خاتون گفت اگر آن عزیزانرا مهمان خواهی کرد اول گاو، گوسفند وخر، ذبح کن.شیخ گفت ایخاتون آنچه گفتی از گاو وگوسفند معلوم شد اما ذبح خر را چه فایده بوده. ام علی گفت یااحمد مهمان عزیز را بخوانی البته جمعی از اهل محله خواهند آمد پس گاو وگوسفند پخته بایشان دهی لیکن سگان محله بوی طعام را یابند ایشان نیز بیایند چون ایشان را خیری ونوای نباشد لاجرم نا امید باز گردند ، این از مروت وجوانمردی نباشد . گویند که خاتون مذکوره ارادهٔ حج نمود پس ضیاع وعقار خود را بهفتاد هزاردرم فروخته احرام حج بست چون بمکهٔ معظمه رسید از مناسک وعبادات حج فارغ گشت روی به آموختن علم آورد ، چند سال آنجا مقام کرد تا که در جمیع علوم ماهر گردید وکتب تفسیر واحادیث سماع نمود ، آنگاه ببلخ آمده وفات یافت واو را بنزدیک احمد خضرویه رحمه الله دفن کردند.وعلی بن فضل گوید که ام علی زوجهٔ احمد گفت ایمان بنده مؤمن مثل کو هیست که هیچ باد معصیت او را جنبانیده نتو اند وزوجهٔ دیگر وی فرموده که ایمان مؤمن بدرخت تروتازه ماند که بجهت باد معصیت

هر طرفی میل کند اما نافتد .

آورده اند که روزی ام علی را خبر کردند که اینک شیخ احمد کشته شد وام علی در سطبخ نان سی پخت هیچ حرفی وحرکتی از وی ظاهر نشد. زمانی گذشت که بشارت آوردند که شیخ احمد زنده است ام علی از شنیدن این خبر نیز متغیر نگشت معلوم شد که خاتون آن بزگوار بدین درجه بود خود وی چون خواهد بود. شیخ ابوبکر وراق ترمذی را رحمه الله میگوید که شیخ احمد خضرویه رحمه الله ده درجه وضع کرده است میان بنده وخداوند تعالی عزو جل تا که بنده با قصای درجه رسد وازآن پنج بربنده است وپنج برکرم واجب الوجود اما آن پنج که بربنده است:

اول ـ تو به واقعیت آنکه تا بنده بتوبه محتاج است هنوز تایب نگشته است.

دویم ـ دور بودن بنده است از مغبوض ومنهی خدای عز وجل .

سوم ـ زهد است مادامیکه بقدار پرپشهٔ (۱) بزهد محتاج است زاهد نباشد .

چهارم ـ حلم است میان خلق ووی .

پنجم ـ برداشتن اذی وزحمت اغیار است . هرگاه که کسی این پنج در را بروی خود باز کند حق تعالی بفضل وکرم خویش پنج در دیگر بروی او کشاده گرداند .

اول ـ در منت بکشاید. دویم درشکر بکشاید . سوم درامانت. چهارم درمحبت. پنجم در واله وشیدائی. واین غایت درجاتست پس هر که درمحبت واله وشیدا گشت همه گی ازمحبوب اندیشد وهمه ازوی شنود وهمه آن خواهد که او خواهد وهمه گی آن که اوفرماید ودر کتاب العافیه (۲) مسطور است که شیخ احمد خضرویه

---

(۱) در فضایل : دربسته .

(۲) ازعلی ابن الحسن مستملی است .

رحمه‌الله فرماید که مرد از معاصی معصوم نگردد تا از پنج خصلت عصمت نیابد.
اول آنکه یافت وگذاشت دنیا بروی آسان بود .
دویم عزت وذلت و یرا یکسان باشد. سوم دل او درهمه احوال مستقیم بود.
چهارم زمانی از یاد حق غافل نباشد . پنجم از حال بحال دیگر نگردد که اگر همه دنیای عالم رابوی دهندویا همه ازوی بستانند بدادنش شاد وبگرفتنش محزون نشود، واینچنین اگرهمه خلایق روی زمین مدح اوکنند بدان فریفته ومغرورنشود، واگرهمهٔ اهل دنیا مذمت اوگویند دلگیر نگردد وازجای خود نرود والله اعلم .

ششم مقبرهٔ محمد بن مالک بن بکر بن قیس(۱) بن جمد بن حارث بن هاشم الهربی ابلخیست واو درفصاحت بینظیر بوده ودرسال دوصدو چهل وچهار ازهجرت وفات یافته وبیرون دروازهٔ نوبهار آسوده است وداودبن عباس که امیر بلخ بوده بروی نماز کرده وجنازهٔ ویرا برسرتربت اوبرده وشصت ودوسال عمر دیده ومرد شجاع ومبارز عظیم بوده وسی هزار سوار جمله تابع وخدم وی بودندی واو درزمان ابراهیم بن یوسف بوده وبیشتر برینند که وی ازمحمد مقاتل فقیه تربوده ، محمد بن مالک رحمةالله علیه روایت میکند از روات ثقات مسند ازعمر خطاب رضی‌الله عنه که کرامت وبزرگی شما بمقدار وتقوی وپرهیز گاری شمااست از ناکردنیها وعزو شرف شما بتوانگری دل ونفس است نه بتوانگری مال . واو درعصر ابو حنیفه رحمةالله علیه بوده وهم مجلس وهمصحبت قاضی شریح (۲) وسفیان ثوری بوده والله اعلم .

---

(۱) در فضایل : بن الحورب شیخ سی وسوم .
(۲) درفضایل : شریک .

هفتم مقبرهٔ متبرکهٔ احمد بن یعقوب است (۱) وکنیت او ابو صالح است ودر عراق بهیبت وشکوه وقدوقامـــت وبزرگـــی و در فنون علم معروف ومشهور است ودرسال دوصدو چهل وهفت وفات یافته وهشتاد وچهارسال عمر دیده وبه در وازهٔ نوبهار نزد پدرش مدفونست والحال غیر معلوم است .

هشتم مقبرهٔ متبرکه محمد بن فضل (۲) عابد است واو در سال دوصدو شصت و یک از هجرت بدار آخرت خرامید وپسرش ابو مقاتل بروی نماز گذارید وتربت اونیز بدروازهٔ نوبهار است

امامعروف ومشهور نیست واز عجایب کرامات اویکی آنست که چون اووفات یافت درخت شه توت (۳) که درمسجد وی بود درسال خشک شدبزرگی درخواب دید که آن درخت میگوید که من تر وتازه آنزمان بودم که محمدابن فضیل از من تناول مینمود چون اووفات یافت من از تازگی باز ماندم وهم اورحمة الله علیه گفت که روزی فقیری ازمن چیزی سوال نمود ومن یکدرم داشتم بوی داد م زمانی بو د که نگاه کرد م آندرم با من بود .والله اعلم .

نهم — مقبرهٔ فقیه عالم محقق نصیر ابن یحیی بلخیست (۴) وکنیت اوابوبکر است واوآنمرداست که گفت من درعمر خودبه غیر ازحلال خود احتلام نشدم (۵)

---

(۱) درفضایل : شیخ سی وچهارم .

(۲) درفضایل : بن فضیل .

(۳) درنسخه: خرتوت.

(۴)درنسخه : نصر ، درفضایل :شیخ سی و هفتم .

(۵)درنسخه: دوکلمهٔ عربی آمدهودر هفتاد مشایخ بلخ ورسجی ابن جمله آمده است .

ومحمد ابن سلمه رحمه‌الله که قدوه و پیشوای بنی ادم بود بسیار گفتی که نصیر بن یحیی عالمتراست درنوازل وواقعات ازمحمدابن بلخی ونصیر درسال دوصدوشصت و هشت ازهجرت وفات یافت ومرقد اونیز به دروازهٔ نوبهار است الحال غیرمعلوم است.

دهم مقبرهٔ متبرکهٔ محمد ابن احمد الاسکاف است رحمة الله علیه واودرسال سیصدوسی (۱) ازهجرت بجواررحمت حق پیوست ومرقد اونیز بدروازهٔ نوبهار است واینوقت غیر معلوم است ودرحکایت آمده که اودراول جوانی تحصیل علوم نداشت ، روزی مردی کتابی بوی دادتابخواند ، اوخوانده نتوانست، خجالت کشید پس بنزد عبدالله فلاس (۲) رفته بتعلیم علم مشغول شد وشیخ عبدالله فلاس کسی بود که هرروز هزار بارسورهٔاخلاص میخو اند و هشتا د رکعت نمازنافله میگذارد . والله اعلم .

یازدهم مقبرهٔ اقضی القضات شیخ الاسلام عبدالرحیم ابن عبدالله ابن احمد نصیر فیست (۳) رحمه‌الله و کنیت او ابوالفتح است ودرسال چهارصدوپنجاه وچهار از هجرت وفات یافته بدروازهٔ نوبهار مدفون است وازرؤس علماء بوده وقاضی امام شیخ خلیل احمدسجری (۴) بخدمت اوتعلیم کرده وسیدامام الاجل ناصرالدین شهیدسمرقندی رحمه‌الله تعالی ازجهت پاکی وبزرگی وکرامت ودیانت اورا مسبوق آورده ازسایر مشایخ بلخ رحمهم الله .والله اعلم .

---

(۱) درفضایل : ۳۳۳ شیخ ۳۷

(۲) درنسخه : قلاش آمده «فلاس» درست است.

(۳) درفضایل شیخ پنجاه وپنجم

(۴) در نسخه : سجزی .

دوازدهم — مقبرهٔ القضات الامام الزاهد ابوعلی حسن بن محمد بن احمد بن جعفر الوخشی است (۱) رحمة الله علیه واو صاحب کتاب اما لیست ود رشهر ربیع الآخر سنه ۴۷۱ هجری وفات یافت وتکش سلطان که از سلوک آل سلجوق وهم سنجر بن سلک شاه بوده پایهٔ تابوت اورا بر کتف خود نهاده وبآن مباهات وتفاخر مینمود وسید امام اجل زاهد عالم محقق ابوالقاسم سمرقندی رحمة الله علیه فرموده روزیکه شیخ ابوعلی الحسن الوخشی رابدروازهٔ نوبهار دفن نمودند جمله حیات وعقارب وسایر حشرات ازان مقابر بیرون آمده گریختند واین ازجملهٔ کرامت عجیبهٔ اوست ومقبرهٔ این بزرگوارنیز حال غیر معلوم است .والله‌علم .

سیزدهم- مقبرهٔ قاضی ابوبکر اسکافیست (۲) رحمه الله واسم وی محمدبن عبد المالک بن محمد بن عمر است ومدت مدید قضاء بلخ درعهدهٔ او بوده ودرسال چهار صدوهفتاد وپنج از هجرت بجوار رحمت حق پیوست وتربت وی بدروازهٔ نوبهاراست واینوقت غیر معلوم است واو درجامع بلخ نزدیک محراب اعظم در املا ودرس گفتن خود باسناد عالی از انس ابن مالک رضی الله عنه روایت کرده: قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ،العلماء امناء الرسل علی عباد الله ما لم یخالطو السلطان ولم یدخلوالدنیا واذا دخلوا فیه وفی الدنیافقد خانوا الرسول فاعتزلوهم واحذروهم .

---

(۱) درفضایل شیخ پنجاه‌وششم گفته شده وشرح‌حالش‌مفصل آمده است .

(۲) درنسخه : تا شکا نیست ،شیخ پنجاه‌وهفتم

چهاردهم مقبرهٔ منورهٔ شمس الائمهٔ سرخسی است رحمة الله علیه و اسم او محمد بن ابی سهل فقیه (۱) است و کنیتش ابو بکر است و در سنه چهارصد و هشتاد و یک از هجرت برحمت حق پیوست و در گورستان نوبهار نزد ابومطیع دفن کرده شده و الحال تربت او غیر معلوم است و وی مشهور است بعلم و معروف است بحلم و سرا ورا مناقب وافر و کرامات ظاهر است و آن بزرگوار را سرخسی الاصل و بخاری الموطن و فرغانی المجلس (۲) و حقیقی العلم و وافی (۳) الصیت و بلخی الدفن است و از شاگردان بزرگ امام شمس الائمه حلوانی (۴) است و در جد و جهد بمثابهٔ بوده که بروی مثل زدندی. در حکایت آمده است که شیخ الاسلام ابوعلی برثوی نورالله مرقده که در ماوراءالنهر چون او عالم و حافظ فهیم و فقیه و صاحب فطانت نبوده و یکی از مناقب او آن بود که مختصر حاکم خلیل مروز برادر ایام (صباوت) حفظ کرده بود سید امام اجل ناصر الدین شهید سمرقندی رحمه الله گوید که من بر هیچ نسخه از کتب فقه آنقدر اعتماد ندارم که بر تصانیف فخرالاسلام علی البزدوی و آن بزرگ رحمه الله گوید که من در ایام شباب بتکرار علم مواظبت مینمودم و با خود میگفتم که از تکرار و تحصیل زمانی غافل نشوم تا از دیگر اصحاب علم لایق و پس نمانم.

لیکن دیدم که شمس الائمهٔ سرخسی رحمه الله درین کار بر من سبقت مینمود و در فکر بودم که یکان روز بتکرار و یا سبق بروی سبقت نمایم و این اتفاق نمی افتاد،

---

(۱) درفضایل: شیخ پنجاه و نهم.

(۲) درفضایل: فرغانی المحبس آمده.

(۳) درنسخه: فی الصیت.

(۴) درفضایل بخاری نیز آمده.

ناگاه عید نزدیک شد باخود گفتم اکنون وقت آن آمده که درین روز بتکرار وتحصیل علم مشغول شوم ، باشد که از شمس الائمة درین روز سبقت گیرم ، چون از نماز عید فارغ شده وقت را غنیمت دانستم پس بگوشه یی رفته بتحصیل علم مشغول گردیدم بعد چند روز معلوم شد که درآنروز آن بزرگ نیز ازتحصیل علم غافل نبوده و زیاده ازمن تکرار نموده . و درحکایت آمده که حاسدان اوغمازی نموده بتهمتی شمس الائمه رادر غضب ابراهیم خان که خان اورکنج بوده بسعی بسیارد ربند افگندند واودر بندبودوائمة مشرق رو بوی آورده بنزد اوبتعلم علم مشغول گشتند واو ازیاد نسخه ها را املا آغاز کرد .

تا که کتب بسیار را املا کرد وازآنجمله یکی مبسوط است وگویند بسبب آن حبس نشرعلم اوازسابق بیشتر شدوسبب آمدن شمس الائمه بدیار بلخ آن بود که شیخ الاسلام علی اللامشی گوید که من بدیار سمرقند بمدرسهٔ شهید قثم بن عباس بودم که ناگاه شمس الائمه آنجا بود دیدم که چشمان اواز بسیار گریستن بدرد آمده بود ومع ذلک شب وروز میگریست بااوگفتم چرا اینقدر گریه میکنی؟ گفت: بفراق فرزند دلبند. پس گفتم بفراق کسی گریه میکنی که اوباتو پاینده نیست ، اوگفت ای حسن ! هیچ میدانی که چون یوسف علیه السلام را از یعقوب علیه السلام دورکردند ، چنان بفراق فرزند گریست تا هردو چشمش سفید گشت وباوجود آنکه بغیراز یوسف علیه السلام یازده فرزند دیگرداشت ومر اوراقوت نبوت هم بود ، پس من چرا نگریم که مرا قوت نبوت وفرزند دیگرنیست بعدازآن ببلخ آمد علماء وفقهای بلخ باورجوع نمودند و روز آدینه بود که مردم بروي جمع آمدند واز هرنوع سوال ها کردند ووی سورة المص (۱) راقرائت نمود وگفت شما بفروع مشغول گشته از اصل بیخبر ماندهاید . بعد

---

(۱) سورة ۷ اعراف: الف لام صاد.

سوالها ی ایشانرا جواب گفت ومرایشانرا مواخذه‌نمودوفرمود تابتعلیم قرآ ن مشغو ل گشتند وآ نعزیز سبب اقبال علماء بلخ شد پس همه‌گی علماء روبحفظ قرآ ن آ و ر د ه اند تابحد یکه شیخ الاسلام ابو بکر قزاز (۱) رحمه‌الله دریکماه تماسی قرآن راحفظ نمود . وشمس الائمه راتصانیف بسیاراست درفقه وغیرآن واحسن تصنیفات اوکتاب مبسوط وسیر کبیر است درفقه وعلما ء ومشاهیر ومعارف که‌قدو ه و پیشوا ي جها ن بودند نزد اوتعلیم وتفقه کردند مثل قاضی امام محمودبن‌عبدالعزیز وشیخ الاسلا م حسن بن علی‌اللامشی وشیخ‌الخطیب مسعودبن الحسین الکشافی (۲) و غیر هم من‌الائمه الذین هم اعلی واعلام الاسلام ومشاهیرالانام وهم شمس‌الائمه‌رحمه‌الله باوجود چندین فضل وکمال چون ازسرخس بقصدتعلیم علم بیرون آمدببخارابخدست شمس‌الائمهٔ حلوانی رفت واورا بدرس گفتن یافت باخودگفت حرمت‌استادی ا و را نگاهدارم وازوی‌چیزی‌سوال ننمایم وآنچه مشکلاتی که‌او بیا ن میفرمود همه را شمس الائمه سرخسی بر جای تعلیق میکرد ودراستخراج آن میکوشیدتابجا یی‌رسید که‌بسبب حرمت‌داشت استادی آنهمه‌مشکلات برويِ‌منکشف‌گشت وبدرجهٔ بزرگی رسیدوهم‌شمس‌الائمهٔ سرخسی رحمه‌الله ازشمس‌الائمهٔ حلوانی وازمحمدبن عبدالعز یز سرهلی‌وغیرهمااحادیث روایت کرده است وترجمهٔ یکی‌ازآن‌احا د یث ابن است که مهتر عالم‌محمدصلی‌الله‌علیه و اله و سلم میفر ما ید که د و ست دا شتنه تر ین ا ز خلقـــا ن نــز د خـــد ا یتعا لـــی آ نســـت کـــه نفـــع وي

---

(۱) درنسخه‌فراءقزازابریشم‌فروش‌نام‌اودراجواهرج (۲) ابوبکرمحمدبن احمدبن علی‌قزاز یکی‌ازفقیهان حنفی است .

(۲) درنسخه: کشافی که کشانی درست‌است‌منسوب به کشانیه یکی ازنواحی سمرقند.

بخلق رسیده تر است ودیگر دوست داشته شده وگزیده تر از اعمال درآوردن شادیست دردل برادر مسلمان باآنکه اورا دینی بود ادائهایی ویا در غمی و محنتی ومشقتی گرفتار باشد اورا فرح وشادی رسانی ویا گرسنه بود اورا اززحمت گرسنگی دورگردانی ، و دیگر اگر من روم با مسلمانی ازجهت برآوردن حاجت وی . آنرا دوستتر دارم ازآنکه درمسجد مدینه معتکف نشینم ودیگر هرکه غضب ازخود دورکند باآنکه قادر باشد براندن آن غضب ، خدای عز وجل دل ویرا برضای خود مخصوص گرداند وا ز محبت خود پرکند در روز قیامت ودیگر خوی بدمرد را تباه کند همچنانکه سرکه عسل را . والله اعلم .

پانزدهم مقبرهٔ قاضی حسین محمود است (۱) رحمة الله علیه او مدتی در بلخ تولیت قضا کرده درعدالت ودیانت بمثابهٔ بوده که مردم بوی مثل زدندی و دردلهای مردمان مهیب وباصلابت بوده واصل وی از تالقانست وایشان سه برادربودند همگی قاضی وعالم وفاضل ، لیکن حسین محمود بدیانت وعدالت مشهوربود ومراورا پسری بود ابو القاسم نام واو بدرجهٔ رسیده بود که درولایت بلخ مجلس وعظ داشت واکابرواشراف درمجلس وعظ اوتقرب جستی وقاضی حسن درسنه پنجصد وشش ازهجرت بجواررحمت ایزدی پیوست وبدروازهٔ نوبهار درحضیرهٔ محمودیه نزدیک حوض مدفون گشت الحال غیر معلوم است (۲) .

شانزدهم مقبرهٔ حسن بن علی بن ابی طالب الحسینیست رحمة الله علیه و کنیت اوابومحمد ولقبش شرف الدین واو رامسجد یست معروف ومشهور برسر قبرستان

---

(۱) درفضایل : شیخ شصتم ودرنسخه اما م آمده .

(۲) ورسجی میگوید هردو برادر قاضی حسین وحسن در ۵۰۶ بیک روزفوت شده اند . هفتاد مشایخ بلخ (نسخهٔ خطی)

بلخ که آنرا مسجد شرف الدین خوانند ودرین آوان ازآن مسجد وقبرستان بجزنام چیزی باقی نیست وآن بزرگوار معروف است بجوانمردی ازبقیهٔ سلف رحمهم الله واو درسنه ۵۳۲ از هجرت وفات یافته وبدروازهٔ نو بهار مدفونست واو بماوراء النهر وخراسان و عراق سفر کرده وصحبت مشایخ بزرگ را دریافته وازایشان احادیث استماع نموده و ازآنجمله احادیث ،بعضی اینست «لیس الخبر کالمعاینه»(۱) حدیث «الدال علی الخیر کفاعله» (۲) حدیث الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر» (۳) حدیث «لایحل للمومن ان یهجراخاه فوق ثلثة ایام» (۴) واینجمله ازاحادیث مشهوره ومستغنی از ترجمه است .

هفدهم مقبرهٔ عثمان بن عمر بن علی بن ابی بکر الغزنوییست (۵) رحمة الله علیه وکنیت او ابوعمر است وبعضی گویند ابوسعید است ودرسنه ۵۳۶ (۶) هجری وفات کرده ودر مقبرهٔ نوبهار مدفون گشته واینوقت غیر معلوم است واو در علم وعلم نحو ولغه وقرائت و روایت وتفسیر واحادیث باهر وماهر بوده .والله اعلم .

هژدهم -مقبرهٔ شیخ الامام الاجل الافضل ضیاء الدین ابو شجاع عمر بن ابوالحسن محمد بن ابی عبد الله بن محمد بن عبد الله نصر بسطامییست (۷) رحمة الله علیه واو را مولد ومنشاء در بلخ است

---

(۱) شنیدن کی بود مانند دیدن .

(۲) رهنما به نیکویی مانند فاعل آنست .

(۳) دنیا زندان مؤمن وجنت کافر است .

(۴) به مومن روا نباشد که بیش ازسه روزازبرادر خود دوری بجوید .

(۵) شیخ شصت وششم .

(۶) درنسخه ۵۳۳

(۷) شیخ شصت ونهم ودر فضایل نامش « نصر» است .

اما بعضی ازا جدا د او در بسطام بوده اند واو رئیس اصحاب حدیث بود و شیخ المحدثین نیز لقب دارد ودرین علم ید بیضا بوده ودرمعرفت فقه وعلم معانی وتفسیر وحقایق وعلم حساب مشهور بوده وسفربسیار کرده وفواید بیشمار حاصل وخدمت مشایخ عظام دریافته واز انفاس برخورداری تمام بدستآورده وحج اسلام گذارده واورا دربلخ مجالس وعظ واسلا وفتوی بوده ودرسنه ۵۶۲ ازهجرت بدار آخرت رفته ودرمقبرهٔ نوبهار مدفون گردیده والحال بغیر ازنام اثری ازآنمقام باقی نمانده .

واسامقبره متبرکهٔ بیرون دروازه هندوان بلخ مقبرهٔ ابوجعفر هندوانیست (۱) فقط چنانکه سابقا تعیین یافت واسمش محمدبن عبدالله بن محمد بن منو به بلخیست وگویند اورا شربت مسموم دادند واو دربخارا فوتیده ودرسنه ۳۶۲ ازهجرت واورا ازبخارا ببلخ آورده درشهر ذی‌حجه یوم جمعه اورا بخاک دفن کردند ودرروز وفات شصت ودو ساله بود ومرقد اوبدروازهٔ هندوان مشهور است درغایت شهرت ومرور اقالیم جهان ازآنجا است واهل بلخ بزیارت اوعظیم رغبت مینمودند خصوصا در باسداد روز شنبه هرهفته واز یکی ازثقات شنیدم که گفت چون ابوجعفر رادفن کردند واندک وقت آنگورستان مملو گشت ویکی ازاکابر علماء بخواب دید که فقیه ابوجعفر آنجا که مدفون است وسردمان گرد او برآمده ناگاه درآنوقت نا لهٔ بگوش فقیه رسید پرسید که اینچه آواز است ، حاضران گفتند که گناهگاریرا امروز درین گورستان دفن کرده اند و ملایکه اوراعذاب میکنند فقیه یکی از حاضران رابان قبر فرستاد و گفت ملائکهٔ عذاب رابگوی که ابوجعفر سیگوید : حق تعالی این مقبره ها را در اتباع من گردانیده باید که هیچکس را ازمومنان درین مقابر عذاب نبود . پس چون آنمرد

---

(۱) درفضایل : شیخ چهل ونهم .

برفت و پیغام فقیه رابان قبر رسانید درحال ملائکهٔ عذاب رسالت اورا تصدیق کرده دست ازعذاب اوبرداشتند . ودیگرفقیه ابوجعفر چنین گفتی که بمثل همه کتب ابوحنیفه وامالی ابویوسف ونواد ر وغیرها مقصودشودومفقود گردد من همهٔ آنها را ازظهر قلب خود املا کنم که یک حرف آنرا پس وپیش نیارم . ودیگر ازاحادیثی که آن بزرگوار عالیمقد ار روایت کرده باسناد عالی تاعبدالله ابن‌عباس رضی الله عنه که‌فرمود رسول‌اکرم صلی‌الله علیه وآله وسلم که هرکه چیزی بکسی بخشد ودر عوض ازوپا داش بگیرد مثل سگیست که قی کردهٔ خودرا بخورد . وهم ابو جعفر باسناد عالی روایت میکند که ازعبدالله ابن مسعود رضی الله عنهما مرویست که قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم منهومان لایشبعان طالب العلم فیزاد فی رضاء الرحمن وطالب الدنیا فیزاد فی الطغیان (۱) والله‌اعلم

وامامقابریکه بدروازهٔ یحیی واقعست اول آن‌مقبرهٔ حضرت شقیق بن ابراهیم الزاهد البلخی (۲) است‌وآن‌اینوقت معین ومشخص است چنانکه سابقاً ذکر یافت‌ووی درسخا و جودوعلم شعربی نظیر وغازی وجاهد وعارف‌بوده وگویند اول کسیکه در خراسان معرفت بیان کرد شقیق بلخی بود همواره باعلماوفقهاوصلحا مجالست داشت مثل ابراهیم ادهم وعبدالعزیز وراد (۳) ویحیی بن‌سعیدانصاری‌و عبادبن کثیر ووهب(۴)بن وردوسفیان ثوری رحمهم الله‌ودر تاریخ عبدالله(۵)میگوید

---

(۱) آزمند اندکه سیری ندارند جویندهٔ دانش وطلبگار دنیا اندواما‌یکدیگربرابر نیستند جویندهٔ دانش خوشی خدا زیادت کند وجوینده دنیا درسرکشی افزونی نماید.

(۲)درفضایل : شیخ دوازده

(۳) درنسخه زیاد عبدالعزیز بن ابی‌رواد متوفی ۱۵۹ ه

(۴) درفضایل : وهیب

(۵)درچندجای جریدهٔ بلخ تاریخ امام عبدالله آمده که این تاریخ علی العجاله شناخته نشد.

که او بشرف شهادت مشرف شده بمرحله کولان(۱) میان ختلان(۲) وواشجرد(۳) و بیان نکرده که این مرحله وقریه کجا باشد ومدفن او رانیز تعیین ننموده و لیکن از قدیم الایام مرقد ایشانرا دراینموضع که الحال معروف و مشهور است تعیین نموده‌اند العلم عندالله.

واماشیخ الاسلام واعظ رحمة‌الله علیه میگوید که من مرقدشیخ شقیق را دو بار زیارت کردم : مرتبهٔ اول در سنه ۵۸۸ هجری تربت او را مسجل و معظم یافتم بنزد اهل آن ناحیه تا که می‌گفتند اگر سستی درخارج آنموضع بودی درانده درنیامدی تا هشیار گشتهٔ غسل نیاوردی واینهمه از برای حشمت وجلال وحرمت او بود ودرتاریخ گزیده درفصل چهارم ازباب پنجم که درذکرمشایخ مسلمانانست آورده که ابو علی شقیق بن ابراهیم البلخی در ابتدأ بازرگان بوده وسبب توبه او از آن کار آن بود که دفعه از برای تجارت بترکستان آمده ودر بلخ کافر یراازبت پرستی منع کرد که این بت قدرت وقوت هیچ چیز ندارد ، چرا او را ستایش میکنی. کافر گفت چون خدایتوقادر است که تر در شهر بلخ روزی دهد بترکستان نباید آمد .شقیق ازین سخن ازتجارت توبه کرد و در طریق سلوك در آمدوبدرجه اعلی رسید .ووفات اودرسنه دوصدونودوشش از هجرت در زمان خلافت هارون الرشید بود . اوصاف و کرامات اودرسی ودو رسالهٔ صوفیهٔ او مشهور ومعروف است .

---

(۱) درنسخه : «کولان» آمده کولاب : شهرچه ایست در ساوراءالنهر درحیطه شهر های ترك .

(۲) ختلان : درنسخه : جیلان: ختلان :شهریست در نزدیك سمرقند درناحیهٔ وخش (معجم البلدان)

(۳) واشجرد : شهر یست بسان ترمذ درماوراء النهر (معجم البلدان ، جلد ۵)

واز جمله سخنان اوست خردمند آنست که دنیارادشمن دارد وزیرک آنکه د نیا را بفریبد وتوانگرآنکه به قسمت حق راضی باشدودرویش آنکه از خدای عزوجل چیزی نخواهد وبخیل آنکه حق خدا یتعالی را ندهد وقدر مرد ازان پدید شود که بوعده خدا ایمن تر بود از وعده خلق .وهم امام عبدالله در تاریخ بلخ آ ورده که شقیق رحمة الله علیه سیصد هزار درم مال داشت جمله را رها کرد پشمینه پوشیده بصحبت ومجالست فقرا آرام گرفت . وهم شقیق رحمه الله گوید که من با بو یوسف رحمه الله بخدمت ابو حنیفه رحمة الله علیه اکثر آمد وشد داشتم پس میان ماسدتی مفارقت افتاد وگذرم ببغداد شد چون ببغداد درآمدم ابو یوسف را دیدم که در مجلس قضا نشسته ومردمان بروی جمع آمده ،چون مرا لباس فقر دید گفت الشیخ ترا چه بوده که لباس خود را متغیر کرده یی گفتم آنچه تو طلب کردی یا فتی وآنچه من طلب کردم نیافتم از ین جهت لباس کبود ماتمزده را پوشیدم پس ابویوسف گریان شد ویرا دعاها کرد .

وهم ازشقیق رحمة الله علیه روایت کرده اند که گفت اگرگناه کار را این چیزها نباشد هرگز بوی بهشت نیابد : اول توبه است اگر گنهکار را گناه در وجود آید وتوبه نکند باید که بضعف بیماری مبتلا گردد واگراین میسر نشود باری حق تعالی اورا بفقر و کثرت مبتلا گرداند ؛ واگر اینهم میسر نشود در وقت مردن او را بشدت ورنج جان گرفتار سازد تا باین کفارت گناه او شود واگر اینهم میسر نشود باری سیدعالم صلی الله علیه وآله وسلم در روز قیامت اورا شفاعت کند واگر ازین دولت محروم ماند باری رحمت ولطف وکرم حضرت اکرم الاکرمین وسیله دخول جنت وقرین او گردد . وهم او گوید رحمة الله علیه که ابو یوسف امام ما بود من با بومعاذ وابومطیع بخدمت او بودیم وابو یوسف را در آنوقت اینمقدار سال نبود که کردهٔ خریده بکار برد

وهم او گوید که ابراهیم ادهم را دیدم در می‌دردست داشت وسیگر پست ، ناگاه چشمش بر من افتاد گفت یا اباعلی اینکه دردست دارم بسیار آدم را فریفته کرده ایشان بصد حسرت رفتند ما نیز بر اثر ایشان میرویم در کتاب الصلوة آورد که حاتم اصم گوید ازشقیق رحمه الله شنیدم که گفت عاقل باید از سه چیز خالی نباشد:

اول آنکه ترسان باشد از گناهانیکه ازوی در وجود آید .

دویم آنکه نداند تا این ساعت بروی چه حادث گرد د .

سوم آنکه از آخرت بر حذر باشد تا آخر کار اوچگونه خواهدشد . وهم شقیق گوید اگر خواهیکه همه عمر تو براحت گذرد ، بخور آنچه داری وبپوش آنچه یافتی وراضی باش بقضای خدایتعالی تامنعم گردی. اگر مردی جمله علوم رانویسد هیچ نفع نکند تا بروی دوخصلت نبود یکی تفکر در اعمال ودیگر عبرت در نظر. وا ما مومن باید که بدوخصلت مشغول باشد وهم منافق مؤمن بفکروعبرت ومنافق بحرص واهل. والله اعلم .

دویم مقبرهٔ ابو بکر ابن ابی سعید العالم البلخی (۱) است

رحمه الله واسمش محمد است اما ایشان بکنیت مشهوربوده اند ودرسنه ۸ ۲ ۳ ازهجرت بدار آخرت رفته و از عمرشان پنجاه وپنجسال (۲) گذشته بود واستاد فقیه ابوجعفر هندوانی بوده اند ومرقداوبدروازهٔ بختی نزد یکتر است وتربت او اینوقت غیرمعلوم است وازابوبکر فارسی

---

(۱) درفضایل : شیخ چهل وپنج

(۲) درفضایل: درجوار ابونصر سلام ودراین نسخه وهفتاد مشایخ ورسجي: «دروازهٔ یحیی» آمده که درست نیست ودروازهٔ عکاشه باید باشد که مزار خواجه عکاشه نیز درهمین حوالی است .

(۱) منقول است که اگر غرابت وفقاهت ابوبکر ابن ابی‌سعید نبودی بمسئلهٔ اصحاب ابوحنیفه راالزام نمودمی واین از غرابت علم ابی بکراست . ونیز آورده اند که حسن بن ابی طیب راکه یکی از اصحاب و عمال خلیفه بود واز قریهٔ مال بیوجه طلب میکرد منع نمود وگرفتن این مال را روا نمیداشت حسن باوی درمناظره شده گفت یا ابابکر بسلطان جرأت منمای‌ودلیری مکن . حسن گفت یاابابکر فراموش کردی که ازسلطان باستادت ابوالقاسم صغارچه رسید شیخ درجلادت شده فرمود توهم یادکن که باستادت‌ابوطیب المصعبی (۲) چه منازل شده بود باآنکه اواز اصحاب قرامط بود پس حسن ازین سخن دروهم شده گونهٔ رویش زرد شده خاموش ماندپس حسن هرچه شیخ فرمود آن نمود بعداورا گفتند که توازچه ترسیدی که گونهٔ رویت زرد گشت گفت آنزمان که شیخ درخشم شددوشیررا دیده دهن‌کشاده قصد من کردند که اگرحرف شیخ راقبول نمیکردم هرآینه سرامیخوردند.ونیزازفقیه ابوجعفر هندوانی سوال کردند که مصلی‌درحالت قنوت دستها را ارسال کندیاپیش گیرد فقیه گفت شیخ ابوبکر اسکاف رحمه الله دست راست برچپ نهادی بوقت قنوت وشیخ ابوبکرابن سعید هردودست را فرو گذاشتی‌واین چنین‌میان تکبیرات نمازجنازه ومیان رکوع وسجود ، ومن مذهب‌ابوبکرابن سعید را اختیار کردم . والله‌اعلم .

---

(۱) ابوبکر احمد بن حسین بن سهل فارسی متوفی ۳۰۵ مولف عیون‌المسایل که از فقهای‌شافعی است. (رک : الاعلام ج ۱)

(۲) ابوطیب مصعبی‌صاحب دیوان رسالت وزیر نصر بن احمد سامانی‌حدود سال ۳۲۶ بیهقی قدرت بیان اورا ذکر میکنند .

سوم مقبرهٔ محمد ابن جعفر ابن صالح است (۱) واواز کبار علماء وسپهسالار همه مفسرانست و کنیت او ابو بکربن امیرک الرواس (۲) البلخیست رحمه الله ودرسنه ۳۱۴ هجری بدار آخرت شتافت وبدروازهٔ بختی دفن کرده شده والحال که سنه ۱۱۱۸ هجری است غیرمعلوم است .

واو اندک سال یعنی ازسه تاده قضاء ولایت بلخ کرده ودرعلم تفسیر وحدیث در مذهب اهل سنت وجماعت آیتی بوده وتفسیر جامع العلوم تصنیف کردهٔ اوست چنانکه ازاول سوره آغاز کرده هر ده آیه را روایات از اسوله ولغه واعراب بیان نموده بعداز ان سبب نزول آنرا شرح داده وبعد تفسیرنکات واشارات ورموز آنرا بیان ساخته وبعد فوایدو خواص آن ده آیه رابسط کرده باین نسق ونمط از اول قرآن تا بآخر پرداخته .و نیز از تصنیفات اوست کتاب المواضع ونهایت الوضوع و غایت الایضاع (۳) وتفسیر وخبر واز احادیث کتاب کرامة المؤمنین وغیره ونیز درتقریر مذهب سنت کتابی تصنیف نموده مسمی بکتاب الدیانه بالتماس سلطان محمود ونیز اورا تصنیف بسیاراست واز احادیثی که آن بزرگوار عالیقدربیان نموده ازمسندعالی یکی اینکه قال علیه السلام « من صام یوما فی سبیل باعدالله من النار سبعین خریفا » (۴)

---

(۱) درفضایل : شیخ پنجاه وچهارم بدین نام محمدبن فضل بن احمدبن محمد بن جعفربن صالح .

(۲) درنسخه : ابن امیرلیث :

(۳) این نام به فضایل نیامده . درفضایل :« مدتی قاضی بلخ بوده »

(۴) یعنی کسیکه یکروز درراه خدا روزه گیرد خدا اورا هفتاد خریف (سال) از آتش دوزخ دور دارد .

واما مقابر یکه از جملهٔ هفتاد بزرگوار مذکورکه درتاریخ ازولایت بلخ بوده اند و د رولایت دیگر مد فو نند یازده‌نفرند که‌مناقب ایشان بطر یق اختصارذکر کرده میشو د :

اول‌مقا تل بن‌حیا نست (۱) ووی صحبت‌حسن بصری‌ونافع وعمرعبدالعزیز (۲) رادریافته وکنیت اوابونظام است وپدر اوحیان ازوادی‌عرب بوده وا یشا ن چهار برادربوده اند مقاتل ومصعب وحسن‌ویزیدوروایت کرده‌اند ازیحیی بن معن که‌مقاتل بن حیان از ثقات ائمه ومحدث وامین وزاهد وجاهدومتهجد وشب‌زنده دار بوده است واز خوف و جلال وعظمت حق تعالی بسیار گریستی‌وبسبب کثرت گریه وتقوی‌اورا مقاتل بن‌سلیمان تفضیل‌وترجیح کرده اند وحماد بن سلمه میگوید که‌مقاتل بن‌حیان ازاخیار وابرا رو نیکوترین جوانان بوده درولایت بصره تا که اهالی‌بلخ سعی تمام نموده ویرا امیر وو الی بلخ گردانید ند ومدتی دربن‌شهراحکام ملکی را بحسب صیانت ودیانت بنفاذ میرسا نید وهمهٔ خلق درپناه عدل اوروزگار بآسوده گی میگذرانیدند ومرقد پاک او بقریهٔ ازقریهای غزنیست که آنرا گردیز گویند ووفات اودرسنه ۱۳۵ هجری‌بوده والله اعلم بالصواب .

دویم- مقا تل بن سلیما نست(۳) ووی درعلم تفسیر وسایر علوم یگانه بودمواپو معاذگوید که من ازسفیان ثوری رحمه‌الله سوال کردم که‌در تفسیر مقاتل چه میگو یی اوگفت تفسیر تفسیر مقاتلست وامام شافعی رحمه الله فرموده

---

(۱) شیخ پنجمین ، درفضایل شرح مفصلی دارد .

(۲) عمرعبدالعزیز بن مروان ، یکی از خلفا ی بنی امیه که مردی خیرخواه و عادل بوده‌است وخلیفهٔ هشتم سلسلهٔ‌امویانست (۹۹– ۱۰۱ ه) .

(۳) درفضایل :شیخ هشتم .

که مردمان همه گی عیال ابو حنیفه اند در فقه وعیال مقاتلند در تفسیر وعیال زریر اند (۱) در شهر وعیال کسایی (۲) اند در نحو واز عبدالله مبارک مروی است که او عبادت مفروضهٔ خود را سه بار اعاده کرده واز مقاتل بن سلیمان روایت است که حق تعالی وحی فرستاد بموسی علیه السلام تا بفرماید بنی اسرائیل را که چون مائده حاضر کنند افتتاح آن بنمک نمایند وختم آن نیز بنمک کنند وهرگاه که باین سنت قیام نمایند الله تعالی هفتاد نوع از بیماری ودرد بروی ایشان بربندد که کمترین آنها درد جذام است ووفات وی بولایت بصره بوده است بعبادان (۳) نام موضعی در سنه ۱۵۸ هجری واز جمله احادیثی که او روایت نموده این است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید هرکه ماه رمضان را روزه دارد وشش روز دیگر از شوال باو ضم کند که او را درعرف عرب ستهٔ شوال گویند از روی ثواب چنان باشد که همه ایام آن سنه را روزه داشته است . والله اعلم .

سوم ـ سلم بن سالم است آورده اند که چون سلم رحمة الله علیه در وقت رفتن بحج درشهر بغداد رسید ، هارون الرشید را ندید قبل از آمدن او ببغداد شکایت او را علی بن عیسی که امیر بلخ بود باو رسانیده بود چون هارون الرشید (شنید) که سلم ببغداد آمده فرمودتا او را در زندان کردند . گویند ده سال درزندان محبوس بود بمثابهٔ که دراعضای او ده جا بند نهاده بودند وخلیفه هارون الرشید گوید من

---

(۱) در نسخه : زبیر آمده : زهیر بن ابی سلمی واو زبردست ترین شعرای جاهلیت است در سال ۱۳ قبل از هجرت . (الاعلام)

(۲) علی بن حمزه بن عبدالله کوفی کسایی امام نعت وا لمصاحف در و معانی القرآن راتالیف نموده در سال ۱۸۹ در ری بمرد . (وفیات الاعیان)

(۳) عبادان جزیره ایست در دهنه دجلهٔ بصره (مراصد الاطلاع)

اینقدر چشم میداشتم از سلم که میگفت ای خلیفه اگر چیزی ازمن واقع شده باشد آنرا عفو کن ومرا ازین حبس برار تامن او را ازحبس سی بر آوردم وخلعتش میپوشانیدم لاجرم چون عذر نخواست بمحنت بند وزندان گرفتار ماند وگویند وی مستجاب الدعوات بوده ودایم درآن حبس چون دعا کردی گفتی خداوندا جان مرا درین حبس قبض مفرما تا آنکه حج اسلام مرا روزی کنی واهل وفرزندان مرا جمع گردانی. مقاتل گوید چون مایان (!) بسوی حج روان شدیم خلیفه جانب خراسان قصد نمود چون بولایت طوس وفات یافت آنگاه زبیده (۱) خاتون که منکوحه هارون الرشید بود بند های (۲) سلم را رفع کرده از زندان برآورده باعزاز واکرام ویرا بجانب مکهٔ معظمه دامها الله شرفا فرستاد چون سلم بمکهٔ معظمه رسید بعداز سه روز اهل وفرزندان او نیز آنجا رسیدند وهمه یکجا جمع شدند چون از مناسک حج فارغ گردیدند، روز هفتم ذی الحجه درسنه ۱۹۴ هجری سلم در مکهٔ معظمه وفات نمود، وسفیان بن عتبه بروی نماز گذارد ودرآنجا دفن نمود. آورده اند که خلف بن ایوب راگفتند توچرا امرمعروف ونهی منکر نمیکنی، گفت اگر من مثل سلم بود می امر معروف ونهی منکر کردمی چون اورا اینقدر محنت ومشقت رسید صبر کرد من نتوانم.

چهارم عبدالله بن محمد بن عمر بن میمون بن رماح است وکنیت او ابو محمد القاضی بوده واو به نیشاپور وفات یافته درسنه ۱۹۰ هجری (۳) و او

---

(۱) بنت جعفر بن منصور هاشمی دختر عمهٔ هارون وازمشاهیر زنان دوره عباسیه است متوفی ۲۱۶ در بغداد.

(۲) در فضایل: سلم شیخ شانزدهم آمده است.

«۳» درفضایل: «شیخ هجده» آمده وتاریخ وفات ۱۷۷ ذکر یافته است.

سخی وراست گوی وبا تحمل بوده حکایت کنند که مامون خلیفه چون بخلافت نشست فرمود تا خلف بن ایوب ویوسف ابن واقدی وابن رماح رحمهم الله بدرگاه او حاضر کنند ووی درآنوقت بمرو آمده بود وا ین واقعه بعد از فوت امام مطیع وگریختن شداد بن حکیم بوده از قضاء بلخ چون این سه بزرگوار را بدرگاه حاضر ساختند ، حاجب ایشانرا دید واز هریک استفسار احوال نموددرمیان خلف بن ایوب را دید که پوستین بی ابره وموزهٔ خرکارانه وعمامهٔ پشمینه پوشیده پس حاجب او را نماند یوسف وابن رماح رانزد مامون درآورد چون مامون را نظر برا یشان افتاد حاجب راگفت ماترا فرموده بودیم که سه تن را حاضر کن سوم ایشان کجااست حاجب واقعه رابیان کرد خلیفه امرنمود که ویرا بهمان حال نزد ما حاضر کن چون خلف بهمان لباس درآمد مامون اورا حرمت وتعظیم نمود ونزدیک خودنشانید،آنگاه باایشان درموعظت کشوده از قضات عادل وحکام ضابط شمهٔ ایراد فرمود،نخست روبه یوسف بن واقدی آورده از تولیت وتقلید قضاء بروی سخن رانده گفت ترابشغل قضاء بلخ اقدام باید نمود اوگفت ای خلیفه مراعات ضعف بصروگرانی سمع است اگر این راباورندا ری ازعلماء وفقهای خراسان سوال کن چون سوال نمود همگی دریںحال گواهی دادند بعد مامون روبجانب خلف آورد که قضاء بلخ را این زمان تو قبول نمای خلف گفت ای خلیفه من نیزصلاحیت قضا راندارم مامون گفت اگردرین سخن کاذبم قضا را صالح وشایسته نباشم. مامون از ین سخنان درگریه درآمدوگفت نیکو خلقی بوده اند وگویندچون مامون از ین دوبزرگ زمانه این نوع حیله وبهانه استماع نمود باخود گفت اگر باثالث ایشا ن از ین باب سخن گویم او نیز عذ رآو رد پس مامون فرمود تا عمامهٔ قضا را آورده بر سرابن رماح نها دند واو باو از بلند میگفت من این شغل را صالح وشایسته نبا شم چونکه جوانم واین کار شغل پیرانست ،

ماسون گفت یاابن رماح من نیز جوانم واین دولت نیز جوانست لاجرم او قضا را قبول کرده آن سه بزرگ از نزد ماسون بیرون آمدند ومرکبی از برای اوآوردند پس یوسف رکاب مبارک ابن رماح را وخلف بازوی ویراگرفته برمرکب سوار کردند بعد ازآن بعضی ازمخلصان خلف راگفتند توچرا تابع اوشده ویرا برمرکب سوارکردی خلف گفت اگر از اینجا ببلخ اورا برگردن خود سوار کرده برم هنوز حق اورا مکافات کرده نتوانم چراکه این مؤنت را امروز از بارهٔ من او ساقط نمود ، والله اعلم .

پنجم - حاتم اصم (۱) است رحمةالله علیه واو ازجملهٔ کبرا وعلماء وعظماء اهل بلخ است وکنیت او عبدالرحمن ووفات او به سیاجرد(۲)است وهمانجا مدفونست . وامام عبدالله تاریخ وفات اورا بیان ننموده ولیکن مناقب اورا بسیار ذکر کرده که بیان آنها گنجایش این مختصر نداشت .

ششم ابو سلیمان جوز جا نیست که از بغداد تاخراسان وماوراء النهر اعتماد بروایت او داشتند وروایت او روایت شیخ الفقها امام ابوحفص کبیر بخاریست رحمهماالله وشیخ الاسلام که مصنف تاریخ قدیم بلخست میگوید که من زیارت تربت خواجه امام ابو حفص کبیر ابخاریرا درسنه پنجصدو هشتاد ودو از هجرت (کردم) وازآنجا به جوزجان رفتم بزیارت مرقد ابوسلیمان چون مشهد اورا استفسار نمودم گفتند مرقد او درفاریابست پس ازآنجا احرام زیارت آن بزرگوار را بربستم تاحق تعالی مرا بانمقصدرسانیدو زیارت تربت اوراکردم اما هیچ مرقد را باصلابت تر از تربت ایندو شیخ بزرگوار ندیدم واینجانیز بیان تاریخ فوت ابوسلیمان نکرده والله اعلم .

---

(۱) درفضایل : شیخ نوزده .

(۲) درفضایل : واشجردآمده یکی ازشهر های ما وراء النهر .

هفتم ــ قتیبه بن سعید بن جمیل بن ظریف بن عبدالله بقلانیست(۱) واو مشهور بکنیت است که اورا ابورجاء الثقفی گویند واو گاه گاه بزبان مبارك خود راندی که من تولد یافته ام روز جمعه از ماه رجب درسنه ۱۰۲ هجری درولایت بلخ ودرسنه دوصدو چهل از هجرت وفات یافته درولایت بقلان واورا بجوار مسجدی دفن کردند که اورا مسجد ابو رجا گویند واز بقلان تابلخ پنج منزل است وگویند اونیز ده حج کرده و صحبت لیث بن سعید را درسنه ۱۷۲ از هجرت دریافته وهم ابورجا گوید که هیچ شهر مرا از شهر بلخ خوشتر نمی آید زیرا که تولد من درویست ودرخاك پاك اوجدوجده واعمام وعمات ووالده وهفت فرزند صبی از بنین وبنات دفن نموده ام وگویند که ابو رجا راعلم بمثابهٔ بوده که ائمهٔ کبار مقتدی وی بوده اند چون یحیی بن معین وابو بکر بن شیبه (۲) وغیر هم ازوی احادیث استماع میکردند تاکه روزی میگفت امام حنبل آمده از من حدیث نوشت ومرا چنین گفت وقتی که حدیث روایت کنی هرآینه باید که کتاب درنظرت باشد وبیشتر ازمتاخرین ازحفاظ ونقله وکتبهٔ احادیث حدیث ازوی استماع کرده اند مثل محمد بن اسمعیل البخاری (۳) ومسلم بن حجاج (۴) وابو داود

---

(۱) درفضایل: شیخ سی ام

(۲) از راویانی که درصحیح بخاری نام اومذکوراست .

(۳) ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بخاری صاحب صحیح متوفی ۲۵۶ درخرتنک سمرقند . (رك : الاعلام زرکلی)

(۴) ابو الحسین مسلم بن حجاج بن مسلم القشیری نیشابوری صاحب صحیح مسلم متوفی ۲۶۱

سجستانی(۱) وابوعیسی ترمذی(۲)ویحیی بن حجاج(۳) وغیرهم من الحفاظ المشهورین رحمهم الله وعبدالله بن احمد بن حنبل رحمهم الله چنین گفت که منقطع گشت اسانید ازاهل دنیا مگرازسه نفر: اول عبدالله ثقفی در ولایت بصره. دویم: ابن حماد در بصره. سوم: قتیبه بن سعید درخراسان واز جملهٔ احادیثی که قتیبه رحمه الله روایت نمود معنعن باابو هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم اطلبو الخیر عنداحسان الوجوه من امتی.

هشم ابو بکر بن محمد بن عمر بن وراق الترمذ یست (۴) رحمة الله علیه وی دربلخ درکوی ایاس (۵) وطن داشت ودر علم وحلم وورع ودیانت وتقوی علم بود ودانا و محقق و مدقق بود واو را تصانیف بسیار است چون کتاب عالم ومتعلم و کتاب الاخلاص و کتاب الحروف و کتاب اللفیف (۶) والا لفکاک وکتاب الدرجات وکتاب العهدوکتاب الصفا وکتاب العجب و کتاب جذبة (۷) الباطن وغیرها ازمنشورات ومنظومات ومتفرقات الکلمات وحکمت

---

(۱) ابوداودسلیمان بن جارود بن اشعث سجستانی صاحب سنن متوفی ۲۷۵

(۲) جامع ترمذی محدث بزرگ.

(۳) ابو ایوب یحیی بن ابی الحجاج جامع ترمذی وسنن نسایی متوفی ۲۰۰ (میزان الاعتدال)

(۴) درفضایل: شیخ چهلم.

(۵) درفضایل: عیاض

(۶) فضایل: کتاب العتیق.

(۷) درفضایل: خدمة الباطن.

ومسئولات واخوانات ونیزاورا درریاضیات نفس تصانیف بسیاراست واکثربشیخ احمد خضرویه صحبت داشتی وازگفته اوست که مؤمن را چهار علامت است یکی آنکه جز ذکر سخن ذکر نگوید وخاموشی وفکر ونظر بعبرت وعلمی که اورا از آن گزیر نیست آموختن ونیز چنین گفتی که مردمان گزیده سه طایفه اند : اول علماء دویم امراء سوم قراء اما چون علماء تباه شوند وازعمل غافل گردند طاعت وعبادت همه مردم تباه شوند وچون امرا تباه شوند وعدل وانصاف نورزند کارهای رعایادر تفرقه و پریشانی افتد لاجرم ازخانمان خویش بسبب ظلم وتعدی آواره گردند . چون قراء تباه شوند تاکه قرآن را باجرومزد خوانند اخلاق وعادات خلقان تباه گرد دوا ینجمله دربن زمان پیدا وهویدا گردیده است . آورده اند که ابوبکررحمه الله در بلخ بیمار شد اوراقصد بردن ترمذ کردند واودر راه وفات نمود . درسنه دوصد و نودو چهار از هجرت درترمذ برده دفن کردند ومرقد اوآنجا معروف و مشهور و در کمال تعظیم است وشیخ الاسلام واعظ میگوید که من بکرات و مرات مرقد آن بزرگوار عالیمقدار را زیارت کردم واثر روح وراحت ازآنجا بمن رسیده محظوظ گردیدم وقبول تمام میان خواص وعوام یافتم . وهم این پیر (۱) سراپا تقصیر در اوان حکومت امیرکبیر شاه محمد دیوان بیگی درترمذ باوالد بزرگوار همراه رفته مرقد منور آن بزرگ را زیارت کردم باسایر مزارات ترمذ .

نهم محمد بن فضل البلخی (۲) است رحمه الله وکنیت اوبوعبدالله (۳) است واو بلخی الاصل است لیکن درسمرقند رفته ساکن شده ودرسنه

---

(۱) مراد مؤلف کتاب است امیرشاه محمد یکی از امرای اشترخانی (اوایل قرن۱۲)

(۲) درفضایل : شیخ چهل وسوم .

(۳) درنسخه : ابوعبیدالله

۹ ۱ ۳ ا ز هجـرت و فا ت نمـــو د ه وهمـــا نجــا د فـــن

گردیده ووی از اقرباء بزرگ شیخ احمد خضرویه اشت واز مشایخ وعلماءطریقتست وهم اوگفته که اسلام ورفتن مسلمانی از چهار طایفه پیدا شود : اول از کسا نیکه بحلیه وزیورعلم آراسته نباشند و خواهند که طریق اسلام رابجهالت قطع نمایند . دویم از کسانیکه بزیور علم آراسته باشندواز عمل عاری بوند. سوم از کسانیکه چیزیراندانندوازعلماء نیاموزند . چهارم از کسانیکه مردم راازتعلیم علم منع نمایند . چون کاراسلام ومسلما نی اینجا رسد درآن اوان وزمان ا ز اسلام ومسلمانی بغیر از نام چیزی باقی نماند .

دهم یونس بن طاهر است (۱) وکنیت اوابوالقاسمست واو از روساعلماء بزرگ بوده ودر بلخ ساکن بوده ومرا ورا روایات بسیار است وکتا ب ا لبهجت در ذکر اصحاب ابوحنیفه رحمه الله از تصنیف اوست اول کسیکه بشیخ الاسلامی در بلخ موسوم گشت او بود ودر سنه ۱ ۱ ۳ از هجرت فوتیده و در مقا برنه گنبد ان (۲) مد فونست وبا جابت دعا ومعروف است والله اعلم .

یازدهم شیخ الاسلام محمدبنا لحسین بن علی بن عباس (۳) بن ابی العباس القلانی الاشفورقانیست(۴)وکنیت او ابو عبدالله و بعضی گویند ابوجعفراست

---

(۱) در فضا یل: شیخ پنجا ه وسیم .

(۲(نه گنبد مسجدیست درجنوب غربی بلخ .

(۳) در فضایل : شیخ شصت و پنجم .

(۴) در فضایل : الا شمعوری قانی .

واو امام مسجد جامع بلخ بوده ودر سنه ٥٣٥ از هجرت در بلخ فوتیده و بگورستان سپاش (۱) دفن شده وبه زبان مبارك میگفت متولدشدنم درسنه ۴۴۹ ازهجرت بوده ووی همیشه در مسجد معتکف می بوده وپنجاه سال درس گفته . والله اعلم .

اما مقابریکه ازجمله این هفتاد بزرگوار مذکور است ودر بلخ وفات یافته لیکن مدفن ایشان معلوم نیست ودر تاریخ بیان ننموده است بیست وهشت نفرند :

اول ضحاك بن مزاحم (۲) است که او از تابعین است ومعروف بابو القاسم ست واو ببلخ وفات یافته ببروقان نام موضعی والحال از آن موضع هیچ نشانی نیست . واقدی گوید که وفات او ببلخ در سنه ۱۰۷ (۳) ازهجرت بوده منقولست که ضحاك رحمه الله دوسال در شکم مادر ماند چون تولد شد میخندید بدان سبب او را ضحاك نام کردندواو رابرادران بوده چون سالم ومحمد قاسم واسحق. والله اعلم.

دویم سعید مقبریست (۴) او نیز از تابعین است وکنیت او ابو عباد است وبعضی گویند نام او کیسانست وچون مقام ومنزل او درمدینه بود بدانسبب سعید مقبری گفتندی . واز واقدی حکایت کنند که سعید مقبری رحمه الله دراول خلافت هشام بن عبدالملك که از خلفای بنی امیه است درسنه ۱۰۰ از هجرت وفات یافته ومسجد مقبری در بلخ بوی منسوبست ودر تاریخ

---

(۱) درفضایل : اسپریس .

(۲) شیخ دوم.

(۳) درفضایل: سنه ۱۰۰

(۴) درفضایل شیخ سوم .

د ر بیان تولدولقب او بمقبری حکایت عجبی آورده که روزی بزرگی در گورستانی میگذشت آواز کودکی بسمع اورسید، چون تفحص نمود قبری را دید که آواز کودک از آن بیرون می آید چون قبررا شکافت کودکی را در آنجا تولد شده از پستان مادر شیر میخورد پس آن بزرگ او را تربیت کرد تا بکلانی رسید از آن سبب ویرا معهد مقبری میگفتند و بعضی گویند اورا مقبری از ین جهت می گفتند که پیش در سرای او مقبره بود والله اعلم .

سوم عطا بن ابی سایب است (۱) رحمه‌الله وکنیت اوا بومره واو از مشاهیر متقدمانست ومحمد بن جعفر الوراق اورا در صدر طبقه دویم از علماء بلخ ذکر کرده‌است وابو سایب (۲) پدرعطامال وافر داشته اورا سه پسر بو د عطا و سایب وعبدالله وگویند امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه دست مبارک خود را بسر عطا کشیده اورا دعای خیر کرده وگویند پلیست دربلخ که آنرا پل عطاخوانند که بنا کردهٔ ویست واول کسیکه دروقت خلافت حضرت عثمان رضی اللهعنه ازبزرگان به بلخ رسید اوبود وگویند اورا پنج پسربوده مره و عمرو محمد و صالح وابوبکر وگویند عطا دربلیهٔ طاعون ببلخ وفات نمود ،تربت اووسال تاریخ وفات اورا بیان نکرده اند ،والله اعلم .

چهارم عطاء خراسانیست (۳) اونیز ازتابعین است وکنیت اوابومسلم

---

(۱) درفضایل : شیخ چارم

(۲) درنسخه : سابت

(۳) د رفضایل : شیخ ششم

است واو به کنیت معروف است وموالی مهلب وبرادر سلیمان بن میسره است واصل اوازجوزجان است وپدر اوازجوزجان ببلخ نقل کرده واورحمه‌الله در سنه پنجاه از هجرت متولد شده ودرسنه ۱۳۵ ازهجرت فوتیده تربت او غیر معلوم است .

پنجم ابراهیم بن ادهم بن منصور است (۱) واومعروف دراقالیم جهان است وقدوۀ اولیاء روزگار است وکنیت او ابواسحاق است ووفات او ووفات سفیان ثوری رحمهم الله درسنه ۱۶۱ ازهجرت بوده وگویند اودرکشتی باغزات رودبحرب کفار داشته تیر درحقۀ کمان نهاده تمام کشیده بود که وفات کرده اورا از آنجا بیرون کرده بقلعۀ صور بردند بموضعی دفن نمودند .والله‌اعلم .

ششم عمر بن میمون رماح است (۲) رحمةالله علیه وبعد از متوکل بن حمران او قاضی بلخ بوده واو را برادری بود که حسن بن میمون گفتندی وگویند اومدت بیست سال بقضاء بلخ قیام نمود وهمه روز بدرس گفتن ومذاکرۀ علم مشغول بوده ودرسنه ۱۷۱ ازهجرت درماه رمضان بجوار رحمت حق پیوسته والله اعلم .

هفتم ابومعاذ است (۳) رحمةالله علیه که او امام بلخ بوده ومعروف بخالد بن سلیمان است واوروز آدینۀ ماه محرم سنه ۱۹۹ هجری وفات یافته وهشتاد وچهار سال عمر دیده ونزد امام ابوحنیفه رحمه‌الله تلمذ وتحصیل کرده وشریک امام ابویوسف وامام ابومطیع وحضرت شیخ رحمهم‌الله بوده وتربت اودربلخ غیر معلوم است ،والله اعلم .

---

(۱) درفضایل :شیخ نهم وشرح مفصلی دارد

(۲) درفضایل :شیخ یازدهم .

(۳) در فضایل : شیخ میزدهم .

هشتم عمر بن هارون (۱) بلخیست رحمه‌الله وکنیت او ابو حفص است وعبدالرزاق رحمه‌الله گوید که از کمال علم وفور حفظ احادیث اورا بحرمیگفتند وقتیبه بن سعید گوید کمترین چیز ها که از روی عدد بخدمت عمربن هارون نوشتم پنجاه هزار حدیث بود وگویند والدهٔ عمر خاتون وسنکوحه ابن جریح بوده واین خاتون بلخیة الاصل بوده وعمر گوید که من بطلب علم جانب بصره میرفتم تا که بدریایی رسیده درکشتی نشسته به موضعی رسیدم که آنجا جزیره بود پس مردی از اهل خراسان آنجا بمن گفت که ازکدام شهری . گفتم ازبلخ گفت درمیدان بلخ تلیست میان دوتل ودرآن تل تربت ایوب صابر علیه الصلوة والسلام است واما عمر بن هارون رحمه‌الله شصت‌وشش سال عمریافته و روزآدینه درسال صدونو دوشش از هجرت دربلخ فوتیده ، والله اعلم .

نهم قاسم بن زریق (۲) بلخیست رحمه‌الله علیه واو نیز از افاضل ائمه است وکنیت او ابو محمد فقیه است وداماد ابو مطیع قاضی رحمه‌الله بوده واو درسال دوصدو یك ازهجرت بدار آخرت رفته ، والله اعلم .

دهم مکی بن ابراهیم بلخیست رحمه‌الله‌علیه وکنیت‌وی ابو المسکن (۳) است واونودسال عمر دیده ودرنصف شعبان سنه ۲۱۵ هجری برحمت حق پیوسته ووی باسناد درست روایت کرده که قال رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم اذاشرب

---

(۱) درفضایل : شیخ هفدهم .

(۲) درفضایل : شیخ بیستم ودر نسخه زین

(۳) درفضایل : شیخ بیست وچهارم دراین نسخه وورسجی ابوالمسکین .

احد کم الماء فلایتنفس فی الاناء واذا اتی الخلاء فلایمس ذکره بیمینه (۱).

یازدهم شهاب معمر است (۲) رحمه‌الله درسمع مبارکش گرانی شدید بوده وهفتاد وچهار سال زندگانی نموده وگویند در زندان وفات کرد بجهت دینی که بروی متوجه شده بود اقضی القضات لیث بن سافور اورا در زندان حبس کرده بود وفاتش درسنه ۲۹۶ هجری بوده والله اعلم.

دوازدهم لیث بن مساور است (۳) رحمه‌الله وکنیت اوابویحیی است وبعد ازعبدالله بن عمر بن میمون بن رماح قضاء بلخ باوتفویض شده واوقاضی یازدهم است در ولایت بلخ وبعدازوی هیچ قاضی دربلخ نبود مگر اصحاب مظالم. آورده اند وقتیکه لیث قاضی بود از خلیفهٔ وقت باونامهٔ رسید که همه گویند قرآن مخلوق است اوگفت الله اکبر بعد از هشتاد سال درمیان اهل اسلام کفر ظاهرشد پس کلاه قضا را از سر گرفته برزمین زده گفت‌من‌خودرا ازقضا معزول کردم هرکه میگوید قرآن مخلوق است کافر است پس لیث آن نامه را ردکرده بخلیفه فرستاد. ودر سنه ۲۲۶ هجری در وقت زوال برحمت حق پیوست، والله اعلم.

سیزدهم ابراهیم (۴) بن یوسف است رحمه‌الله که اورا درعصام بوده کنیت اوابو اسحاق است وولادت او درسال صدوپنجاه ازهجرت بوده ووفاتش روز آدینه سنه ۲۳۹ هجری وداود بن عباس بروی نماز گذارید، واو پهیب وصاحبقدر وجواد بوده وگویند صد قاتیکه او بدست خود داده

---

(۱) یعنی هنگامیکه آب می نوشند درظرف آب تنفس نکنند وچون به خلا روند ذکرخود را بدست راست نساوند.

(۲) درفضایل: شیخ بیست وپنجم

(۳) شیخ بیست وششم.

(۴) شیخ بیست‌و هشتم.

نهصد هزار درم سفید بوده تا که همه فقراء بلخ درعهد او از زحمت فقر و فاقه خلاصی یافته بودند، والله اعلم .

چهاردهم محمد بن قاضی ابو مطیع است (۱) رحمه الله و کنیت او ابو جعفر است ودر سنه ۲۴۴ هجری برحمت حق پیوست گویند چون ابو مطیع رحمه الله را وفات نزدیک رسید فرمود که بهترین اهل بلخ برمن نماز گذارد سوال نمودند که کیست او پسر مبارک خود اشارت بمحمد پسر خود کرد . چون ابو مطیع رحمه الله وفات نمود پسرش محمد بروی نماز خواند وگویند محمد بن ابو مطیع هر روزه دوازده هزار تسبیح گفتی وایام بیض را روزه داشتی وهر هفته ختم قرآن کردی ، والله اعلم .

پانزدهم محمد بن فرخست وکنیت او ابو جعفر المسبجی (۲) است واو از رؤسای عبا دوزهاد است واو همیشه گلیم پوشیدی وصحبت ابو عاصم (۳) وفضایل عیاض رحمهم الله رادریافته بود وفات او در سنه ۲۷۵ زهجرت بوده ، گویند از تربت مبارک او بوی مشک می آمد .

شانزدهم فقیه عالم کامل ابو بکر شادان (۴) بلخیست رحمه الله در تاریخ بیان سال فوت او را ننموده اند .

هفدهم محمد بن سلمه (۵) است رحمه الله و کنیت او ابو عبدالله است وا و

---

(۱) شیخ سی ویکم

(۲) درفضایل : شیخ سی وپنجم نامش محمد بن عبدالله بن عیسی بن ابراهیم در نسخه لمثنی که مسبجی درست است یعنی گلیم پوش .

(۳) ابوعاصم ضحاک بن مخلد شیبانی مشهور به نبیل بصری از محدثان متوفی ۲۱۲ .

(۴) درفضایل : شیخ سی وهشتم درنسخه : ابو بکر نسار .

(۵) درفضایل : شیخ سی و نهم .

هفتا دو هشت سال عمر دید مو درسنه ۲۷۸ هجری برحمت حق پیوست ومحمد بن شجاع البلخی (۱) رحمه الله که قدوهٔ مشایخ عهد بود ، محمد بن سلمه رامی ستود ودر مدح او بسیار مبالغه مینمود وبرقول وعمل او اعتماد میداشت وازاحادیثی که اوروایت کرده از روات خویش، ترجمهٔ یکی از آنها این است که روزی مردی بخدمت سرور ومهتر عالم صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد درآمد واوعلیه السلام خود را جنبانید ، اگر چه یکه مسجد فراخ وخالی بود آنگاه رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که حق مؤمن بر مومن آنست که چون اورا بیند ملاقات اورا عزیز دارد وخود را جنبانیده اورا جای دهد .

هژدهم ابو نصر بن محمد بن سلام (۲) الفقیه البلخیست رحمة الله علیة واو بسیار مهیب ومعظم ومکرم بوده وچون در مجلس درس نشستی هیچکس راجراءت تکلم نبودی تااذن نفرمودی ودرسنه ۳۰۵ هجری وفات کرد . ازابو حازم (۳) رحمة الله علیه سوال نمودند از فقهاء آنزمان اوگفت ازائمهٔ کبار

---

(۱) محمد بن شجاع بلخی که اورابلخی نیز گفته اند محدث واز اصحاب حسن بن زیاداست (جواهر المضیه)

(۲) درفضایل : شیخ چهل ویکم .

(۳) ابوحازم عبدالحمید بن عبدالعزیز متوفی ۲۹۲ قاضی که ادب القاضی ازمؤلفات اوست (رک: جواهر المضیه)

الحال سه نفر مانده اند : اول ابو جعفر طحاوی (۱) د رمصرو شیخ علی قومی در ولایت ری وابو نصرسلام دربلخ . وهم ازوی سوال نمودند که ازسه بزرگ کدام بهتر باشد . فرمود ابو جعفر طحاوی فاوق است درعلم حدیث وابو نصرسلام افقه است از ایشان .

نوزدهم: محمد بن عقیل بن از هر البلخیست (۲)

رحمه‌الله وکنیت او ابو عبدالله است ونام سا دروی طلحه وبعضی روایت را بما در اونسبت داده اند که حد ثنا ابن طلحه واو نیز از ائمهٔ ثقات است ودر علم حدیث معروف ومشهور بوده، کتاب الصحیح وکتاب الد قایق وشمایل الصالحین ازتصنیفات اوست . واو درسنه ۳۱۶ ازهجرت بدار آخرت سفر کرده وبرادر او احمد بن عقیل نیزاز ثقات ائمه است درسنه ۳۱۶ (۳) از هجرت فوتیده وازاحادیثی که او روایت کرده ترجمهٔ یکی از آنها این است که سهتر عالم صلی‌الله‌علیه وآله وسلم فرمود حق سبحانه تعالی مرا برسالت فرستاد تاخلق رابسوی حق دعوت کنم وتبلیغ احکام شرع نمایم لیکن از هدایت بدست من چیزی نیست وابلیس اللعین گناه را درچشم مردمان بیاراید تا که خوش وشیرین گردد .

---

(۱) ابو جعفر احمد بن محمد بن بن سلامه طحاوی از بزرگان حنفیه آثار زیادی تالیف نموده یکی ازمؤلفات او احکام القران (رک : تاریخ ابن خلکان ج ۱)

(۲) در فضایل : شیخ چهل ودوم.

(۳) درنسخهٔ هذا ۱۱ آمده که سهو کاتب است .

بیستم: عبدالله بن محمد بن علی بن طرخانست (۱) رحمه الله و کنیت او ابوبکر است واز ائمهٔ بزرگ است و چهار رسال در عراق مقام کرده و درآخر ماه صفر سنه ۳۳۳ هجری برحمت حق پیوست.

بیست و یکم: علی بن احمد بن موسی بن مروان الفارسیست (۲) رحمة الله علیه وکنیت او ابو الحسن است واو در بلخ مقیم بوده روایت کنند که او در رمضان هر شب جامه یی پوشیدی چون از ترا ویح فارغ شدی آن جامه را بیکی ازمستحقان بدادی ودر ماه ذی حجهٔ سنه ۳۰۵ ازهجرت وفات یافته. از جمله احادیثی که او روایت میکند مسنداً تا بابو سعید خدری رضی الله عنه، یکی این حدیث است که قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم سیاتی علی امتی زمان یصیر الهتهم بطونهم واحبائهم ولباسهم اربابهم دراهمهم ومحایرهم نسائهم.(۳)

بیست ودویم: ابو القاسم بن ابو بکر سعید (۴) است رحمة الله علیه ونام او عبیداست وفقیه ابوجعفر رحمه الله گفته که اگر من مداومت وملازمت کردی رکابداری ابو القاسم را هر آینه بجا کردی این ازمن در حق او اندك بودی. ودر ماه صفر سنه ۳۷۰ از هجرت وفات یافته والله اعلم.

---

(۱) در فضایل: شیخ چهل وششم.

(۲) در فضایل: شیخ چهل و هشتم.

(۳) رسول علیه السلام فرماید: زمانی بیاید برامتان من که شکمها ایشان معبود ایشان شوند یعنی همه شکم پرستی کنند ولباس ایشان احباب ایشان بود، خواجه ومهتر وارباب ایشان درم بود و فخر ایشان زنان. این ترجمه ازمتن فضایل بلخ گرفته شد.

(۴) در فضایل: شیخ پنجاه هم ابو القاسم ابی بکر بن ابی سعید.

بیست و سوم : فقیه ابو الليث بن نصر بن محمد بن ابراهیم بن خطاب السمرقندیست رحمةالله علیه شیخ الاسلام یونس بن طاهر البصری رحمه‌الله درآخر کتاب البهجه میگوید که زاهد ابوالليث رحمه‌الله در بلخ فی سنه ۳۷۰ ازهجرت فوتیده ونزدیک سرمبارک فقیه خلیل ابوجعفر هندوانی دفن کرده شده. وگویند سبب مدن فقیه ابوالليث رحمه الله از ولایت سمرقند ببلخ آن بود که بطلب علم از سمرقند برآمد، بمرو راهی شد، چون بلب جیحون رسید آنشب سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم را درخواب دید که میفرمود یااباالليث اگر بطلب علم میروی نزد ابوجعفر هندوانی دربلخ رو، لهذا متوجه وساکن بلخ گردید. گویند نصف شب بود که ابواللیث به دروازهٔ بلخ رسید ودر آن اوان فقیه ابوجعفررحمه‌الله پاسبان همان دروازه‌بود، ازآن کار اجره گرفته بتعلیم علم میپرداخت واکثرشبهارابخواندن قرآن وتکرارعلم زنده میداشت تا که آنشب خواب غلبه کرده بالای دروازه برآمده خفته بود که فقیه ابوالليث به‌آن دروازه رسید، و فقیه ابوجعفر نیزجمال جهان آرای بهترین موجودات صلی‌الله علیه وآله وسلم را در خواب دید که میفرمود مافقیه ابوالليث سمرقندیرا نزد توفرستادیم تا وی‌تعلیم علم‌نماید، اکنون اوبرد راین دروازه آمده، زودبرخیز ودر را باز کن واورا اعزاز کن. درحال فقیه ابوجعفر ازخواب بیدار گردیده در رابکشاد فقیه ابوالليث‌بروی سلام کرد ابوجعفر گفت علیک‌السلام یااباالليث! گفت: توکیستی واز کنیت من ترا که خبر کرد. ابوجعفرگفت ازکنیت تو مرا آنکس خبر داد که ترا نزد من فرستاد. چون‌فقیه ابوالليث‌این شنید درقدم فقیه‌ابوجعفر افتاد ابوجعفر او را در کنار گرفت هردومصافحه نمودند. بعد ازآن ابوالليث بتعلیم علم‌مشغول گشته قدوه‌علماء بزرگ شد. منقولست که درزمان فقیه ابوالليث ازاهل علم ازوی زاهد تر کس

نبود. و کتب بسیار تصنیف کرده و املاء آن بشاردان خود نموده ، چون کتاب مبسوط وجامعین وزیادات ومختلف الروایه وتفسیر وتنبیه الغافلین وبستان العارفین وسفارات فقه (۱) و کتاب رؤوس المسایل وغیرها از تصنیفات اوست . آورده اند که چون از سمرقند بتعلیم علم برآمد یك شتر کلوخ بار کرد ازوی پرسیدند که این را چرا می بری فرمود که چون درراه کلوخ حاجت شود وملك من نباشد چکنم هرگز بی طهارت ببازار کاغذ گری نگذشتی اورا همین شرف و کرامت بسنده است که علم شرع واحکام مسلمانی را کما ینبغی عزیز و مکرم میداشته . والله اعلم .

بیست و چهارم : قاضی امام خلیل احمد بن اسماعیل الهجری است

(۲) رحمة الله علیه و کنیت او ابوسعید است. گویند چون وی از ولایت خود بشهر بلخ آمد بجهت تعلیم و تفقه چنان شد که از اقران خود فایق گشت، بعد بجانب ولایت خود عزم را مصمم گردانیده تهیه اسباب سفر کرد. چون علما و کبراء و صلحا بلخ از رفتن وی واقف شدند همه اتفاق کرده گفتند تو علم را در شهر ما آموختی، اکنون ترا نمیگذاریم که بشهر خود روی تا که قاصد و مکتوب بجانب غزنی فرستادند واز حکام واهالی آنجا استقامت اورا در بلخ التماس نمودند چون التماس مبذول گشت مدرسه یی بنام او در بلخ بنا کردند که اورا مدرسه خلیلیه میگفتند، لیکن اینوقت اثری از آن معلوم نیست، ودر علم فقه و حدیث و فتوی وغیرها علامه یی بود بر همه علمای وقت گویند که ابوسعید (خلیل احمد) رحمه الله مدتی ضعف عدم امساك بول که اورا در عرف سلسلة البول می نامند بروی عارض گشته و آنمرض اورا ضعیف و نحیف گردانیده خلایق از فواید درس او محروم گشتند، روزی فرمود ند تا اورا در محافه برداشته بمسجد جامع بلخ بردند و او طهارت کرده دو رکعت نماز گذاریده دست بدعا برداشته

---

(۱) درنسخه صفارات واقعه آمده که ضبط فضایل را ارجح دانستم .

(۲) در فضایل : شیخ پنجاه و هشتم درنسخه : سنجری .

بمناجات مقهد گرد یده گفت بارخدایا توسیدانیکه من باین عضو کاری نکرده ام که رضای تو دران نباشد، پس زود مرا از ین مرض خلاصی ده، چون فراغت حاصل کرد گفت زود سر ایبرون برید تا حصیر مسجد آلوده نگردد، بعد از چند روز از رنج خلاص یافت در سنه (۳۸۱) از هجرت فوتیده وهم اورحمه الله روایت میکند باسناد عالی از انس بن مالک رضا الله عنه که فرسود رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم : مومن آنکس است که مردمان ازو ایمن باشند مسلمان آنست که مسلمانان از دست و زبان او سلامت یابند و مهاجر آنکس است که از جمله بد یها پر هیز نماید وازسر همه معاصیها بر خیزد و هم ازوی منقولست که مهتر وبهتر عالم صلی الله علیه وآله و سلم در نماز وتر سوره سبح اسم ربک الاعلی وقل یا ایها الکفرون وقل هوالله احد و بعد از سلام سه بار سبحن الملک القدوس و در کرت سوم آواز بلند کردی و مد کشیدی ، والله اعلم .

بیست و پنجم : محمد عمر بن علی النجاری اضریرا لبلخیست (۱) رحمه الله واو شیخ بزرگ وواعظ ومفسر ومحدث بوده وازقضات ثلاثه که ابو بکر الاسکافی وابوعلی الوخشی وخلیل بن احمدالشجری (۲) مجلس وعظ او ارفع واعلی بوده ودرسخا وجودعلم بوده ومحمد بن محمد الدستجردی روا یت کند که چون آن بزرگ را اجل رسید اهل خانهٔ اوخواستند که سر مبارک او را بترا شند ، گفت بگذارید ، تامن بحضرت اوشل زندانیان روم ودرسنه ۵۱۱ هجری وفات یافته درجوارشیخ احمد خضرویه مدفونست ، الحال غیرمعلوم است واو فرزندان شیخ

---

(۱) درفضایل : شیخ شصت ویکم ودرنسخه : علی البخاری آمده است .

(۲) این حضرات از شیخان بلخ اند .

شقیق بلخیست رحمه‌الله وهم ازوی منقول است مرفوعا تا انس بن مالک رضی‌الله تعالی عنه قال قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم کفارت الاستغتاب ان تستغفر لمن اغتبة) (۱)

بیست و ششم : اقضی القضات شیخ‌الاسلام محمد بن ابوبکر بن ابو القاسم بن ابی القصیر البلخیست(۲) رحمه‌الله واجداد او درزمان سابق از اهل بیت شرف وسیادت ومهتری وفضل ونعمت بوده وآن بزرگ درفنون علم نحووفقه‌وحدیث‌وفتوی معروف بوده وطبل قضاوت بلخ و نواحی آنرا چندین سال بنام او گرفتند وهمه بزرگان شجره نسب اوبودندتامهلب ابن ابی صفره (۳) که‌ازجملهٔ صحابه کرام است واونیز درسنه ۵۱۱ هجری وفات یافته‌والله اعلم .

بیست وهفتم : سید الاجل الاشرف الامجد ضیاء الدین ابو الحسین طاهر بن محمد بن الحسین الحسنی (۴) است رحمه‌الله وسید السادات ناصرالدین ابو القاسم سمرقندی رحمه‌الله گوید که من بشرف لقای او مشرف گشتم دروقتی که سال عمر او بهشتاد رسیده بود واو را دربلخ خانوادهٔ بزرگ ونسب عالی بوده که ایشان قبیله یی بودند از اولاد عبدالله اعرج واز سبط علی بن حسین بن علی

---

(۱) یعنی کفارت غیب کردن آنست که مرآن کسی را که غیب کرده باشی ازحق تعالی اورا آمرزش‌خواهی وازوی عفو التماس کن(متن‌فضایل)

(۲)درفضایل : شیخ شصت‌ودوم درنسخه : نصیر آمده .

(۳)مهلب بن ابی صفره ظالم بن‌سراق ازوی عتکی امیرشجاعتمند و درسال ۷۹ بولایت خراسان تقرریافت.(رک : الاعلام زرکلی)

(۴) شیخ شصت و هفتم درفضایل :عوض طاهر بوالحسن آمده .

بن ابیطالب رضی الله عنهم از جملهٔ روساء وکبراء بلخ بودند وآن بزرگ باوجود وسعت وفراخی عیش مصحف نوشتی واز ثمن آن قوت خود ساختی وشب را بیدار بودی وچون سحر برخاستی باوجود خادمان آب طهارت راخود آوردی هر روز آدینه یك ختم قرآن کردی ونماز جماعت را هرگز ترك ننمودی مگر بعذری . وهم سید السادات ناصر الدین گوید رحمه الله من درسال پنجصد وسی وشش دربلخ آمدم واو درسال پنجصدوسی وهفت رحلت نمود ودرین مدت میان من واوعقد محبت و مودت بود واو را دو پسر بوده درغایت حلم ووقاریکی را نظام الدین محمد نام بود ورئیس خراسانیان ونقیب آل رسول علیه السلام گشته بود درغایت مهابت وصلابت وعظمت بوده ، ودیگر را تاج الدین محمد نام بود واونیز نقیب آل رسول صلی الله علیه وآله وسلم بوده ، والله اعلم .

بیست و هشتم : امام حافظ زاهد عالم ابوبکر محمد بن معتصم بن محمد بن علی بن محمد المرجانیست (۱) رحمه الله درولایت بلخ درزمان خود شبیه ونظیر نداشته ودر زهد وتقوی علم بوده وجامع بین العلم والعمل والصدق مع الحق والرفق الخلق بوده ودرسنه ۵۶۲ هجری فوتیده .آورده اند که در زمان شیخ ابوبکر رحمه الله محنت وزحمت جباران وظلم والیان دربارهٔ اهل بلخ بسیار بود واکثر ازاهل محلهٔ خود در خواست میکردند که اورا درآن محنت ها شریك سازند وچیزی اخراجات ازوی گیرند ومردم قبول نمیکردند که زحمت برخود میگیریم وصحبت شمارا غنیمت میدانیم . گویند شبی شیخ ابوبکر رحمه الله در خواب دید که برآسمان پارهٔ ابری ظاهر گشت وباران خوش برخانهای اهل محله باریدن گرفت

---

(۱) شیخ شصت و هشتم .

و لیکن به خانه شیخ هیچ نبارید، چون بیدار شد بعداز نماز بامداد مرد ما نرا گفت استدعای من از شما یان آنست که سرا با خراجات ظالمان و جباران شریک گردانید و الا در محله شما نمیباشم و خواب وتعبیر خواب خودرا بدیشان بیان نمود که آنچه از خیرات وحسنات بشما میرسد بجهت ناشر یک بودن بدان زحمات من از برکات وحسنات محروم ماندم بعدازان شیخ هرگاه شنیدی که اعوان ظالمان در آن محله آمده به درخواست چیز پیشتر ازهمه آورده بعا ملان دادی و-

شیخ الاسلام محمد(۱) رحمه الله گوید که من در ابتدای جوانی بخدمت شیخ ابوبکر رحمه الله تلمذ میکردم ازخصال حمیده او یکی آن بود تا هر کسیکه بخانه او درآمدی ماحضرئیکه داشتی پیش مهمان آوردی تا که روزی با شریکان درس خوان آنجادرآمدیم وبخدمت شیخ چیزی از مقوله علم استماع کردیم خواستیم که بیرون آئیم شیخ برخاست و سفره یی بیاورد که نان پاره ها درآن وآن نان پاره ها را بکاسه یی ترید کرده آنگاه ابریقی را از تنور گرفت که درآن پاره آب ونمک و چیزی ماش پخته بود بران ثرید ریخت که ترشدویارا نرا گفت بخورید. و شیخ الاسلام مذکور گوید من درآنوقت نگاه کردم درگوشه آن خانه آبگینه یی دیدم آویخته گمان کردم که آن ظرف روغن باشد گفتم یا شیخ اگر پاره ازآن روغن آبگینه درین کاسه بریزیم شاید، فرمود اگر هست بریز. چون آبگینه را گرفتم بر کاسه ریختم چیزی سهل ازروغن دران کاسه ریخت، پس شیخ ویاران ازآن طعام خوردیم. بعده گفت یا شیخ چه خوب شد که تو مرا یاد آوردی که خدای تعالی نان خورشی بمن داده بود و مرا ازان هرگز خبری نی. وهم شمس الدین گوید ازهرنوع

---

(۱) در فضایل: طیان اضافه دارد که گلکار را می رساند.

طعا میکه میخو ردم از خانه خودیا از خانه دیگری هرگزباحلاوت ترو با مزه ترو خوشگوا ر ترا زا ن طعام شیخ نبوده والله اعلم این بود اسما ءآ ن هفتاد بزرگ که در ذکرو بیا ن آ مد .

بعدبرخاطر حاضران ونا ظران این جریده پنهان نماند ا ز جمله مزا را ت متبر که ولایت بلخ سرقد قدس آثار خسرو ابرا لملک ولایت وخاقان تختگا ه ا سامت وهدایت شا هبا ز قضاء ساکو ة سقر ب حضرت ج روت امیرالمو منین اسدالله الغا لب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه جنب آفتاب برآمد ولایت مذکور قرب یکمنزل .

نظم :

شا هیکه هل اتی خبری هست در حقش
شا هیکه لا فتی صفتی بود د رخو ر ش
شا هیکه رو ز ر زم چو شمشیر می کشید
شیری نو د د ر صف هیجا بر ا بر ش
شا هیکه طبلها ی بشا رت نو ا ختند
چون رفت درجهان خبر ی فتح خیبر ش
شا هیکه بی نظیر بود در سخا و جو د
باشد هزا ر حا تم طی چا کر د رش
شاهیکه هست خرق کراست همیشه وقت
د ر مر قد شر یف صفا د یده پیکر ش
شا هیست او که منکر وبد خواه ودشمنش
خا ک ضلالت است فرو شسته برسرش

دیگر معلوم رای سخن سنجان این زمان بوده باشد که در ظهور این مرقد پاک مردان از خود باخبر رساله ها نوشته اند بزبان تازی وفارسی واین پیرخاکسار چند کلمه از آنها برسبیل اختصار از جهت یادگاری درین اوراق ثبت مینماید ، چنانکه دربعضی ازان رسایل سبب شهادت آن ولی کامل را ازتاریخ گزیده وغیره نقل نموده میگوید که عبدالرحمن بن ملجم که یکی از خوارجیان بود ، بقطامه زنیکه دختر جنح یمنیست عاشق ونگران شد ، چون عبدالرحمن آن زنرا خواستگاری نمود آنزن گفت اگر تو علی مرتضی را کشتی من زن توباشم زیراکه پدر وبرادران این زن در جنگ خوارج نهروان بدست امیر وسپاه ایشان کشته شده بودند . پس آن بود که عبدالرحمن بادو خوارج دیگر که یکی رانام مبارک بن عبدالله و دیگررا نام عمر وبن بکریمنی میگفتند هرسه تن اتفاق کرده که امیرالمؤمنین علی و حضرت معاویه وعمر وبن عاص را بکشند . واین اتفاق را روز آدینه هفده هم شهر رمضان سال چهلم ازهجرت کردند ، تاکه مبارک بدمشق رفته معاویه رابسر زخم منکرزد امازخم او دوا پذیر شد وعمر و بمصر رفته عمروعاص را کشت . لیکن در تاریخ گزیده گوید که عمروبن عاص را درآن شب مرض قولنج عارض شده بود سهیل عامریرا بجای خود بامامت درمسجد فرستاده بود عمر وبن بکراو رابگمان عمروبن عاص بکشت وعبدالرحمن بکوفه بطلب شهادت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه مقید شد دروقت صبح بمسجد کوفه زخمی بسر مبارک وی زد وآنجناب رابشهادت رسانید .

آورده اند که این واقعه هایکه درشب جمعه نوزدهم ماه مبارک رمضان واقع شده ، روزسوم که بیست و یکم شهرمذکور باشد از ان الم وفات یافته حسنین رضی الله عنهما بموجب وصیت اورا براشتر بسته سردادند ، شتر میرفت تا آنجا که

اکنون مشهد اوست بایستاد اورا فرود آورده همانجا دفن نمودند ودربعضی رسایل آورده که حضرت امیر راحسنین شستند جعفر ومحمد حنیفه آب ریختندوامیرالمؤمنین حسن رضی الله عنه با یشان نماز گذاردند در تحفة السعداء بنقل ازشواهد النبوه (۱) آورده اند که امیر المومنین حسن رضی الله عنه فرمودند درآن شبی که پدر بزگوار بجوار رحمت ایزدی پیوست شنیدم که قایلی میگفت شما جماعه بیرون روید واین بندهٔ خدای رابا ماگذارید. چون بیرون رفتیم آوازی از درون خانه شنیدیم که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم از این جهان درگذشت ووصی اوشهید شد اکنون نگهبانی این است راکه کند. باز آوازی آمد که هر که سیرت ایشان ورزیده پیروی ایشان نماید. چون ساکن شد در آمدیم که اوراغسل وکفن کرده بودند پس بروی نماز کردیم. وهم در آن کتاب آورده روایتی آنکه حضرت امیردروقت رحلت فرمود، چون من ازین عالم بگذرم اززاویهٔ خانه تختهٔ برآید مرا بران خوابانید، بشویند واز استانهٔ کفن وحنوط برآید مرادران کفن پیچیده منوط کنید وتابوت رادرمیان خانه وضع نمایید وفرزند الرا بیاورید تاپدر خودراوداع کنند. گویند حضرت امیر راسی وپنج بروایتی سی ودوفرزند بوده: چهارده پسر وهژده دختر. بروایتی هفده پسر وپانزده دختر.

آنگاه یکبارحسن بر من نماز گذارد ویکبار حسین وبعد تابوت از پیش برخیزد آنگاه تابوت را بر دارید وهرجا که سرتابوت برزمین آمد آنرمین رابکنید تا بوت از شاخ پدید آید مرا برآن نهاده دفن کنید. ودر مناقب الخلفاء نقل ازشواهدالنبوة کرده که حضرت امیر دروقت سفر آخرت، حسین راوصیت نمودهٔبود که چون من

---

(۱) یکی از مولفات مولاناجامی

درگذرم سرا برسر یری نهاده بیرون برده بعرین (؟)(۱) برسانید آنجا سنگ سفید خواهیدیافت که در خشان باشدسرا درآنجا دفن کنید وهموار سازید. پسر بوصیت پدر شهزادگان سریر حضرت امیر رابشب دران موضع که حالابه نجف مشهوراست برده دفن کرده به زمین هموار ساختند که کسی بران مطلع نشد مگر اهل بیت .

اما دردفن حضرت رضی الله عنه اختلاف بسیار است اصح آنست که ایشان در نجف‌اند وقبر مبارک ایشان تازمان بنو عباس نامعلوم بود . درزمان خلفای عباسیه خلیفه هارون الرشید آنمرقد مبارک راپیدا کردومردم رفته آنجا را زیارت میکردند ، تا زمان عضدالدوله دیلمی، واین عضدالدوله درسنه ۳۷۰ هجری آنجاعمارتی نمود که الحال زیارتگاه مردم است وروایات اکثرتواریخ دانها بهمین مضمون است ودربعضی روایات ازتواریخ آمده که حضرت امام حسن رضی الله عنه باحضرت معاویه صلح نموده تابوت مبارک را درمدینه آورده درخانهٔ حضرت فاطمه رضی الله عنهادفن کردند .

ودر بعضی روایات آمده که درمسجد جامع کوفه یا نمازگاه برده دفن نمودند ، تا وقت پادشاهی حجاج ابو یوسف رسید شبی حجاج مذکور جسد مبارک ایشانرا از آنجا نقل داده بموضعی بردند که آنرا هیچکس ندانست. ودر بعضی از رسایل مدفن ایشانرا درقصر الاماره نیز گفته اند. بعضی گفته اند اشتر یکه صندوق ایشان باربود در بادیه گم شد وبعضی گفته‌اند که مدفن مبارک ایشان اصلا معلوم نیست . اما بیان ظهور مدفن آن شاه حشمت وجاه در مدینه بلخ است . مولوی‌عبدالغفور (۲) در رساله (خود) بیان مدفن آن پاکرا چنان‌عیان‌ساخته اند که صورت آن منبع نورچنان

---

(۱) کذا درنسخه .

(۲) این همان مولوی‌عبدالغفور لاری‌است که‌رساله یی‌به اومنسوب است وبکوشش نگارنده ازطرف انجمن تاریخ افغانستان چاپ شده است .

بوده که شیخ زاده پاك طینت شمس الدین محمد نام که اجل مشایخ بسطام بوده در ولایت ملتان که از جمله ممالک هند است روزی در کتابی نقل صریح با سناد صحیح از گفته علما سلف رحمهم الله دید که در سنه ۵۵۰ ازهجرت جماعه یی از ثقات ولایت قبة الاسلام بلخ در واقعه چنان دیده اند که حضرت سید کاینات وخلاصهٔ موجودات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات ظاهر شد بموضع خاص از مضافات شرقی آن شهر که موسوم بخواجه خیران است اشارت نموده فرموده اند که تربت پسر عمم علی بن ابیطالب رضی الله عنه در اینجا است. ودر بعضی از رسایل صورت این واقعه را بدین گونه تقریر کرده اند که در کتابخانه مولانا تاج الدین که یکی از بزرگان قبة الاسلام بلخست کهنه کتابی یافت شده که باو نوشته بود در تاریخ ماه رمضان سنه ۷۰۶ ازهجرت بوده که جماعه یی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب دیده اند که آنحضرت فرموده که قبر پسر عمم علی مرتضی رضی الله عنه در خواجه خیران ولایت بلخست. بعد مولانای مذکور در رساله مزبور چنین عنایت مینماید: مقارن اینحال خبر فرخنده مقال بسمع احمدقماچ که ازقبل سلطان سنجر بن ملکشاه والی ولایت بلخ بود رسید پس وی آن فرق نقابت را در مجلس خویش طلب نموده از صورت آن واقعه استفسار کرد ایشان بیان آنخواب در آنمجلس مینمودند که درین اثنا یکی از ثقات فقها مانع صدق آن رؤیا آمده بزبان استغاثه شکوه آغاز کرده گفت که حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در عراق عرب بدرجهٔ شهادت رسیده وسرقد قدس آثار او بحسب اختلاف روایات درحوالی منارهٔ کوفه یا در مقابر کرخ ویا درفضاء نجف ویا در سواد آمل ویا در عدن است اینجا چه میکند.

الغرض چون آن فقیه مخالف اعتقاد همان شب که درخواب میرود درعالم واقعه خواب چنین می بیند که جمعی از طبقهٔ علیه علویه اورا بعنف و درشتی تمام گرفته

کشیده بقرب قبری رسانیدند که آنجا حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه بربالای آن نشسته، پس حضرت امیر بمهابت وصلابت تمام ازان جماعه پرسیدند که همین است آن مدبر بیوقار که قول سید مختار صلی الله علیه وآله وسلم را استوار نمیدارند، واز رو یا طایفه عناد واستکبار مینمایدآن جماعه گفتند آری همین است، پس حضرت امیر دست وپای ویرا بسته وتمامی اعضای اورا به دردهای گوناگون مبتلا ساخت تا که بوحشت وشتاب زده گی تمام از خواب بیدار گشت درآن شب باضطراب بدربار والی رفته صورت واقعه خواب خود را بیان نمود. پس روز دیگر که خسرو انجم سپاه شب حمله آورده فیروز گردید، صدق این قضیه چون صبح صادق برهمهٔ مردمان روشن گشت، آنگاه احمد قماچ وزمرهٔ اکابر واتباع، متوجه آن صوب شده درکندن وشگافتن آنموضع مقید گردید، تا که علامت قبر وصندوق حیدر کرار نمودار شد، وبر فرازآن دوسنگ از مرمر ورخام نهاده ودرمیان آن صندوق جسد مبارک شاه با کفن اصلی درغایت سلامتی وخوشبویی ایستاده ودر زیر سرآن بلند اختر خشت سنگین تراشیده منقش بکتابت: هذا علی ولی الله ابن عم رسول الله بعد ازآن احمد قماچ عمارت عالی بنا کرده. ونیز موافق این حکایت روایت دیگری ازنسخهٔ علماء سابق دربودن مرقد مبارک حضرت شاه درمدینة الاسلام بلخ شایع شد پس بعد ازشگافتن آنز مین بفرمودهٔ سلطان معزالدین بایقرا که ایشان بوسیلهٔ شرف برادر خواندگی سلطان حسین میرزا متصدی ضبط امور ولایت بودند اثر عمارت احمد قماچ قبل از اتمام بواسطهٔ خروج چنگیز خان درمعرض اندراس وانهدام افتاده بود. ودر بعضی از رسایل می آرد که درتاریخ قدیم بلخ نقل میکنند که سبب آوردن تابوت حضرت شاه از کوفه بحوالی ولایت بلخ آن بوده که صاحب الدعوات

امیر ابامسلم مروزی چون مملکت خراسان رادرتحت تصرف درآورد، رسولی بنزد امام پنجم از ائمهٔ اهل بیت امام جعفر صادق رضی الله عنه فرستاد التماس نموده باید که امر خطیر خلافت را بنمائید. حضرت امام از ایجاب اواستناع کرده فرمودند که اگر صاحب الدعوت میتواند کاری کند که صندوق رفیع القدر جد بزرگوارم حضرت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه رابابرادر بزرگوارم عبدالله بن زید بن حسن بن علی راگرفته بجانب خراسان برد، تا از شرگروه بنی امیه محفوظ ومصئون ماند. آن بود که امیرابامسلم نامدار جمعی رااز عیار پیشه گان خواص بعزم آنکار صعب مترر ومصمم گردانید، تاایشان برحسب فرمان، صندوق صدف سان آنگوهرپاک راز قعر دریای خاک نجف بدست آورده درحدود بلخ باین موضع مذکور مشهور رسانیده اند. وروایتی آنکه عیاران ابومسلم صندوق مبارک امیر را بفرمان امام جعفر صادق رضی الله عنه از کوفه بدست آورده بولایت مروآورده اند وچون مهم ایشان از نصر سیار کفایت نشده منهزم ومنتفر میبودند تاکه آن صندوق را از آنجابولایت بلخ آوردند تابعد از انقضاء مهم آنرا اظهارسازند گویند پیش ازاظهار آن خاندان ابامسلم بقتل رسید آنمرقد منور همچنان مخفی و پوشیده ماند تازمان دولت پادشاه اسلام سلطان حسین میرزاچون صیت سلطنت(آن)سلطان درجهان منتشرشد پس درآن اثنا شیخ نظام الدین مروی از حج می آمدبراه هند کتابی بدست آورده ودرآن کتاب تاریخ عمارات احمد قماچ را ثبت نموده بودند چون شیخ مذکوربولایت بلخ رسیده آن تاریخ را اظهارکرده تاکه میان اشارف واکابروتمامی اهل بلخ اشتهار تمام یافته همه گی متجمع برین موضع مشهورآمده آنسر زمین را بشگافتند اثر عمارت احمدقماچ را دیدند ودرمیانه آن عمارت علامه قبر

وصندوق مبارك آنحضرت را یافتند ولوحی نیز پیدا شد که در آن چنین کنده بودند: هذا مرقد علی ولی الله ابن عم رسول الله علیه وآله وسلم بعد آثار وعلامات کلی صورت وبمعنی بسمت وضوع پیوسته تا که اظهر من الشمس گشته، نظم:

گوهری غایب شد اندر قعر دریای نجف — وین زمان در قبة الاسلام بلخ آمد پدید
عین آب زندگی از کوفه می جستند خلق — ای خضر بشتاب کاندر جام بلخ آمد پدید
این کرامت بین زقبرش کور ها بینا شود — این فضیلت بس که این، بر نام بلخ آمد پدید
مرجع مخلوق شد این مشهد پاکیزه خاک — هم ازین پاکیزه خاک اکرام بلخ آمد پدید

چون صیت این اخبار فیض آثار در عرصه روزگار انتشار یافت، آنگاه کمال اخلاص وصفای عقیدت خلایق باعث اقامت رسم زیارت گشت، تا که فوج فوج و گروه گروه با نقود واجناس نامتناهی ازهرطرف روی توجه باین دیار نهاده می آمدند تا زیاده از صد هزار مردم در فضای صحرای این روضه مبارکه مترصد مشاهده آثار کرامات و ملاحظه خوارق عادات آن بزرگوار ایستاده میبودند تا که درمدت انقضای دوماه، قریب یکهزار وپنجصد کس از زمرۀ صم بکم عمی در ضمن طواف آنروضۀ خجسته ماثر بشفاء کامل وصحت عاجل رسیدند، نظم:

ای مرقد شریف ترا حرمت حرم — کوی تو کعبۀ عرب و قبلۀ عجم
درخاک روح پرور تو مندرج شفا — وز فرش روح گستر تو منهدم الم
گیتی برآستانه تو می برد پناه — گردون بخاک پاک تو هست میخورد قسم
گشت از ظهور روضه رضوان پاک تو — خاک زمین بلخ به از گلشن ارم

بعد چون ثبوت خرق عادات از آن روضهٔ مبارکه بطریق تواتر وایقان رسید واختصاص آنمقام عالی مرقد مظهر منور حضرت علیه علویه ازفحوای نسخهٔ تواریخ سلف بصحت و ثبوت انجامید ، آنگاه صدای این خبر فرخنده اثر بسمع مبارک سلطان حسین میرزا رسید ، درحال مرغ روحش ازقفس بدن ببال اقبال طیران نموده ازحضرت عزت بزبان تضرع ومسکنت چنین مسئلت مینمود : چه میشد که زود تر بتوفیق ملک اکبر قطع طریق آن اماکن قدس اثر میکردم تا که زمین بوسی آن آستان که قبله گاه راستانست برمن میسر میگردید آن بود که میرعلی شیر اقبل ازخود بولایت بلخ روانه نمود تااوتفحص این احوال نماید . چون او بدین ناحیه رسید کما حقه احوال رامد لل کرده عریضه یی بحضور سلطان فرستاد نخستین نوشت که : بشرالمؤمنین بان لهن من الله فضلا کبیرا . چون این نوید جان فزا بسمع مبارک سلطان رسید ، با آنکه موسم تموز وشدت گرمی هوابود با تمامی شاهزادگان وهزارالوس چغتای عنان عزیمت ازخراسان بجانب ولایت بلخ گردانید . بعدازمدتی چون قوافل همایون و رواحل دولت روزافزون سلطان بحوالی آن قبلهٔ اقبال وکعبهٔ آمال رسید یکفرسخ راه مانده بود که ازسمند براق همت بزیر آمده نصف از آن راه بپای ملبوس ونیمهٔ دیگررابپای عاری (قطع) فرمود . درحین طواف اطراف آنحرم واجب الاحترام رداء فروتنی در گردن انداخته وسلسلهٔ شکستگی درپای کشیده آمده بدوزانوی ادب بر آستانهٔ آن شاه عالی نسب نشسته وجبین بخاک پاک آنزمین مالیده بزبان تضرع و مسکنت نالیده میفرمود «وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید» نیز گویا مترنم این مقال بود ، نظم:

السلام ای بارگاه شاه مردان السلام — السلام ای مرجع مجموع خلقان اسلام

بارگاه فیض بارالله اکبراینچه جاست — سجده جای اولیاء سبحانک الله اینچه نام

بعد بحسب فرمان حضرت سلطان در مدرسهٔ علیا ی شا هرخیه که متصل جامعست مجمع بزرگی از جماعه اکابر صلحاانعقاد یافت وصدر آنمجلس رفیع ا لقد ر بشرف حضور حضرت سلطان مشرف ومزین گشت . آنگاه سخن د ر با ب نقل نعش بزرگوار آن شاه ازخطهٔ بلخ بفاخرهٔ هرات که خاطر سلطان چنان میخواست طر یق مشاورت آن درمیان آمدبعد از القا مقدمات حمیدهٔ ومباحثات کثیر ه علماء واکا بر را اراده بامتناع نقل وتحویل آن نعش مطهر قرارگرفت . پس مقارن این آوان حضرت سلطان اشارت فرمود تاعمارت عالی طول وعرض فضای گنبد عالیه آنر ا د ر هما ن موضع اصلی که تخمینا بیک جریب تواند بود مدفن مطهر آنشاه پاکیزه سیر نفاذ یافت تا که اختر شناسان باهرو بنایان ماهر که هرکدام سرآمد تعمیر کنند ه کشوری بودند از روی حذاقت ومهارت بحدی ازحدود بنیاد آن کار نها دند وبطفیل آن بسیاری از عمارات دراطراف وجوانب متلاصق ومتلاحق گردید ، تا که درانذ ک زمانی ساحت حدود آن خجسته مقام درغایت عظمت ورفعت باتمام رسید . دیگر موازی صدزوج آب از رود خانهٔ چشمه‌شفا که آب خوشگوارآن درچند ین مزارع وکشت زار جاری نمود، موسوم بنهر شاهی گردانید ، وبرآن موقف رفیع وقف مو ید فرمود وتقلد مهارت کلیات وجزئیات اموریکه بحال عمارت وآبادی آن تعلق داشت همه گی بقبضه جنا ب قد وة العلماء جلا لت انتساب شیخ زادهٔ مذکور که سبب ظهور روضهٔ منوره است حواله رفت، ودیگر اسباب وادوات ونقاره خانه سلطانی درمحا ذات آنمشهد عالی سمت تعیین پذیرفت بعد چون سلطان از مهم زیارت مرقد فیض بخش خاتم خلفاء رضوان الله تعالی علیهم اجمعین فارغ شد ، آنگاه از آنمقام باسعادت معاودت فرموده متوجه استقرار برسریرسلطنت درولایت بلخ گردید. گویند از عجا یب

تقدیر حضرت عزت جل جلاله درآن اوقات خجسته ورود درهرجا ازمملکت خراسان حادثهٔ پرتشویش روی نمود. تفصیل اینواقعه آنکه درهرگوشه ازین مملکت زمره یی از اراذل واوباش باطاینه یی ازمردم بد اعتقادهم دستان شده بسخنا ن بیجا صل که آن محض فساد وگمراهی بود سربرآورده بودند ومبداء حدوث اینواقع ازولی شیر نام لئیم بدکیش که ازسگان خطهٔ بطالت بوده بظهورآمده واوبزور بازوی روباه بازی درمعرض شیران بیشهٔ اسلام درآمده ازمحض جنون وجهالت روبباد یه کفرو ضلالت آورده زبان بسب صحابهٔ کرام گشادند، تاکه اکابرعلما دین برحسب فرمان حضرت سلطان، ولی شیر گمراه لئیم رایا فته آوردند باجمعه پیروان او بتیغ وتیر اعضای پلید شانرا پاره پاره ساختند، وخاطرسلطان از دغدغهٔ خبث وجود آن بیدینان فارغ گشت، چنانکه ازتدارک آن مخذول سایرمدبران بوالفضول که اندیشهٔ خطاپیش نهاد خاطر نموده بودند، آن خیال باطل ازسردور کردند، ودرمجمع الغرایب آورده، که عمارت آستانهٔ علیه علویه درسال هشتصدو هشتادوشش بنایافته.(۱)

۱- مدت چهارده سال عمارت مزار بسررسید، چهار باغی بجا رحد روضه ساختند دروقت سلطان حسین (رک: ورسجی، هفتاد مشایخ) بسال ۱۰۱۱ ولی محمد خان والی بلخ دردورهٔ اشتر خانیان چارباغی بمزا رفایض الانوار حضرت علی (رض) ساخته وبد وطرف درختان میوه دار غرس نموده است.

(رک: تاریخ مقیم خانی، خطی ص ۱۴۳)

درسال ۱۱۱۶ دروقت سیدمحمد مقیم خان که والی بلخ بوده مزار راتجدید نمودند گوید: «مهندسان قضا وقدر گنبد نیلفام کاشی نمای گردون را بگچ صبح

وازبلخ تا بروضهٔ مبارکه تخمیناً دوفرسخ گفته اند واطراف قبهٔ مطهرهٔ آنروضه سعهٔ صفحهٔ ایوان ونظرگاه وایوان چهارده زرعه کم چهار جریب است ،والله اعلم .

دیگر ازجمله مزارات متبرکه مقابر بابا یانست که دردرون وبیرون این شهر شریف آسوده اند وهمه گی ایشان یازده نفرندچنانکه مقبرهٔ هشت نفرایشان دربیرون این شهروسه نفر دیگردردرون شهراست .اما آن هشت مقبرهٔ بیرونی چهاردرجانب شرقی وچهار درجانب جنوبی وغربی این ولایتاست ، اما آنچهار مقبرهٔ شرقی اول مقبرهٔ بابا شا هو است .

صادق وخشت زراندود خورشید تجدید اساس نهاده اند ومعماران قدرت ومشیت برشمهٔ شهاب ثاقب وقالب هلال آنرا ازعیب کجی ونـا هواری مبرا ساختند .

(ایضا : تاریخ مقیم خانی)

خانقاهیکه سلطان حسین درپهلوی مزار حضرت علی (رض) درخواجه خیران بنا نموده است ، محمد یوسف منشی بلخی تذکرداده وآنرا ورسجی درهفتادمشایخ عینا نقل نموده است . وهم ورسجی خبر میدهد . «صد زوج آب از دریای بلخ جدا کرده موسوم به نهر شاهی کرد ند وآن وقف صحیح مؤبد ساختند . صد نفر سا دا ت وصد نفر غلا م را آزا دکرده برا ی خد مت د رآ ن گذا شتند ، وا مور تولیت به سیدتاج الدین اندخودی علیه الرحمه که از اولا د سید برکهٔ اندخودی قدس سره بوده اند قرار گرفت . بعد از ا یشا ن تولیت بخواجه میرزا ابو الحسن انصاری که از او لا د حضرت خوا جه عبد الله انصاری قد س سره ولد ارشد حضرت شیخ شمس الدین مسکین (رح) بودندداده شد .

(رک: هفتاد مشایخ ورسجی ،خطی کتابخانهٔ انجمن تاریخ)

دویم مقبرهٔ بابا کهنه که قریهٔ بابا کهنه باو منسوبست. سوم مقبرهٔ باباقو، چهارم مقبرهٔ بابا شمس که درمیان محوطهٔ لب جوی بارا حمد مشتاق است ودر آفتاب برآمد آن مزار محله ایست مسمی بمحلهٔ ساربانان. و اما مقبرهٔ آنچها ر بابا یی که درجنوبی وغربیست سه نفر ایشان قدیمی اند ویکی ایشان جدیدی. اما سه نفر قدیمی: اول بابا کوظمست که قریهٔ بابا کوظم باو منسوبست. دویم - باباعالم که قریهٔ باباعالم بوی منسوبست. سوم بابا یوسف که درسر راه قریهٔ یولبوغه واقعست.

واما یکبابای جدید رانیز بابا قوزام است که مقبرهٔ ایشان بیرون دروازهٔ سلطان احمد خضرویه در میان مدرسهٔ وی واقع شده. واما سه بابایی که دردرون شهرند، دوی ایشان دردرون شهر بیرون ویکی درمیان شهر درون، درجوار زندا نست که نام ایشان نیز باباقوجقار است. واندونفر یکه درشهر بیرون آسوده اند، اول باباجان باز است که چهارسوق باباجان باز بوی منسوبست. دویم بابا سست که مقبرهٔ متبرکهٔ ایشان درقفای دکاکین صحافیست که درجانب جنوبی آن راه عام است. و نیز کوچه یی که درجنوبی راه عامه میرود آنرا کوچهٔ بابا سست نامند.

ومولانا معصوم سمرقندی دررسالهٔ مناقب حضرت قاضی سیدصالح وحضرت ایشان میرالله درمقالهٔ پنجم آورده. اطبا اتفاق دارند باینکه بهترین آبها آنست که ازجنوب بشمال رود. پس موافق گفتهٔ اطبا است وقوع دریای درهٔ جزکه از جنوب بشمال می آید واین مخصوص به آب بلخ است. بعد چون آب مذکور از تنگی چشمهٔ شفاه برآمده منقسم بهژده قسم میشود که آنرا هژده نهر نامند، اگرچندیکه زیاده از ین هم نیزبوده باشد، لیکن آن هژده نهر قدیم است بعدازآن معلوم باد که تقسیم آب ایند ریا بهژده نهرچنین شده: شش نهر که نهر شاهی وقدروسیاه جرد وبلخ ودستجرد وچمتال است ازفوق

پل امام بکری جدا گردیده وچهار نهردیگر که نهر مشتاق و اصفهان وعبد الله وباغشور (۱) است سربند این چهار ازپل مذکور (۲) پا یانتر و اقعست و سه نهر دیگر که نهر ارغنداب وفیض آباد وعلیا باد است سربند این سه نهر از سر بند چهار نهر مذکور پایانتر است . وپنج نهر دیگر که نهر آدینه مسجدوقراچه وبور لیک وبرقوت (۳) وشحشارک است سر بند اینهمه گی در یک موضعیست که آن مسمی بسر اپنجه (۴) است . واما پنج نهر که شاهی وقدروسیاه جرد وبلخ ومشتاق است برطرف آفتاب برآمد این شهر جاریست . ودیگر هاهمه گی بجانب قبلهٔ این میگذرد ودرمابین نهرشاهی وقدرو سیاه‌جرد نهر خوردی بهمراه این چهار جاریست موسوم بنهرقزیل رباط .

ودیگر مخفی نماند که هریک ازین هژده نهر بچند قریه مشتملند: چنانکه نهر شاهی منقسم بده قریه است اول آستانه مقدسهٔ دویم ال تیمور دولت آباد . سوم پیش یغاج (۵) چهارم وقف عبدالله پنجم باباشاهو، ششم خان آباد باباشاهو، هفتم چغدک، هشتم ده چقور نهم ده ارباب، دهم نوآباد خادم اتالیق و نهرقدر منقسم بهفده قریه است: اول قریه رباط ، دویم بابا کهنه — سوم طغای بوغه (۶) چهارم خوشحال آباد ، پنجم

(۱) ن : باغ شور

(۲) یعنی پل امام بکری

(۳) دریک نسخه : مزارقوت .

(۴) درنسخه : سرپنجه

(۵) ن : یلش نعاج ، اما بیش یغاج درست است بمعنی پنج درخت .

(۶) درن م قفای بوغه

قریهٔ د ادی ، ششم تختهٔپل ، هفتم چهل گزی ، هشتم د لخکی ، نهم تا شتیمور د هم قر یه سرای، یازدهم چیچکتو (۱) ، دوا زد هم لنگر خا نه ، سیز د هم کر سلک ، چها ر د هم د یه (۲)عبد ا لجلیل، پا نزدهم تا شتیمور وقف شا هی شا نزدهم قول تیمور ،هفدهم فولا دی .

وجوی قزل رباط منقسم بسه قریه است : اول— نوبهار. دویم — قزل رباط،سوم اویغور .

ونهرسیاه جرد منقسم بشانزده قریه است :اول توخته،دویم خاصه پز، سوم ساشی، چهارم نگارین، پنجم زامکان، ششم ده قاضی ،هفتم ابوت (۳) ،هشتم ارغون ،نهم کمپیر ک ، دهم امیرگان، یازدهم دهسوار ، دوازدهم ده گلخار ، سیزدهم قریهٔ محمد آ باد ،چهارد هم دهشهر ک، پانزدهم دهنیک پی(۴) ،شانزدهم قریهٔ سیاه جرد.

ونهربلخ مشتمل بربیست ویک قریه است: اول ده نواله(۵) ؛دویم ده قلعه، سوم سمرقند یان ، چهارم حصار ک ، پنجم ده را زی (۶) ،ششم خواجه جنبدان ، هفتم وفاملک ،هشتم پلاس پوش ، نهم کوشکک ،دهم سرای زرد ،یازدهم خواجه

---

(۱) ن و م : سر خجکتو .

(۲) د رن : د یک

(۳) ن : ا یوت

(۴) ن م : ینگی پی

(۵) ن :شادلواله

(۶) ن م : قره رازی

شهدا ، دوازدهم خواجه سنگ لیس(۱) ، سیزدهم کوشك آغای روسی ، چهاردهم کافرشیخ ، پانزدهم اوچبوغه ، شانزدهم بازارچه ، هفدهم ده بی بی ، هژدهم قریهٔ تورغمچی (۲)، نوزدهم ده گنبدک (۳) ، بیستم بهاء الدین ، بیست و یکم ده انبوه .

ونهر مشتاق مشتملبر پنج ده است: اول قاذنبق (۴) ، دویم ده لولی ، سوم سرای سلطان ، چهارم ده نو حاجی گاو ، پنجم سوسن آباد .

و نهر اصفهان مشتمل برده قریه است : اول خواجه قمبر ، دویم توختمیش ، سوم خواجه روشنائی ، چهارم یکه توت ، پنجم آبوالخیر ، ششم بر مزید جدید ، هفتم اورته شاخ ، هشتم شاخ مغولان ، نهم خیرآباد ، دهم سوزنچ آباد .

ونهرعبدالله مشتمل بر بیست وشش قریه است: اول پنجهٔ لنگری ، دویم لغمانی ، سوم تیمور سرای ، چهارم چهار کپه ، پنجم کدوخانه ششم چهارباغ گلشن ، هفتم آسیای ریگک ، هشتم جوی حرم ، نهم قریهٔ ساشک ، دهم چیگل ، یازدهم ده ولی ، دوازدهم قریهٔ سیدان ، سیزدهم سیدان ، چهاردهم دهشتان ، پانزدهم سرخ گنبدان ، شانزدهم شنگل آباد ، هفدهم دهرآباد ، هژدهم نخجیرآباد ، نوزدهم هاشم آباد ، بیستم قریهٔ کلاته (۵) ،

---

(۱) ن م : سنگ ا لب

(۲) ن م : نورغمچی

(۳) ن : جند ک

(۴) ن م : کا وق انبق .

(۵) ن : کلبه

بیست ویکم جرجان ، بیست ودویم قریه عجله ، بیست وسوم زعجات (۱)، بیست چهارم زادیان ، بیست وپنجم چهار گنبد مغولان ، بیست وششم وزیرآباد .

نهر بختور (۲) مشتملبرده قریه است: اول قریه شیخ حسن، دویم قارتق، سوم شهاب، چهارم باغ شور، پنجم ده رحیم قلی قارتق (۳) ، ششم سرده ، هفتم دولت آباد هشتم یخدان ، نهم تل غله (۴) ، دهم قرشیگک .

نهر ارغنداب مشتمل بر شانزده قریه است : اول بوکه ، دویم داچی ، سوم شیخ تاشتیمور ، چهارم موسی ترخان ، که مشهورهشترخان ، پنجم صدآباد، ششم قشلاق شهر سبز ، هفتم حیاتان ، هشتم توق بوغه ، نهم خاله بچگان، دهم پیتابه، یازدهم اورس ، دوازدهم فرخ آباد ، سیزدهم سیونچی خواجه ، چهاردهم جوکی مغل ، پانزدهم قچرجی (۵) ، شانزدهم سبحان آباد .

نهر آدینه مسجد مشتمل بر سیزده قریه است : اول قراکیک ، دویم گیچی ، سوم یولبوغه ، چهارم قوشچی ، پنجم قورچی ، ششم باورچی ، هفتم حاجی ملک ، هشتم النچی ، نهم آدینه مسجد، دهم چراغچی ، یازدهم دهمندر ، دوازدهم صندوقچی، سیزدهم مروران .

---

(۱) ن م : زعجاو

(۲) ن م : باغشور

(۳) ن م : قاریق

(۴) ن : غکه

(۵) ن : قمچر

نهر قراچه منقسم بهشت قریه است : اول ایمن علی ، دویم شاه مقیم ، سوم قراچه چهارم رفیع الدین خواجه ، پنجم قریهٔ حاجی علی ، ششم میرشکاران ، هفتم ویرانه ، هشتم میر آباد .

نهر بورلیک منقسم بر پنج قریه است : اول جوی عربان ، دویم سالبورون (۱) ، سوم خواجه روشنایی ، چهارم چرسیك (۲) سرای ، پنجم بورلیک .

نهر قوت مشتمل بر هفده قریه است : اول نوریان ، دویم آق تپه ، سوم قزان تیمور ، چهارم قریه یساوری (۳) پنجم قابت سرای ، ششم ارناغه ، هفتم یلسان ، هشتم شادی یوزی ، نهم جوبه بوزی ، دهم ینگی اریغ ، یازدهم منگلیك ، دوازدهم قوچقارچی ، سیزدهم یوزلوک ، چهاردهم دادرک ، پانزدهم کوشکك ، شانزدهم قبچاق ، هفدهم ایلچی گدای .

نهر شخشارک منقسم بر ده قریه است : اول - شخشارک ، دویم خان آباد ، سوم قشلاق خواجه غایب ، چهارم عاشقان ، پنجم ده دراز ، ششم اخته چی ، هفتم تغلق تپه ، هشتم قریهٔ خطای ، نهم رحمت آباد ، دهم ده آس وبخت شاه .

نهرفیض آباد منقسم برسیزده قریه (۴) است : اول - فیض آباد ، دویم با ندرک ، سوم قشلاق مهتر صفری ، چهارم چهارباغ ، پنجم درویش آباد ، ششم عبدالله آباد ، هفتم سان سیز ، هشتم شیخ آباد ، نهم اله مان آباد ، دهم تنبل آباد ، یازدهم فتح

---

(۱) ن : ساکبودن

(۲) ن : حرمك

(۳) ن : پشاوری .

(۴) ن م : دوازده قریه

آباد ، دوازدهم نصرت آباد ، سیزدهم قرقچی تپه .

نهرعلی آباد (۱) مشتمل برهشت‌قریه است: اول علیا باد، دویم قریهٔ ایناق، سوم شورکنت ، چهارم شیشه خانه ، پنجم کرجک ، ششم نورآباد ، هفتم توره چیباچی ، هشتم قریهٔ سکزی .

نهر دستجرد منقسم برده قریه است : اول حیدر بزوغی، دویم قوشچی ، سوم درویش‌خواجه ، چهارم‌بابا عالم، پنجم‌یکه‌لنگه، ششم صیادان، هفتم نوکار (۲)، هشتم کرمانی ، نهم نقاش ، دهم آهنگران .

نهرچمتال مشتمل برسیزده قریه است: اول مشک (۳) تپه ، دویم با باکوظم، سوم خوش‌کنت، چهارم شاخ فولاد ، پنجم‌قزوین مغول ، ششم قریهٔ اشرف ، هفتم کابل کنتی، هشتم قوس چینی، نهم نهمدانگی، دهم چمتال علیا، یازدهم پشت جوی ، دوازدهم چمتال سفلی ، سیزدهم رباط .

بعد واضح باد آنکه موازی دوبلوک دیگر مانند اراضی هژده نهر نیز ازین دریای مذکور سفید وبهره وراست، یکی ازان بلوک درهٔ جزاست‌ودیگری بلوک آقچه، لیکن قراییکه دربلوک درهٔ جز ازین دریا آبخوره است، همه‌گی سیزده‌قریه است چنانکه هفت ازآنها درطرف آفتاب نشست دریاواقعست وشش دیگر بجانب

---

(۱) ن : علیا باد

(۲) ن م : لوکار

(۳) ن م : موشك

بخشی از بحرالاسرار

در زمینه تاریخ بلخ

از : محمود کتابدار

آفتاب برآمد دریا . اما آن هفت که در جانب آفتاب نشست واقعست اول ده بدرالدین ، د و یـــم ده بلندی (۱) ، سوم ده سیـــدان ، چهـــا ر م بینوا خـــا ن پنجم چها ر با غی ، ششم خا م ر با ط ، هفتم د ه بی بی اما آن شش قریه که در طرف آفتاب برآمد در یاست . اول بو ینی قره، دویم قره حلقوم، سوم ده یکمنی، چها رم د ه ا غلی، پنجم آ قتا ش ، ششم پیکا ند ر ه .

ا ما قراییکه د ر بلوک آ قچه ازین دریا آ ب میخو ر د ، بیست و هفتم قریه ا یست اول ـــ ده عبا س ،دو یم ده ارل ، سوم ده کفشگر ا ن ، چهار م ده صغری ، پنجم چها ر باغ ، ششم برنت ، هفم د ه قاضی ، هشتم حاجی خواجه ، نهم رحیم صیاد ، د هم خم صیاد ، یازدهم شهرک ، دوازدهم قول نبات ، سیزدهم خانقاه ، چهاردهم چنگیز ، پانزدهم ده ساما چوچک، شانزدهم یکه لنکه ، هفدهم قاق دان ، هژدهم پیش اریغ ، نوزدهم نوآباد ، بیستم د هنو، بیست و یکم نوآباد ثانی ، بیست و دوم سکز گور که (۲) بیست و سوم سکز کپه ، بیست و چها ر م مرد یا ن ، بیست و پنجم شهرک (۳) ثا نی ، بیست و ششم سلطان ا ریغی ، بیست و هفتم صیاد ، بعد بر ضمیر منیر سیاحان بوادی عا لی ومتو طنان ولایا ت از بنی آدم مخفی و پو شیده نما ند که چون قلم دوز بان از تحریر وبیان فضایل وخصایل وعمارات و مزارات وسایر مصنوعات ام البلاد بلخ فا رغ گشت ، آ نگا ه عنان عز یمت وا ختیار در شرح بوا قی بلاد بر سبیل اختصار معطوف دا شته ، چنین بیان مینماید . . .

(۱) ن ، م : بی بی .

(۲) ن م : سکـ س تپه

(۳) درن : شیر کث .

بحر الاسرار

تاریخی است بزرگ تألیف محمود کتابدار ابن امیر ولی بلخی است از جانب پدر خود به مخدوم اعظم خواجه عزیزان کاسانی منسوب است. این کتاب را محمود بلخی بنام ندر محمدخان فرزند دین محمدخان پادشاه چارم از سلسلهٔ اشترخانی مصدر کرده و در رکن چارم جلد ششم آن از بلخ مفصل یاد کرده است.

ندرمحمدخان در اواسط قرن یازدهم در بلخ و بخارا سلطنت کرده است. این کتاب را ظاهراً بمدت پنج سال باتمام رسانده است. دوست فاضل ما آقای داکتر واحدی آن وقت که درشوروی داکتری خود را میگرفته است بخش بلخ را از نسخهٔ خطی آن کتاب نقل نموده و در دسترس من گذاشتند که د راین مولفهٔ محمد بومن بلخی تعلیق گونه قرار گیرد، زیرا در وقت چندسال حکومت ندرمحمدخان در بلخ محمود کتابدارش چشمدید و گذارشات و عمارات آن وقت را تفصیل داده است که قابل استفاده میباشد. بعد ازآنکه از بعضی اجزاء افسانه یی کتاب بگذریم، برخی مطالب سودمند دارد که بعصر مؤلف تعلق داشته وابنیه وآثار پابر جای آن روزگار یعنی قرن یازدهم تاریخ بلخ باسی را آینه داری میکند.

چنانچه در مناقب بلخ مسطور است که قریب بهشتاد نهرعظیم چه از رود ده جز وچه از دریای فاخر که عنقریب گذارش خواهد یافت برین ساحت سماجت آگندساری و جاری بوده و ازین مجموع قطره مصروف بخواری و رشحهٔ موصوف بزاری نمیگردیده وبرومندی اشجار این بلده آنکه از درختی چند که بمقتضی آنکه گفته اند: « سایه سروسهی هم ثمر است » جمیع اشجار آن مثمر و برومند است. خصوصا در عهد دولت حضرت خاقانی مدظله العالی (ندرمحمدخان) که دروسط

سورموفور السرور دارالسلام مذکور زیاده‌ازپانزده هزار درخت مثمر ومظلل تازه و ریانست ، خارج بلده را ازین قیاس توان کرد .وجریان آب درین بقعه‌بدین دستور است که غیرازنهراصفاهان که‌در وسط شهرساری است و مدخل آن بایست که اکنون بدروازه آب شهرت دارد و مخرج آن بقرب شمال از جوار دروازه ده شیخ از هشت موضع دیگر آب‌درقلعه می‌درآید که این مجموع را مدخل هست‌اما مخرج نی .بلکه تمامت این میاه درمحلات واسواق و باغات وحیاض وحماما ت مصروف میگردد ومقدار مجموع میاه داخله از مواضع هشتگانه زیاده از نهرمذکور خواهد بود ... القصه از کثرةاشجار واغصان چون‌از فراز باره برساحت بلده نظاره کرده شود تمامت شهر باغی در نظر آید مشتمل‌برانواع اشجار وازهار وازجمله باغات که‌درخلال شهر مهد است وبحضرت خلافت مکانی منسوب یکی باغ خاقانی‌است که‌الان محل‌جلوس ووطن مأنوس‌آنحضرت‌است وطول آن ازشرق بغرب ازقرب مسجد جان کیلدی بی تاحدوددروازۀ جباخان‌جدید وعرض آن ازشمال بجنوب بقدر ساحت واسطه میان درب ده شیخ وجباخان‌مذکور . وآنچه ازعمارات عالیات وقصور سوفور السرور وگلزار ها وسراچها درآن مؤسس گشته عدد آنرامگر رضوان خازن آن داند .

ودیگر باغ حرم سراست که‌اگرچه‌آن‌روضۀ‌جنت‌نشان دست‌نشان‌خوانین‌سالفه‌است. امابا‌هتمام‌حضرت‌خلافتماب‌زیب‌وزینت دیگرگرفته چنانچه توان گفت که پیراستۀ دست خاقانی است ومساحت دوران ساحت قریب بفرسخی خواهد بود . ومحل آن متصل بدروازۀ قدیم‌نو بهار است . ودیگر باغ گل زمین است که‌مهندس ابداع بنزاهت آن‌درعرصۀ ربع مسکون گلکده اختراع نفرموده ... بی بی باجی که از

قدمای پرستاران والدهٔ آنحضرت بود بفرمایش خاقانی آن ریاض جنت اقتباس را ذ ز
موضع ناف زمین که بنا هموار ی و نا مقبولی در آن حوالی بلکه در ربع مسکون موضعی
نبود باقبال آنحضرت اساس نهاد و از سمت شرقی آب در ان آورده عرصهٔ بدان
نااستواری راسحل نزول فیوضات نامتناهی ساخت . وهم از انجا آب موفور بتدبیر طاق
بندی و کوترمه طرازی ازشیب ارک قدیم بگذرانیده شهردرون را که از بدو اساس
تابدان هنگام ازرهگذار آب بی آبروی مانده وبخشک لبی روزگار میگذرانید کامگار
وتازه عذار گردانید . وحوض عریض و عمیق در قرب ارک انجام داده اهالی بلده
را از رنج ابتیاع آب فارغ گردانید . وامروز که تاریخ هجری بهزار و چهل وپنج
رسیده باغ مذکور بموجب وصیت ، مدفن ومشهد حضرت عصمت پناهی و عفت
دستگاهی مهد علیا خان بی بی والدهٔ حضرت خلافت مکانیست وموضع آن نزهتگاه
ناف زمین است که در درب عشق آباد است والیوم موسوم بباغ گل زمین .

اما اثر دعای حضرت خلیل الرحمن در باب فقهای بلدهٔ مسطوره آنست که در
سوالف ازمان این بقعه جنت نشان مشتمل بر چهار صد مدرسه ابادان و محتوی
بر یکهزار و دویست مفتی مصیب و یکصد دبیرستان معتبر بوده اما درین عهد فرخنده عدد
محلات و دور این ساحت مساحت نهاد ازحد احصا و تعداد خارج است. داری نیست که از
صاحب عیاری خالی باشد یا محلتی که از صاحب دعوتی تهی بود و اگر بنظر انصاف
درین مطاف مشاهده رود هر کوی مدرسه ایست و هرخانه مأوای فرزانهٔ واز غرایب
حالات آنکه معلمان علوم حکمی و ریاضی وسایر فلا سفیات را درین بقعه رشدی
چندان نبود، چنانچه بی اختیار درین بلده توطن ننمایند بدین سبب تعلم وتعلیم این
علوم بالکلیه درین ولایت منتفی است وطلبه از بدایت حال تا نهایت کمال بغیر از

علم فقه وتفسیر و حدیث وبعضی از علوم بعاهیدیگر شغل ننمایند ،درعنفوان شباب فقیه و مفسر ومحدث گردند. واز آنچه ازامیرالمومنین علي بن ابی طالب کرم الله وجهه مروی گردید مصدق این مقال.ازان که دانشمندان فلسفه را عالم نتوان گفت واز ین سبب بود که امام ابویوسف گفت از جسربغداد بدان طرف تا اقاصی مشرق نیست کسی فقیه‌ترازا بو مطیع بلخی . ازانکه معدن علم و علماست.و اگر خزاین ودفاین از نقود واجناس خالی گردد بساط روزگار و بسیط معادن از محصول خویش باز ماند.و یحیی بن اکثم گوید... وسید شریف مدینی میگوید که غلبه ترکان بود که چنگیز خان چون عوا صف سخط ایزدی بران بلده فرا رسیده ، رفت،آنچه رفت از قتل وا سرو تخریب وتعذیب چنا نچه مدت مدیدبران حال بماند. امید است که بوسیله وجود فایض‌الجود خلافت مکانی که امام ضحاک از ظهور او خبر داده مندفع گردد وآن خبراینست که امام مزکور گفته که وجد نافی الکتب ان بلخ تصیرفی یدملک الترک وفی روایة تصیرفی یدتورمن الترک فی اسمه وفی اسم ابیه اسما لنبی وله سیادتوهومبارک الاثرفیملا الارض خیراً وهوقبل المهدی رضی الله عنه. یعنی یافتیم سادرکتب سالفه این را که مالک میگردد مملکت بلخ را پادشاهی از ترک که دراسم او وا سم والد اولفظ محمد مندرج است ومرورا سیادتست وآن ملک مبارک اثرا ست پس پرمیسازد زمین را ازخیرو نیکویی وا و پیش از مهدی خواهد بود.راقم این سطورسخطور محمود بن امیر ولي گوید : آن ملک موعود که امام ضحاک از وجود اوخبرداده وسید شیریف مدینی جامع مناقب بلخ در دفع سدغرق وعده مستظهرباو گشته نیست مگرحضرتخلافت رتبت. چه‌والد بزرگوارآن حضرت ازنسل ترک است چنانچه درهمین کتاب مبرهن گشته‌ووالدهٔ

عصمت پناه حضرت ازسادات رضویه اند که الان رضوان جلا لتما ب شان بتو لیت آن بقعه شریفه مشغو لند واسم آنحضرت ندر محمد ا ست ونام نامی والد بیهمال او دین محمد وآثار میراث وخیرات خود اظهر من الشمس وابین من الاس است. امید که ایام حیات بافرجام آنحضرت نیز بعهد امام مهدی رضی الله عنه متواصل گشته بلیهٔ معهو ده وسایر نوا زل بمقتضای رجای سید مذکور وسایر جمهورا زین بلد ۀ طیبه مندفع گرد د . . .

پوشیده نماند که بعد ازشو چهرپیشدادی تاعهد اسلام این بلده خراب وتراب بوده تااسد بن عبدالله القشیری برآن بگذشت واو را بجد بنارسا نید . پس بنای آن براسلام بودواساس آن برتقوی. ومؤید انیف آنکه بیشتری کوی وبرزن آنرا باعراب نسبت د هند .

چنانچه سکه اول ازدروازهٔ نوبهار که الا ن بدروازهٔ خواجه سلطان احمد مشهور است بحرب بن غزوان منسوب داشته گذرحرب گفتندی ومسجد حرب نیز بدومنسوب ومعروف بوده ، بعد ازآن آن کوی را کوی دوک گران گفتندی. ودویم دار مهلب بن راشد بوده در زمان سلطان محمود اورا کوی چکه نویسا ن می گفتند . سیم دارالفرافضه . چهارم دارالغزات پنجم دارشکری . ششم دار مقاتل بن سلیمان که بعدازان اورا کوی نوید گفتندی وهمچنین است دارمقاتل و معمری ودار ابن فاطمه وغیر ذ لک . . .

وایضا برسلاحت گفتار وحسن کردار وصفای مهجه واداى لهجهٔ ایشان جمیع انام متفقند چنانچه دراخبار آمده که فرشتگانی که دراطراف عرش مدام درطوا فند کلام ایشان فارسی است . وازحسن بصری مرویست که کلام اهل جنت فارسی دریست .

ونصر بن کمیل گوید که فارسی دری کلام اهل بلخست و دروجه تسمیهٔ این نوع کلام بدری گفته اند که ملوک سابق درمحاورات خویش سه زبان را بکار میداشته اند. چنانچه پادشاهان بنابر مهابت لغت پهلوی بدان تکلم می نمودهاندو اهل استغاثه بواسطهٔ ضراعت واستکانت زبان سریانی را درمتد اولات ومحاورات خود استعمال می فرموده اند وحجاب وبواب که بر درملوک نشستندی و رعایت مهابت وفروتنی را لازم داشتندی بدین فارسی تکلم نمودندی ازآن جهت کهاین نوع ازکلام خرگاه نشینان تعلق یافته بود بفارسی دری موسوم گردید.

ودیگر از نعم دینوی متعلقه بدین بلده آنست که اگر شدتی روی بدین بلده آرد اگر آن شدت از دشمنی باشد تحصیل بکوه یا بدریا نمایند. واگر عسرتی بود همچنین بکوه های بدخشان یاطخارستان بیرون آیند تاباانواع فواکه واثمار فایز گردند واگر از راه تعفن هوا بود بقصبات وقریجات بار دةالهبوب توطن نمایند. چنانچه حضرت خلافت مکانی درایام تابستان که هوای بلده بواسطهٔ ازدحام انام متعفن ومحرور المزج میگردد به ییلاق شادیان که دراصل به بهار دره معروف است واز شهر تاآنجا چهار فرسخ باشد، شرف نزول ارزانی داشته روزگار بنشاط وانبساط میگذرانند وبر ناظران منصف ومشاهدان بشعور متصف پوشیده نخواهد بود که در فصل مذکور ازبلخ بشادیان رفتن همایون قدر حلاوت دارد که از دوزخ به بهشت شتافتن. اما ادراک این لذت راهوش بایدنهچشم وگوش. وآنحضرت را درآن ساحت فرحت فزای باغیست در کمال نزهت ولطافت مشتمل بر جمیع اثمار واشجار. ونیز آبی از فراز کوه بلند بران محل وبرکنار باغ عمارت عالی قدراز قصور وعلو جاری است.

وقوشخانه و کورنش خانه جات وسایر کار خانه جات . چون نزول و حلول آنحضرت در آن عرصه هنگام ارتفاعات آن طایفه است، سال دهوانی را برایشان بخشیده وبانواع عواطف خسروانه سرا فراز میگردانند. غرض از تحریر این مقال آنکه چون قرب جوار این موضع را ارباب دقایق از مواهب ونعم ایزدی شمرده اند آنحضرت از تضییع آن اجتناب نموده بتمتع از آن مبادرت میفرمایند و بگزارش شکران قیام می نمایند .

ودر بعض کتب تواریخ بنظر در آمده که قبر ها بیل درقفای جبال شادیان بموضع چاه انجیراست . اما آنکه بنای این بقعه را بکیامرث نسبت داده اند گویند: چون کیامرث تاج شاهی بر سر نهاد ودست بضبط مهام طوایف انام کشاد . دراثنای عبور و مرورگذارش بدین ساحت باسماحت افتاد . چون عرصهٔ دید در کمال لطافت و نزاهت . آنگاه خاطر خطیرش بتاسیس بنائی تمایل نموده بطرح انداختن این بلده مبادرت فرمود . در اثنای آنکه این بقعه سمت سرانجام یافته بود . کیامرث را برادری بود موسوم به بلخ ومدتی روی درحجاب اختفا کشیده روزگار بسیاحت میگذرانید نزد کیامرث آمد واز غایت ابتهاج ومسرتی که مشارالیه را از وصول برادر روی نمود آن بلده را موسوم به اسم اوساخت .

و بعض برا نند که اسپریس که حضرت ابراهیم درانجا نزول نموده بود همان میدان گشتاسب است . ودر بعض تواریخ مجللهٔ بلخ در نظردرآمده که آن میدان متصل بوده بشهر از جانب جنوب . اما دیرینه گان این بقعه گویند : آن میدان درقریه ایست که امروز آنرا میدان گویندو آن در صوب شمالی قلعه واقعست. ونیزتلی الان درآن قریه هست که آنرا بگشتاسب منسوب میدارند و در ایام اعیاد ولیالی

متبرکه از اطراف و اکناف جمعی کثیراعم از غنی و فقیر در آن مقام فراهم آمده بگذارش نذورات و مبرات مبادرت می نمایند ....

راقم این سطور گوید بعد از تصفح تواریخ مصنفه چه از عربی وچه از فارسی وتحقیق اسامی قدیمهٔ قصبات وقرا از ارباب دیوان واصحاب دفتر آنچه بوضوح پیوست این بود که قریهٔ بدآن درشش فرسخی بلخ بوده برسمت شمالی . اما امروز که تاریخ هجری بهزار وچهل و چهار رسیده در میان اهالی این بلده چنین شایعست که قبر حضرت ایوب علیه السلام در موضعیست که آنرا چیت گران گویند برسمت شرقی دروازه خواجه سلطان احمد خضرویه بقرب نهر مشتاق ومنارهٔ قدیم . واز حضرت خلافت مکانی استماع دارم که میفرمودند: خدام باقی خواجه قلندر شیخی چنان باز می نمودند که هرگاه والدم وحضرت سید السنه میر کشاه الحسینی « ازمشایخ قرن دهم هجری ازدواحدی » بموضع مذکور میرسیدند از اسب پیاده میشدند وبرسرآن حظیره رسیده بزیارت مقید میگشتند ومکرر هم دراینمقام میگفتند این خاک مدفن ایوب است علیه السلام .ومویداین قول آنکه ازابومطیع قاضی منقول است میگفته اند بقرب منارهٔ بلخ قبرنبی است . . . اما آنکه بنای بلخ رابتبع نسبت دهند بدین وجه است که چون تبع برگشتاسب در جنگ غالب آمد بتخریب جمیع ابنیه وقلاع ممالک عجم فرمان داد وبلخ نیز از آنجمله بود ، وبعداز مدتی بنابر لطافت آب وهوا وسماحت ساحت وفضا تبع هم بتأسیس این بقعه راغب گردید . پس بنابر این تقدیر مراد از بناء تعمیر پس از تخریب وتغییر باشد نه اساس اولی.

اماوجه آنکه تأسیس این بقعه رابه باسی ملکه از قوم عاد نسبت دهند و گویند بلخ دراصل بخ بوده آنست که در تاریخ بهجه مسطوراست که درآن اوان که

ضحاک تازی از قبل شداد به حکومت ممالک عجم فایز گردید. بامی نام عورتی را که باا وقرابت قریبه داشت ودرتنظیم مناظم ملکی بغایت کافیه بود ، همراه سه برادرش که از ویسال خورد بودند بحکومت کابلستان وسایر بلاد آنحدود نامزد فرمود و آن ملکه عندالوصول بولایت مذکور نخست به بنای موضع بامیان شروع نموده بعدازاتمام قلاع وبقاع ولایت مذکوره را موسوم باسم خویش گردانید .

چون برخی از سنین وشهور بران بگذشت ، دیگر با رہ تأسیس ابنیهٔ عالیه شغل نموده آنرا باسم ضحاک تسمیه فرمود ، چنانچه امروزآن د ومقام بضحاک و بامیان معروف است .بالجمله دراثنای آنکه ملکه مسطوره رایت تکبر وتسخیر بر افراخته توسن تسلط واستیلا بهرجانب می تاخت گذارش بر فراز بهار دره که الیوم بشادیان معروف است افتاد . چون جبل مذکور مستولیست برعرصه بلخ آن ساحت با سماحت درصورت ارجمند بنظر ملکه در آمد . ازوالی واهالی آن حوالی باز پرسید .یکی از ملازمانش که از حقایق حالات آن بساط انبساط آیات اطلاع ووقوف تمام داشت بعرض رسانید که این عرصه رانام شیر خانه است اما از مراسم حصانت از قلاع وبقاع عاطل وعاریست وچهار برادر که نام یکی شیر ودیگری ماروسیم وچهارم گاو ومرغ نام است بشرکت درین مملکت پادشا هند واحکامشان براحشام و متمکنان بیشجا ت ا وجا ر یست ، چون ملکه از حقیقت حال مطلع گردید با ملوك اربعه طرح محبت و مودت درانداخته جهت افنا وا عدا م

همگنان رایت تذویر وتدبیر را برافراخت تابوساطت همزوسعایت معامله اخوانرا بجایی رسانید که باهم بمخالفت ومخاصمت برخاسته کمر استیصال یکدیگر برمیان جان بستند ودرفرصت قلیل بسعی جمیل آن بی بدیل سه برادر رخت حیات ازآن ساحت فرخنده سمات برداشته رایت نهضت بصوب آخرت برافراشتند ، تامملکت بریکی قرار گرفت . نایرهٔ فتنه وآشوب روزی چندانطفا پذیرفت آنگاه ملکه بحکم «ان کیدکن عظیم» دیگرباره ازدرتذویر درآمده بلطائف الحیل خاطرازدغدغهٔ آن بی تدبیر نیز پرداخته اند . چون عرصهٔ مسطوره درتحت تصرف ملکه درآمد خواست تا قلعهٔ درآن بناء فرموده ومعاملان و محافظان درآن گذاشته داخل مملکت محروسه گرداند . برادران وارکان دولت اوبنا بررسمی که دران اوان شایع بود بعرض رسانیدند که چون این ملک بارهاق دماء وکوشش وکشش فرادست آمده وهرآینه صواب آنست که هم بخون بزرگی به بنای آن مبادرت نموده شود . لاجرم ملکه بهآنصوب همگنان برمادیان سریع السیرسوار گردیده وانگشت خنصر خویش رابقاطعی مجروح ساخته ازسمت غربی بحرکت دوری قلعه نهضت نمود وخون همچنان بطریق تقاطر ازانگشت ملکه میرفت ، چون دایره حرکه بنقطهٔ اولی رسید . ازآنجا که سلسله حیاتش منتهی گشته بود ملکه ازاسپ بگردید و گردنش بشکشت و برادر بزرگ که غایلهای سترک ازخواهر درخاطر داشت ازوقوع آن واقعه سرورمند گردیده برزبان آورد که بخ یعنی خوش وپسندیده بالجمله سور کشورمذکور را برنهجی که ملکه پیموده بود موسوم بستم مند گردانیدند وباب شرقی را بهنگام برادران درکشتن ملکه برادران درآن مقام داشتند وبعد ازاطلاع لفظ بخ ازهمگنان درسمت عزوقوع یافته بود به بخی تسمیه فرمودند وامروز درب مستمند بدروازهٔ اسلام

معروف است وباب بخی بدروازهٔ عکاشه مشهور. بهمه حال چون بلدهٔ طیبه بدین طریقه درحوزهٔ تصرف برادران ملکه درآمده ازآنجا که مزاج شاهی و طبع پادشاهی بهیچ وجه نشاء شرکت وشایبهٔ مساهمت برنیابد. اخوان باهم بمباینت بر وسعادات برخاسته هریک برسمتی ازقلعه وبابی از ابواب مستولی گشته بملکی که در آن صوب بود التجا بردند وآن درب را باسم همان مملکت موسوم ساختند. چنانچه ملکی که بوالی هند پناه برده بود دروازهٔ سمت خویش را به باب الهند تسمیه فرمود وآنکه به حاکم مرو ملتجی شده بود بنابرآنکه درآن اوان مرو به یهودیه معروف بود درب حدود خودرا یهودیه ملقب گردانید. همچنین باب شرقی و شمالی نیز بنابرسبب مذکوربه باب الچین وباب الترک مسمی شدند. عاقبت کاربه کارزارومعامله بمقاتله انجامیده دراندک فرصت بموجب آنکه گفته اند، بیت:

ستیزه بجایی رساند سخن — که ویران شود خاکدان کهن

همگنان مستاصل گشته مملکت بعمالقه منتقل گردید وپادشاهیت گشتاسب درین بلده درآن اوان بود که دایره دورآنجمع نیز بنهایت رسیده لهوذ اسب که امام صابیان بود ومعاصر عزیز پیغمبر بود علیه السلام والی ولایت شد و در مدت قلیله او نیز دست از دامن حیات بازداشته جای خویش با تراک گذاشت. این طایفه نیز از الحدود منقرض گشته زمام حکومت این مملکت بکف اختیار هرمز بن انوشیروان رسید و هرمز جبویه را که از اعاظم امرای او بود بحکومت ولایت مسطور نامزد گردانیده از حدود فاریاب تا نواحی فروان و کابل باقطاع او مقرر داشت. دراثنای این حالات یکی ازاولاد ملوك اربعهٔ سابقه که حاکم بامیان بود تیغ انتقام ازنیام برکشیده عزیمت بلخ را تصمیم نمود و رسل و رسایل نزد والی

هند متوالی و متواتر ساخت گردانیده پیغام داد که اگر ملك درین داعیه طریقه امداد واسعاد مرعی داردو بعداز تخسیر و تخلیص این بلده در آن مکان بجهت ملك بنائی چون سبز بهار بامیان اساس نهاده آید. بالجمله والی هندبه بذل ملتمس اومبادرت نموده لشکر موفور بکومك او ارسال داشت.

آنگاه والی با مهان بشوکت وابهت تمام پای در رکاب اهتمام نهاده توسن سریع کامرا بصوب دارالاسلام بلخ در حرکت آورد. چون خبر قرب وصول ملك مذکور بر پیشگاه شعور جبویه پرتو حضور انداخت مراسم انتباه را وجه همت ساخته در ساعت مسرعی بدرگاه شاه هرمز ارسال داشته از حقیقت حال اعلام فرمود و هرمز بعد از استخاره و استشاره بهرام چوبینه را که در سلك ملازمانش انتظام داشت باشاره اهل نجوم جهت امداد واسعاد جبویه تعیین فرمود. چون اخبار توسل جبویه و توجه چوبینه بسمع ملك بامیان رسید اونیز دیگر بار به ملك هند متوسل گشته بداستد عای امداد جدید مبادرت نمود وملك مذکور مجددا طریق اسعاد مرعی داشته کابل شاهرا که ازعظماء امراء اوبود بکومك فرستاد. چون بهرام چوبینه بمزرعهٔ ازمزارع نهر غنداب بلخ رسید که آن موضع بچوبین آباد بعد ازآن موسوم گردید. جبویه ازقلعه بیرون شتافته بهرام را دریافت ونزولات و علیقات فراوان بملازمان بهرام تحویل نمود و دران اوان ملك بامیان باکابل شاه در سمت شرقی قلعه بهم پیوسته د رقریه جوار که امروز بده سوار معروف است نزول نموده بودند و از قلعه تا قریه مذکور قرب یك فرسخ خواهد بود.

بالجمله چون کار از نیرنگ و تدبیر گذشته بود مهم بجنگ ودار و گیر قرار یافت ود رحوالی قریهٔ خیابان که برسمت شمالی شهر بود تلاقی فریقین بوقوع

پیوسته کابل شاه بر دست بهرام بقتل آمد وملک بامیان طریق انهزام پیش گرفته بجانب بقلان بدر رفت ودر بعضی مواضع حصینه متحصن گشته دیگر باره عریضه بملک هند ارسال داشته بضراعت واستکانت بمام مستدعی امداد گردید. چون نامه بوالی هند رسید، ازآنجاکه حقوق والی تامیان درذمه او بسیار بود بذاته بی درنگ آهنگ بلخ نموده باسپاه گران سنگ درحدود ارهنگ بملک بامیان پیوست چون مغازه درما که امروز بحودان مشهور است معسکر همگنان گردید امراء لشکر وامناء کشور بعرض ملک هند رسانیدند که معامله مقاتله را دوجهتست. اگر کار برسرا د اولیا دولت گردد ملک بامیان بمملکت موروثی فایز آمده بود والا که اگر مهم نه بروجه مرام سرانجام پذیرد ملک داند که درضمن آن حادثه چه ناپسندیها خیمه بصحرای ظهور زند. بالجمله صواب آنست که درین باب باآهستگی شروع نموده شود، وهرساله خلل درمبانی معموری این بلده انداخته آید تا دراندک فرصت ساحتی بدین سماحت سمت قاعاً صفصفا پذیرد. چون آن کلام درمراسم تدبیر مرتبت پذیرش واقبال داشت ملک هند بقول آن مبادرت نمود. آنگاه ازمغازه درما ارتحال نموده به سوی جوی ساره که امروز بدریای آق مشهور است نهضت فرمود وبعد الوصول بندی را که کیکاوس برنهر مذکور بسته آب بجوی فاخر آورده بود وتمامت خلم وبیشتری حدود شمالی بلخ وشبرغان واندخود ونواحی زم وآمویه وجمیع جهات بیابان بستک که الیوم بچول زرد ک اشتهار داردو بیشتر مرونیز بدان جوی آبادان بود خراب ساخت تااین مواضع بالکلیه سراب وبی آب گردید وبدین سبب اختلال تمام درمبانی احوال اهالی بلدهٔ طیبه راه یافت وهمچنین آن جوی که بفاخرموسوم بود ازآن ایام تا

هنگام ارتفاع رایت دولت حضرت خلافت رتبت که تخمینا هزارسال و کسری بوده باشد سمت اندراس وانطماس پذیرفته سراب وضراب میبود تادرین ولا که تاریخ هجری بهزاروچهل وسه رسیده بود و مدارج جمعیت وامنیت از معارج اعتلا گذشته همت ذی نهمت خاقانی که موسس مبانی کمال ومهندس کارگاه اقبال است پرتو اهتمام برساحت تجدید وتعمیر آن بند ارجمند انداخته مراسم سرانجام آنرا خاطر والا ساخت اماازآنجا که موضع بند را تغییر داده از فرازگاه دریا بقرب آق سرای باتحاد سربند مبادرت نمودند آن مهم درهمان سمت اتمام نیافت چنانچه بعض از سنه آینده را نیز صرف سرانجام آن بایستی نمودلیکن دربدایت سال مستقبل بعض مصالح ملکی مانع آمده انصرام آن مرام درعقیده تعویق افتاده باآنهم تمامت باغ حبش و نواحی سه تله معمور وآبدان گردید رجاءواثق است که آن مرام جلیل که متضمن چند ین خیر جمیل است عن قریب باهتمام خدام عالیمقام خاقان گردون غلام عزانجام وشرف انصرام پذیرد چنانچه بیشتری آثار سلف صالح بمیامن اقبال خسرو بیهمال سمت احیا پذیرفته باتمام واکمال رسیده آمده بلکه بسا صحاری وبراری مفازات و بادیجات که بدقایق نظرات و ملاحظات که ذهن صافی وطبیعت کافی ابداع واختراع یافت تا بادراک حقایق معاملات ورسیدن بچگونگی حالات مآثر معاملان سالفه ومتکافیان سابقه چه رسد. رجعنا الی اصل المقال. بالجمله چون ملک هندبند مذکور وسد مسطور را خراب گردانیده رایت معاودت برافراخت اهالی بلخ ازمراسم عناد وبیداد چوبینه بفریاد آمده استغاثه بخاقان چین میبردند واونیزک ترخان را که ازاعاظم امرای اوبود بصوب بلخ ارسال داشت. وامیرمزبور بعد از ستیزوآویز موفور مملکت بلخ رامسخر گردانیده برتخت

سلطنت قرار گرفت تا رایت دولت اسلام ارتفاع یافت. چنانچه احنف بن قیس در ایام خلافت امیر المومنین عمر بن الخطاب بخراسان آمده تا حوالی مرو رود بر دست او مفتوح گردید . بعد از آن حبیب بن قرة الیربوعی بخراسان آمده بعض حدود بلخ را در تحت تصرف درآورد . وچون او معزول گردید در ایام خلافت خلیفه سیوم امیر المومنین عثمان ، سعید بن العاص امیر خراسان شد و بعد از وعبدالله بن عامر والی گردید ودر ایام حکومت او ماورا النهر وخوارزم ضمیمه ممالك محروسه گشت وبعد از وحکم بن عمر والغفاری والی خراسان گردید . چون او درمرو وفات یافت زمام حکومت خراسان بکف کفایت مرام جنید بن عبدالله تفویض یافت . آنگاه بعبید الله زیاد وپس از وبسعید بن عثمان عفان رضی الله عنهما و همچنین به پسر ربیعه و ازو بعبدالرحمن بن زیاد واز وبسلم بن زیاد واز وبمهلب بن ابی صفره وامیه بن خالد ویزید بن مهلب وازو بقتیبه بن مسلم الباهلی . چون حکومت خراسان به قتیبه قرار یافت استیصال نیزک ترخان را که در شواهق جبال بدخشان میبود ودر هرچند گاه نیران فتنه وآشوب را اشتعال داده آتش بیداد در خرمن اعمار سکان ومتوطنان قرا وقصبات بلده بلخ می زد پیش نهاد خاطر عاطر گردانید . بعد از آن چون خبر توجه قتیبه به نیزک رسید از راه بهارده عازم مقاتله گردیده بدامنه البرز کوه روان شد ودر آن هنگام قتیبه درموضع تیموریان که الیوم آن مقام را چمتال میگویند نزول نموده بود . بالجمله چون آتش کار زار بلند گردید و لشکر ها با هم برآمدند قتیبه توسن شجاعت ازجای برانگیخته بحمله اول سلك جمعیت سپاه نیزک را از هم گسیخته سلسله اقبال شان را برهم زد . چون نیزک آثار ادبار برو جنات معاملات خود مشاهده نمود عنان از طریق قرار بر تافته بصوب فرار معطوف گردانید وهمچنان

منهزم خود را بقلعهٔ فراز دژ که بر بالای تنگنای البرز کوه واقع است رسانید و قتیبه بی توقف از قفای مشارالیه شتافته کنار رود را معسکر همایون ساختند. روز دیگر اسب در آب انداخته بتسخیر قلعه فایز گردید ونیزک در آن ستیز وآویز بردست یکی از اهالی اسلام گرفتار شد معروض تیغ یاسا گشت وآن مملکت بالکلیه در حوزهٔ ملت بیضا درآمده اثار شرک بکمال وتمام منتفی شد. و بعضی ارباب تاریخ برآنند که نیزک سه دفعه بردست مسلمان شد وباز طریق ارتداد سپرد تا دفعهٔ چهارم درقلعهٔ اشکمش بدخشان اسیر پنجهٔ تقدیر گردیده بقتل رسید. بعدازان مملکت بلخ ازتصرف بنی امیه بیرون آمده بعباسیان تعلق یافت وهم درایام خلفای بنی العباس بطاهر یان مقرر گشت وازآن طایفه به صفاریان منتقل گردید وازایشان بسامانیان که از نژاد بهرام چوبینه بودند بازماند وآخرازآنها نیز برگذشته بغزنویان که ازممالیک همگنان بودند تعلق یافت. چون دایرهٔ دورآن طایفه نیز بنهایت رسید سلجوقیان پای برمسند سلطنت نهادند وتمامت عراق وخراسان وماوراء النهررا درحیطهٔ تصرف آوردند. چون روزگار بااین طایفه نیز به پیکار در آمد، تاب مقاومت نیاورده روی بمملکت عدم نهادند.

آنگاه ممالیک سلجوقیان که بخوارزم شاهیان معروفند پای بر بساط پادشاهی نهاده قبهٔ بارگاه باوج مهروماه رسانیدند تارایت آفتاب چنگیز خانی ازمطلع مغولستان

طلوع نموده سایه داران خوارزمشاهی راچون پرتو مهراز آسمان برزمین انداخت بل-
که چون سایه پایمال حوادث ساخت . از آنجا که همگی همت وجوامع نهمت
جهان خدیو مصروف تعمیر بلاد وترفیه عباد بود با وجود بیگانه کیشی آن نیک
اندیشی دربارگاه ایزدی درجت قبول یافته مآثر آن بروزگار اولاد واحفاد آن
خاقان جهانگیرعاید گردید . چنانچه از بدایت اعلای اعلام ظفرفرجام خدیو اعظم
که امروز چهار صدسال زیادتست مراسم شهریاری وقوانین کامگاری درین خاندان
ممهداست وبیشتری ممالیک درحوزهٔ تصرف احفاد خاقا فی ثابت. امید که خالق
ظلمت ونور تاهنگام یوم النشور کاخ سلطنت موفور السروراین خاندان را برهمین
دستور از خلل فتور وذلل شرور دورو مهجور داراد بالنبی وآله الامجاد . رجعناالی
اصل المقال .

بعضی از ارباب تاریخ وجه تسمیهٔ این بلده به بلخ بامی آنست که چون
گشتاسب به موجب امر چنانچه مرقت ذکریافت به بنای بلدهٔ طیبه مبادرت نمود .
دراثنای آنکه سمت اتمام پذیرد خلل فاحش درمبانی آن پدید آمده فروافتاد. بدین
سبب گشتاسب محزون گشته درمهم قبول آن خدمت گمان مندگردید . چون ایوب
علیه السلام ازملالات خبر یافت عنان التفات بجانب او تافته فرمود ازآنجا که این
مهم درغایت عظم است بهی آنکه خون بعضی اولاد سلک با آب وگل
ممزوج گردد این امر با تمام نرسد چون ملک سر در ربقهٔ اطاعت

وانقیاد داشت بامی نام مخافه که درقباب عصمتش بود حاضر ساخته بامتصواب ایوب علیه السلام یکی از عروق کعب اورا بفر سود تا فصد نمودند وبر اسبی سوار ساخته بطریق حرکه دوری بر همان موضع که بنای سور خواستندی نها د طواف فرمو دند چون پیمایش دایرهٔ سور بمحاذی قهندز رسید آن عفیفه بیفتاد وسلسلهٔ حیاتش منتهی گردید. امام ابو القاسم گوید درهمان موضع که بامی درآن افتاده بود بهیچ وجه تعمیر پذیر نگردید ، باآنکه اسد بن عبدالله وعلی بن عیسی بن ماهان که والیان آن بلده بودند وقریهٔ علیاباد بعلی عیسی منسوبست دراتمام آن موضع مساعی مجهوده بتقدیم رسانیدند ، بدین وسیله بلخ رابلخ بامی گویند .

و بعضی گویند: بخ نام ملکی بوده وبامی نام حرم او. بواسطهٔ غلبهٔ استعمال به بلخ بامی قرار یافته . ودر بعض تواریخ مسطور است که بلخ دراصل برخ بوده و معنی آن حصه ونصیب است وبامی منسوب است بسوی بام . وبام فرازگاه ومکان مرتفع راگویند .چنانچه هنگام اعتلا وظهور صبح را بامداد نامند .پس معنی آن باشد که این بلده حصه ونصیبیست مرتفع و بلند از جمیع حصص ونصیبهای ممالک . و پوشیده نماند که شیر خانه ومعشوقه ومبارکه ومدینة الغزات ومرجی آباد ازاسامی بلخست. امامرجی آباد بواسطهٔ آنکه چون امام ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیه حکم کرد باآنکه مرتکب گناه کبیره من حیث الارتکاب ازایمان بیرون نمی آید . معتزله که دراین اعتقاد مخالف بودند . امام را درین مسئله بمرجی که معنی آن امید وارباشد ملقب گردانیدند . چون اهالی بلخ درآوان تحصیل علوم بدرس امام مسطور شتافته روی توجه از صحبت علمای دیگر میتافتند. اهل مذاهب مردم بلخ را منسوب بآنحضرت داشته بلخ را مرجی آباد میگفتند. چون دیگراسامی درتواریخ مثبوت نبود

شروع بدان نرفت . والله اعلم بالصواب .

واز مواضع مشهوره آن بلده مسجد عبدالعزیز مقبریست وچنین گویند که درآن مسجد مقبره نبی است . ومنقول است که متوکل بن حمران که ازجملهٔ اعاظم ثقات آن بلده است درآن مسجد نشستی و گفتی من تبرک بجوار نبی میجو یم که در ین مسجد مدفون است .

وآنچه راقم ازاهالی بقاع وقرای مملکت مسطوره تحقیق وتفحص نموده آنست که مسجد مقبری همان مسجد است که درخارج قریهٔ کلر که ازقرای شمالی بلدهٔ بلخست ومبنا ری نیز بردرمسجد واقعست وآن مقبره که درآنست بمقبرهٔ صالح پیغمبر اشتهاردارد . وسرآن مرقد بجانب قبله است . واز بعض ارباب دفاتر استماع افتاده که بروقان که بعدازتخریب حصارنخستین بلخ مجمی انام درآن بوده ، ونیز فرعون رابدان مقام نسبت میدهند .

همان قریه ایست که مسجد مذکوردرآن نزدیکی است . اگرچه ازآثار کثیرهٔ آن موضع مثل مزارات ومساجد وخوالق ورباطات وحصون بوضوح می پیوندند که درسوالف ایام درآن مقام غلبه وازدحام تمام بوده چنانچه سبق ذکریافت که منازل سلطان العلماء والد مولانای رومی قدس سرهما درآن عرصه بوده . اما اصح آنست که بروقان ولایت خلم است یاقریب به آن ، چنانچه درالسنه وافواه دایرو شایع است که فرعون از خلم است وهامان از بخت آباد . پوشیده نماند که بودن فرعون وهامان ازنواحی بلخ قولیست درغایت ضعف و نهایت خلل . جهت آنکه محققین ارباب اخبار مثل امام شعبی وابن مقنع وغیرهما گویند : وهما تولد بمصر وعاشا فیها وماتافیها . یعنی فرعون وهامان متولد شدند درمصر و زندگانی کردند

درمصر ووفات یافتند همدر مصر. پس بودن این دو از بلخ مبتنی بر قول ضعیف بل که باطل باشد وبرتقدیر تسلیم اگراز مکی بودن ابو جهل وعتبه وشیبه منقصتی به بیت الحرام عاید میگردد گوبلخ بواسطهٔ انتساب همگنان معیوب باش. اما آنکه گویند دجال ازنواحی بلخ بیرون آید برتقدیر تسلیم مقرراست که مامن بلده الاوقد ته خلو ها الاالمکه والمدینةوماشاءالله یعنی نیست شهری که داخل نشود دجال درآن شهر مگرمکهٔ مبارکه ومدینهٔ متبرکه وآن مواضع که خدا خواسته باشد محافظت آنها رابا آنکه سمت گذارش یافت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای تعالی بلدهٔ طرابلس وبلخ را از آفات آخرالزمان درکنف رأفت ورحمت خویش محفوظ میدارد. وآنچه مرویست که لیس لهم وفا. یعنی اهل بلخ را وفانیست. امام ابوالقاسم گوید که: فهذا بلیة عمت. یعنی بی وفایی بلاییست عام. کدام بلده که بدین بلیه مبتلا نیست،بهمه حال ازطعن طاعنان خلاصی صورت نبندد. فقد قیل ان الاله ذوولد وقد قیل ان النبی قد کهنا. ونیزاز مواضع مشهوره درایام جهالت ومنسیه بهنگام ارتفاع رایت اسلام موضع نوبهار است. امام ابوالقاسم گوید که بانی آن یکی از اجداد آل برمک بوده موسوم به نوبهار که بفرمان یکی از ملوک عجم بتأسیس وبنای آن مبادرت نمود. و برخی گویند چون اتمام آن مرام در ایام بهار بوده وبآن اسم موسوم گشته دایرهٔ دور وارتفاع آن صددرصد بوده ودراصل معبد مجوس وکعبهٔ عجم بوده. ابن شوذب که ازاکابر تابعین است گفته که مرابلهس را درخراسان خانه ایست موسوم به نوبهار که حج میکنند درسالی یکبار. آورده اند که شخصی بسلم بن سالم گفت که

درحرم عابدیست ازطخارستان بلخ. سالم گفت: قسم بخدا که آن عابد ازمشرکانست ودرآن سخن مبالغه نموده وگوینده نیز ثبات ورزیده دراثبات مدعای خویش کوشید تا کاربجایی رسید که سلم گفت ازان زاهد سوال نمای که کدام ازبیت الحرام ونوبهار اقدمند. از روی بناء پس سوال نموده گوینده: زاهد گفت بنا کرده شده است نوبهار را به پانصد سال پیشتر ازمکه. چون این سخن بسلم بن سالم رسید گفت نگفتم که او کافر است. امام ابوالقاسم گوید که: وهذالایوجب الکفر. یعنی این سخن موجب کفر نیست. ازآنکه تقدیم بنا مستلزم عظم حرمت وتا خیر مستدعی عدم عزت نیست. مگر گفته شود که قاعدهٔ آن اوان آن باشد که تأخر بنارا موجب عدم کرامت وشرافت میدانسته باشند. وهم ابن شوذب گوید که اهل هندو سندو تمامت عجم دروقت مقرر بطواف آن مبادرت مینموده‌اند. ودرغرایب الموجودات مسطور است که ارتفاع آن بنا چنان بوده که یکبار علمی ازاعلام آنرا باد ربوده هم درآنروز درترمذ یافتند. ودرترجمهٔ مسالك ممالك مرقوم است که منوچهر دربلخ خانهٔ ساخت که آنرا نوبهار میخواندند وآن ازجملهٔ اعاظم صنمکده های آن عهد واوان بود. بنیاد آنرا صد درصد نهاده بودند وارتفاعش ازصدگز زیاده بوده است وتمامت آنخانه را درحریرو دیبا گرفته بودند وشدها جواهرنفیسه دران آویخته بودند. اهل فرس وترك هرسه قبیله اورا معظم داشتندی ودرآنجا حج کردندی وهدایا ونذورات بدان موضع آوردندی. چنانچه فردوسی درین بیت اشارت بان معنی نموده است، بیت:

به بلخ گزین شد بدان نوبهار که یزدان پرستان دران روزگار
سران جای را داشتندی چنان که مرمکه را این زمان تازیان

وبلخ تختگاه لهراسب بوده است ولهراسب وی درعهد کیخسرو بود.

واورا ملوک هند وروم مطاوع شدند. از دیار مردم بسیار آورد تا در ین ساحت حصاری بنا نهادند واورا قلعهٔ هندوان نام کرد وامروز آن حصار بشهر درون معروف است. وهم درکتاب مذکور مسطور است که قلعهٔ بلخ دراصل در هاموني واقع شده که از آنجا تا کوه چهار فرسخ بوده ونوبهار مذکور بر سمت جنوبی متصل بشهر بوده چنانچه درب جنوب مسطور را دروازهٔ نوبهار می گفته اندوامروز دروازهٔ خواجه سلطان احمدخضرویه میگویند. وهم درآن کتاب سمت ارتسام پذیرفته که رود ها بس که حالا باحمد مشتاق معروف است از میان شهر می گذشته. گویند که چون فضل بن یحیی برمکی درزمان هارون الرشید بحکومت بلخ وماوراء النهر فایز گردید بعد ازنزول به بلخ اعیان واشراف بلده راطلب نموده گفت جدمن که از جباخان بوده باین مشهوراست که نوبهار را اوبنا نهاده و امروزمرا از آن نسبت عارمی آید پس مرا بعملی دلالت فرمایید که رافع ودافع آن انتساب باشد. ائمه ومشایخ اتفاق نمودند که مصلحت آنست که درمیان شهرنهری آ ورده شود تا سبب مزید رفعت ونیکنامی گردد.

فضل بصواب دید همگنان نهر ها بس راازصوب جنوبی بشهر درآورد. واز شداد بن فضل الحافظ رحمة الله علیه منقول است که گفت من درهمان ولا پیغمبرعلیه الصلوة والسلام رادرواقعه دیدم که دردست مبارک اومکتوبی بود. گفتم چه شود اگربمن لطف نمایی تبسم نمود وآن نوشته رابمن داد. دراول ا وبسمله مکتوب بود وپس از ان بی واسطه نام فضل بن یحیی برمکی. چون خواب رامعروض اشراف واعیان داشتم جمله اتفاق نمودند که این عنایت بواسطهٔ آنست که اوآب بشهراندرآورد وضعفاو مساکین بدان سبب آسایش یافتند. ابن شوذب گوید که عظم کار نوبهاردرسوالف

روزگار بجایی رسیده بود که جمعی از ارباب غنا که بدست اقتدار سر پنجهٔ استظهار قارون را بر تافتندی قطع علایق نموده در آن خانه اختیار سکونت کردندی وطواف وزیارت آنرا از اعاظم مثوبات دانسته بدستور طایفان حریم حرم پیرامن آن برامدندی. در اثنای آن احوال سمر که از بعثیان عبدالله بن زبیر بود بحکومت خراسان فایزگردیده پرتو نزول بدان مملکت انداخت. چون ببلخ رسید واز معاملهٔ عزت نوبهار وسکونت ارباب ریاضات ومجاهدات دران خبردارگردید. پرسید که مؤدت ومعونت ساکنان آن براهمه ورهابین وازارباب تفرید وتجرید برکیست.

گفتند براهل ذمه که درین بلده اند. گفت ارباب ذمه را درزیرا ین بار گران گذاشتن ازمروت نیست. آنگاه سوار گشته بنو بهار آمد وذمهٔ اهل ذمه را از دغدغهٔ بآب انفاس متوطنان آن مقام بازپرداخت. چنانچه چهارصد بر همن ورهبانرا بقتل آورده آیینهٔ خاطر اهل اسلام را ازغبارتحمل وشکیبایی آن پاک وصافی گردانید. مقاتل بن حیان ازرسول صلی الله علیه وسلم حدیث طویل درباب نوبهار روایت کرده که بعضی ازآن اینست که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که بعد ازین نزول میکند رجلی ازبنی العباس بلدهٔ بلخ راپس میدراید صنمکدهٔ نوبها را وچون خبرمی یابد ازسوالف تعمیر و تزیین آنجا نه شقاوت برانمی دارد او را که خزاین وکنوز صرف نموده دیگر بار مراسم سابقه را ازعبادت اصنام وپرستش نجوم و سایر ملاهی ومناهی را درآن دایر میگرداند تامی دیده باشد حسن ولطافت آنرا وای بروی عذاب بروی که به چنین عملی اقدام خواهدنمود. و برارباب ذکاو فطنت واصحاب بصرو بصیرت مخفی و مستور نماند که چون درسال هزارو چهل وچهار که سنه تالیفست حضرت خلافت شعار وعدالت دثار نورحدقه کامکاری و نور حدیقه شهریاری فروغ جبهه عظمت

و جلال، چراغ انجمن فضایل وافضال بانی مبانی امن وامان ندر محمد خان لازال

ظلال عاطفته ممد ودانظر نضارت ناک برمنا ظر عالم خاک انداخته خواست تا

بدستیاری معمارهمت والا رتبتش که مدام مصروف تعمیر بلاد وترفیه عباد است در

خارج درب نو بهاربر فرازتلی که درعرف این زمان توب رستم گویند، بنایی که زینت

ربای انجمن بدیع مسکون تواند بودا ساس نهاده آید. بنده که درآن آوان به پیدا

ساختن موضع نو بهار شعف تمام داشتم و رقم اهتمام آن شغل بر صحیفه خاطر

مینگاشتم بعد از تصفح کتب تاریخ وملاحظه اخبار وآثار و مشاهده شعار وجوار

موضع مذکور بنا بر ظهور امور کثیره ازمیت مقلوبة الوجه عن سمت القبله اصنام

واستد ارهٔ بنا که مقرر معابد سوالف کفار است وقول مولانا معین الدین اسفزاری

که هنوز آثار آن معبد اشرار درخارج درب نوبهار ظاهروهویداست وحکام و ولات آن

حدود بگمان گنج هنوز در شکنج رنجند به نوبهار بودن آن موضع یقین کرده، روزی

که حضرت خلافت رتبت درآن مقام شرف حضور ارزانی داشته به نیت تعمیر به

تخریب آن اهتمام تمام مینمود حدیث مسطوررا باستکانت وضراعت موفور معروض

ایستادگان انجمن والا گردانیدم لیکن نه بروجهی که ایقان این کمینه برپیشگاه

شعور آنحضرت پرتو ظهورانداز د. امااز آنجا که ذهن سلیم وطبیعت مستقیم حضرت

خاقانی دراد راک دقایق بغایت النهایات متعرجست و مرآت خاطر خطیر وضمیر

منیر عکس پذیرالقاآت الهام مصیر بمجرد استماع آن خبر خیر اثر متفطن گشته دست

ابرام از دامن مرانجام آن مرام باز داشتند. چون وفور اهتمام خاطر دریا مقاطر را با

تمام آن مهم خطیر میدانستم به تبیین معنی حدیث مذکور برسبیل تاویل شروع

نموده مضمون بلاغت مشحون بنوعی سمت تحریر یافت که غبار بنا طرازی بل که

آثار نوبهاریت از ساحت آن عرصه مصروف گردید. اما از آنجا که مزاج باابتهاج شاهی بنا بر شمول نشاة آگاهی معمای عدم را باسم وجوه می شگافت و برانگشت دقیقه شناس بسر پنجه اسرار غوامض می تافت . از معارج ایقان متنزل نموده از نقل احتمال ملالت نمودن گرفت . چون ازمعاملهٔ رفع احتمال زبان خوش آمد لال بود وسخن نیز روی بانصاف داشت لب تمکین بآفرین کشاده بررای صواب استحسان نمودم.

اماعمارتی که برسمت شرقی مایل بجنوبی موضع مذکوراست ودرالسنه اهالی بلدهٔ مزبوره مشهوراست بتخت رستم از آنچه ازتحریرثقات ارباب آثار بوضوح می پیوندد وهمانا اینست که مقبرهٔ لهراسب باشد والد گشتاسب بوده. وایضاً بنده درآن ولا که درهند بودم ازمیرزا صالح مؤرخ شنودم که میگفت لهراسب دربلخ مدفون است در موضعی که مردم آنجا آنرا تخت رستم گویند وبسیار از صلحاً بلده درآنجا مدفوننند ازخواجه یحیی استماع دارم که فرمود لهراسب درسمت شرقی نوبهار آسوده است . وایضاً درالسنه وافواه ارباب انتباه دایراست که چون گشتاسب از قتل لهراسب بردستار جاسب اطلاع یافت از فارس به بلخ آمده سیصدو شصت آتشکده بعدد ایام سال درحوالی نوبهار ومقبرهٔ لهراسب بنافرمود وهرروز بدلالت زردشت که مخترع ملت مجوسیست بخانه آتش می افروخت وذخیرهٔ دوزخ می اندوخت وآنچه از منازل ودوردرآن حوالی واقعست ازآثار ملوک عجمست واز جمله مواضع قدیمهٔ این بلده موضع جباخان است که امروز بجز نامی از آن درصفحهٔ روزگار نیست .

بر ارباب خبرت واصحاب بصیرت مخفی ومستور نماند که باتفاق مهرهٔ فن اخبارواجماع بررهٔ معاملهٔ آثار ازبدوظهورآیات عمارت وآبادانی درین ساحت سماحت آگند که بقول اصح معمورهٔ ثانویست ازعمرانات جهان فانی تاامروز که بعضی از آن از

ایام انبساط انجام سنه تألیف است سور موفور السرور بقعهٔ مذکور زیاده برسه موضع اساس نیافته . اما باعتبار هر مقام بنامی موسوم گشته . چنانچه حصن صغیر که امروز بشهردرون موسوم است بهندوان وقهندز معروف بوده ور بض وسطی که امروز باغ گل زمین درموضع جدار شرقی ودیوار شمالی باغ حرمسرای بجای ضلع جنوبی و مسجد ندربایش بحدغربی وباغ شمال متصل برسمت شمالی آن سمت وقوع یافته مشهور بوده بحصن و ارباب وسو رسیم که امتداد ضلع شرقی آن ممتد بوده ازموضع آسیا باد تاحدود درب عکاشه وسمت غربی ازموضع برج عیاران تاعرصه غربی حصن هندوان و صوب جنوبی ازمقام برج عیاران تا آسیا باد مسمی بوده بحصن کوفج اماجبا خان درجمیع اوقات باتفاق ثقات خارج حصون ثلاثه وبرصوب باب ستمند وسمت غربی وقوع داشته . چنانچه الیوم درب واقعه برجهت مذکورنیز بنابر مراعات سوابق مراسم موسوم بدروازهٔ جبا خان ومحمد بن ابراهیم بن ماشاء الله گوید سامان که ملوک سامانیه باو منسوبند پسر جبا است .

و هو سامان بن جبا بن نتار ابن نوشیروان ابن طمغان ابن بهرام جوبینه و خان در عرف فارسیان خانه ومحله وکوی راگویند . چنانچه خان پادشاه وخان شکرفروشان وخان برده فروشان . وحقیقت حال آنست که جبا و فایز دوبرادران بودند از نژاد بهرام چوبینه که برمملکت بلخ بحسب ارث استیلا یافته بودند . ازآنجا که فایز بنامی سلطنت فایز بوده ودر حصن کوفج مقام داشت بنابر مصالح ملکی جبا را عذر خواسته درخارج درب ستمند بتوطن امرفرمود ومشارالیه درموضع مذکور که بدایت او از عیدگاه سابق ونهایت آن تاحدود مصلای جدید بوده رحل اقامت انداخته بمراسم امداد واسعاد برادر بزرگ قیام واقدام مینمود تا درفرصت قلیل آن موضع بمثابهٔ مصر

جامع گشته مشتمل برچند کوی وبر زن گردید و کاخ وقصور جبا موسوم بجبا خا ن شد آنگاه جبا قریهٔ جهت سامان فرزند خویش متصل بجبا خان آباد سا خته باسم اوگردا نید . اما قلعهٔ که با هتمام ملا زمان مظهر قهرمان جلال وشهر یار بیهمال عبدالمو من خان مغفو ری سمت سرانجام یافته حصنیست که درمراسم عروج بابرو ج ا فلا ک د م مساوات ولاف اشترا ک می زند ودرقواعد احکا م واستحکا م کوه را با همه شکو ه ستوه میگردا ند .

بیت :

عقل گرد دگر کند دروی تفکر مستمند وهم گرد دگر کند دروی تا مل نا توان

درثری بیند ثریا د رسمک بیند سما گر کنددر بو مش از بامش نظاره پاسبان

بالجمله حصن مذ کور که امروز معمور است مشتمل است برتمامت سور واریان و جباخان وبیشتر درکوفج ومتصل است بقهندز از سمت شرقی و غر بی وا ز ثقا ت استماع د ا رم که این حصا رچند برج ازقلعهٔ بخا را زیادتی دارد وبرین حصن حصین شش د روازه سمت وقوع یا فته .

اول درب خواجه سلطان احمد که برصوب جنوبیست ودرقدیم بدروازه نو بهار موسوم بوده ا ست .

دویم دروازهٔ آب که در سوالف اعصار بدرب باباجک مشهور بود ه چه مرقد منور بابای مذ کور که امروز برسمت شرقی مسجد حضرت نقابت دستگاه شاه خواجه نقشبندی وغربی منزل موقف صاحب فراست منصور حاجی داد خواه است بر شارع آن درب سمت وقوع داشته، سیم د روازهٔ جباخان است که الیوم درمیان مصلای قدیم وجدید واقعست . چهارم دروازه ده شیخست که بقرب قریهٔ مذ کور است واین دروا زه درقدیم نبوده . پنجم از ضلع شمالی در وازهٔ جباخان است که برسمت قریهٔ

جباخان است واسروز از آن قریهٔ نشانی نیست اما دردفاتر قدیمه مسطوراست .
ششم درب عشق آباد برسمت شرقی که با هتمام حضرت خلافت رتبت (یعنی ندرمحمد خان)
مفتوح گشته ودرسوالف اعصاربدرب هندوان موسوم بوده که مزار فایض الانوار
امام جعفر هندوانی که الیوم بخواجه سبور مشهور است برسمت این بابست .
اما قهدز که الان بشهر درون موسوم است مشتمل است بر چهارباب : اول درب
عراق که برصوب جنوبی مایل بمغرب مفتوحست وآن درقدیم بدرب بختی مشهور
بوده است. دویم دروازه خواجه عکاشه که از آن باب تا مرقد منور آنحضرت که
برسمت شرقی قلعه است قریب بده جریب کما بیش باشد . سیم دروازه اشترخوار که
برسمت شمالی است و منسوب است با حمد شترخوار بلخی که معاصرا بومسلم
مروزی بوده . چهارم دروازه اسلام است که درسوالف اعصاربدروازه ستمند معروف
بوده واین باب برسمت غربی است مفتوح بعرضه ریگستان کهنه و درین قلعه بسا
مزارات وبقاع وآثار خیر که ظاهر وهوید است وحمام گل بهار که مهتر حیدر علیا
بادی از برج عیاران نقب زده گل ستون را از آن بدر برده درین شهر است بقرب
درب شترخوار واسروز معمور وآبادانست و بقیه مواضع آن درضمن تعداد علما و
مشایخ بلده طیبه سمت تبیان خواهدیافت اما مزارات ومواضع وسکنه و کوی وبرزن
شهر بیرون ازحوزه تعداد خارج است و بعضی از آنکه معروف و مشهور است بیان
آن ازمساعدت روزگار ما مول است ، نظم :

چشم جهان ندید ونه گوش جهان شنید

زین خوبتر مکان وپسند یده تر مقر .

فهرست اعلام و اسماء

الف

آدینه مسجد ص ۱۰۵	ابراهیم ص ۴۳
آسیاباد « ۱۳۴	ابراهیم ادهم « ۵۹-۶۲
آقتاش (قریه) « ۱۰۸	۲۳-۷۶
آق تپه(قریه) « ۱۰۶	ابراهیم بن یوسف « ۴۹-۷۸
آق سرا « ۱۲۲	ابن جریح « ۷۷
آل برمک « ۱۵-۱۶-۲۳	ابن شوذب « ۱۲۸-۱۲۹-
آل سامان ص ۲۳	۱۳۰ — ۲۳
آمویه « ۱۲۱	ابن فاطمه ص ۱۱۳
آهنگران(قریه)« ۱۰۷	ابن رفاح ص ۴۰-۶۸-۶۹
اباابی مسلم مروزی« ۹۵-۲۸-۱۳۶	ابن جمیل ص ۲۳

ابن حماد ص ۷۱
« خلکان « ۸۱
« وهب « ۳۰
« مقفع « ۱۲۷
ابی ذرغفاری « ۲
ابو بکرحسن « ۲
ابو عاصم « ۷۹
ابوسفیان بن کثیربن زیاد « ۲۳
ابی علی حسن بن محمدبن احمد بن
جعفر الوخشی ص ۵۲
ابو بکراسکاف « ۵۲-۶۳
۸۵
ابونصرسلام ص ۸۱-۶۲
ابوبکربن بشر « ۷۰
ابورجا (قتیبه) « ۴۰-۷۰
ابوداودسجستانی « ۷۰
ابو عیسی ترمذی « ۷۱
ابوبکربن محمد بن عمربن وراق
ص ۷۱
ابومطیع ص ۶۱—۴۳—۱۱۲—
۴۲-۴۱-۴۰-۷۷-۵۳
۲۳—۷۶—۱۱۶-۶۸

ابوحنیفه رح: ص ۹۴-۶۶-۶۳-۳۲
۶۱-۷۳-۵۸-۷۶
۸-۳۶-۱۲۶-۴۰
ابو حامد: ص ۴۷
ابوطبیب: « ۶۳
ابوسعیدصغانیان: « ۴۰
ابومحمد « ۴۳
ابومعاذ ص ۷۶-۶۵-۶۱
ابو اسحاق ابراهیم بن اسمعیل
الصفا رالبخاری ص ۳۹-۳۶
ابوجعفر صحاوی: « ۸۱-۸۰
ابو جعفر زالی: « ۳۶-۳۴
ابو جعفرهندوانی: « ۶۳-۶۲
۱۳۶-۵۹-۵۸
ابوجعفرفقه ص ۸۲
ابویوسف(امام)(قاضی)« ۶۱-۵۸
۱۱۲-۷۶
ابو اسحاق مضاجعی ص ۳۳
ابو المنصور رخان « ۶
ابوبکرشادان: « ۷۹
ابوبکر وراق ترمذی « ۴۸
ابوبکر فارسی ص ۶۲

ابوبکر ص ۷۲
ابوبکربن سعید « ۶۳
ابوبکر بن ابی سعیدالعالم البلخی
ص ۶۲
ابوبکر محمد بن احمد بن علی قزاز
ص ۵۵
ابوبکرمحمدبن ابراهیم الزاهدبلخی
ص ۳۶
ابوبکرمحمدبن معتصم بن محمدبن علی
(شیخ مرجانی) ص ۸۷—۸۸
ابوقلسم بن حسین محمود ص ۵۶
ابوالقاسم ص ۴۲—۱۲۸—۱۲۹—۸—
۵۲—۱۲۶
ابو القاسم صفار ص ۶۳
ابواسحق صانع « ۳۳
ابو اسحق مستملی « ۸—۳۳
ابو اسحق فرا « ۳۳
ابو علی برشوی « ۵۳
ابوزید بلخی « ۱۰—۲۱
ابواحمد « ۴۶
ابوشجاع عمربن ابوالحسن ص ۵۷
ابو سلیمان جوزقانی ص ۶۹
ابوالفضل سکری ص ۲۱
ابوت (قریه) « ۱۰۳
ابونصربن محمدبن سلام « ۸۰
ابوحفص حداد « ۴۴
ابو سعیدحذوری ص ۸۲
ابوایوب « ۴۴
ابوحازم « ۸۰
ابو الفضل کرمانی « ۳۶
ابوعلی و خشی « ۸۵
ابوالقاسم بن ابوبکر « ۸۲
ابوسعیدخلیلی « ۸۴
ابوا للیث فقیه: « ۱—۴۲—
۴۸—۸۳
ابومقاتل ص ۵۰
ابو هریره « ۴۳—۷۱—
۴۳
التجرید ص ۳۶
احمد حضرویه « ۴۶—۴۷—
۸۵—۱۰۱—۱۱۶
احمدبن مدرك : ص ۴۳
احمد حرب : « ۴۶—۴۷
احمدبن عصمت « ۳۲

احمد بن یعقوب ص ۵۰
احمد بن عقیل « ۸۱
احمد قماچ ص ۹۳-۹۴-۹۵
احنف بن قیس : ص ۱۲۳
احفش بن سعید : « ۲۳
استاد حبیبی ص ۹—۱۲-۱۲-۱۷
اسحق فارسی ص ۳۰
اسحق : « ۷۴
اسکندرخان « ۶
اسدبن عبدالله قسری ص ۱۰-۱۳
۱۴—۱۵—۲۰—۲۵—۱۱۳—۱۲۶ .
اشکمس ص ۱۳-۱۲۴
ارغون (قریه) ص ۱۰۳
ارناغه (قریه) « ۱۰۶
افغانستان بعدازاسلام « ۱۲-۹۲
الاعلام زرکلی ص ۷-۱۱-۶—۴۵
۲—۳۸-۶۳-۶۶ — ۷۰-۸۶-۱۳- ۱۵
البرز ص ۱۲۳-۱۲۴
الانساب لمعانی ص ۸
الفهرست « ۲۱
التمان آباد « ۱۰۶
النجی (قریه) « ۱۰۵

الفتاوی ص ۳۶
الایضاح « ۳۶
امام عبدالله ص ۷—۱۸—۲۰—۶۱
۶۹
ابوالقاسم ص ۵
امام عبداله بن عمربن داودالواعظ
ص ۲
امام حسن (رض) « ۹۲
امیرعبداله « ۱۰
امام شافعی (رح) « ۶۵
امام خلیل احمدبن اسمعیل ص ۸۴
امام شعبی ص ۱۲۷
امیر حسین کورگانی « ۲۸
امیرتیمور کورگانی « ۲۸
امیرعبدالرحمن خان « ۳
امالی ابویوسف « ۵۸
امالی (کتاب) « ۵۲
امیرشاه محمد « ۷۲
امیه بن خالد « ۱۲۳
امام ابوحفص کبیر « ۶۹
امام الحرمین عبدالملک بن عبداله
ص ۴۵

امام ضحاک ص ۱۱۲
امام حنبل « ۷۰
اما م حماد « ٦٥
ام علی « ۴۷-۴۸
امام محمود بن عبدالعزیز ص ٥٥
انس بن مالک ص ۱۴-۸۵-۸٦
۳۴-۳-۱۳-۱-۳۱-٦
انجمن تاریخ ص ۱۱-۲۸
اندخود « ۱۲۱
انستیتوی شرق شناسی « ۹
انس المشتاقین « ۹
اورآمویه « ۴
اورس (قریه) « ۱۰٥
اویفور (قریه) « ۱۰۳
ایوب صابر (ع) ص ٦-۷-۷۷
ایمن علی (قریه) ص ۱۰٦
ایلچی گدای (قریه) « ۱۰٦

ب

بامی ص ۸-۱۲٦
بابا کهنه « ۱۲۲
باباشاهو (قریه) « ۱٥۲
باباجان ص ۱۰۱
باباعالم « ۱۰۱
بامیان « ۱۲۰
بابا کوظم (قریه) « ۱۰۷
باباعالم (قریه) « ۱۰۷
بابا چکچک « ۱۳٥
بابا کوظم « ۱۰۱
بابا یوسف « ۱۰۱
بابامست « ۱۰۱
بابا شاهو « ۲
باب الهند « ۱۱۸
بایزید بسطامی « ۴۴
باغ حرم سرا « ۱۱۰
باب الچینی « ۱۱۸
باوربرجی (قریه) « ۱۰٥
باغ شور (قریه) « ۱۰٥
باغ گل زمین « ۱۱۱
باب الترک « ۱۱۸
بحر الاسرار ص ۴-۹-۱۰-
۱۰۹
بخارا ص ٥۸-۱۲-۷-٦-۱۰۹
بخاری (صحیح) ص ۱۲

بخت‌آباد ص ۱۲۷

بدخشان ص ۱۱۴-۱۲۳

برج عیاران « ۱۳۴- ۲۷

« باغ ظلم‌آباد ص ۲۷

« عیان « ۱۳۶

« پهلوان احمد زمچی « ۲۷

« آسیائی‌بادی « ۲۷

بردقان ص ۱۰-۱۴-۷۴-۱۲۷

برخ (بلخ) ص ۹

بستان العارفین « ۸۴

بصره ص ۶۵-۷۱-۷۷

بسطام « ۴۴-۶۳-۵۸

بغداد « ۶۱-۶۶-۶۹

بقلان « ۷۰-۱۲۱

بلخ ص ۱۱۳-۱۱۹-۱۲۱-۱۳۳
۱۲۶-۱۳۰-۱۲۲-۱۲۳-۱۰۹-۱۱۶
۱۱۴-۱۰۰-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۱۰۱
۹۲-۹۳-۹۴-۱۴-۸۶-۸۷-۸۹
۸۲-۸۴-۱۷-۲۸-۳۷-۱۵-۴۷
۱۹-۲۰-۷۷-۷۸-۲۱-۲۲-۲۳-۲۶
۷-۸-۱۲-۵۷-۵۸-۳-۵۴-۵۶-۴-۵
۶-۶۰-۱-۱۰-۶۵-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱
۷۳-۷۵-۷۶-۱۰۸-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸

بلخ بامی ص ۱۲۵

بلوک آقچه « ۱۰۷-۱۰۸

بلوک درهٔ جز « ۱۰۷

بنی امیه « ۹۵۰

بنی عباس « ۱۳۱

بنی جریح « ۷

بولبوغه (قریه) « ۱۰۵-۱۰۱

بورلمک « ۱۰۶

بوکه (قریه) « ۱۰۵

بوینی قره (قریه) « ۱۰۸

پوذاسپ « ۱۱۹

بوخلف محمد بن عبدالملک بن خلف طبری مستوفی ص ۹

بهارده « ۱۱۴-۱۲۳

بهرام چوبینه « ۱۲۰-۱۲۱

بینواخوان (قریه) « ۱۰۸

بی‌بی‌باجی « ۱۱۰

بیش اریغ (قریه) « ۱۰۸

پشت جوی (قریه) ص ۱۰۷
پل امام بکری « ۱۰۲
پل عطا « ۷۵
پلاسی پوش (قریه) « ۱۰۳
پیکان دره « ۱۰۸
پیتابه (قریه) « ۱۰۵

ت

تاریخ بلخ ص ۳-۴-۵-۲-۹-۱۰-
۶۱
تاریخ مقیم خوانی ص ۶-۷-۹۹
۱۰۰-۲۷
تاریخ گزیده ص ۴-۴۶-۶۰-۹۰
تاریخ شام ص ۴
تا ریخ بلخ امام عبد اله ص ۴
۳۵
تاش تیمور (قریه) ص ۱۰۳
تاج الدین (مولانا) « ۷۸-۹۳
تاریخ مغرب « ۴
تاریخ طبری « ۵
تاریخ اکابر دین « ۱۱
تاریخ مزار شریف « ۱
تاریخ بهجه ص ۱۱۶
تالقان « ۶۵
شیخ « ۶
تحفة السعداء « ۴
تحفة الغرایب « ۴-۹۱
تخته پل « ۱۰۳
تخار « ۱۲
تذکره مقیم خانی « ۱ ۲۱-۱۱
ترمذ ص ۴-۱۳-۳۶-۳۷-۷۲
ترکستان « ۲۲-۲۵-۶۰
ترمذی (صحیح) ص ۲۳
تفسیر حسینی « ۴
تفسیر طبری « ۴
تفسیر مقاتل « ۶۵
تغلق تپه « ۱۰۶
تکش سلطان « ۵۲
تل عطا « ۱۲
تل غله (قریه) « ۱۰۵
تل گشتاسب « ۶
تنبل آباد « ۱۰۶
تنبیه الغافلین « ۸۴
توخته (قریه) « ۱۰۳

توره چغتاچی ص ۱۰۷
توق بوغه(قریه) « ۱۰۵
توریان(قریه) « ۱۰۶

ج

جامع الکبیر ص ۳۶
جامع ترمذی « ۷۱
جامع الجوامع مولانا عبد اللطیف
ص ۴۰
جامع العلوم(تفسیر) « ۶۴
جبا خان ص ۱۶-۱۳۰-۱۳۳-
۱۳۴
جامی ص ۹۱
جریده بلخ « ۴-۳۰
جرجان(قریه) « ۱۰۵
جعفر « ۱۵-۹۱
جعفر آباد « ۱۵
جعفر صادق(امام) « ۹۵
جعفر بن محمد الاشعث ص ۱۵
جغرافیای خراسان بخش بلخ-
جغرافیای حافظ ابرو ص ۱
جلال الدین طغان خان ص ۳۸
جنید بن عبد اله ص ۱۳۳
جوی ناخر « ۱۲۱
جوی قزل رباط « ۱۰۳
جوزجان « ۷۶-۶۶
جواهر المضیه « ۳۶-۸۰
جویه یوزی (قریه) « ۱۰۶
جوی عریان(قریه) « ۱۰۶
جوکی مغل (قریه) « ۱۰۵
جیحون ص ۵-۱۱-۱۳-۲۳-۸۳
چارباغی (قریه) ص ۱۰۸-۱۰۶
چراغچی(قریه) « ۱۰۵
چرمیك(قریه) « ۱۰۶
چغانیان « ۱۲-۱۳
چغدك (قریه) « ۱۰۲
چك نویسان(کوی) ص ۲۱
چل گزی (قریه) ص ۱۰۳
چمتال « ۱۲۳-۱۰۷
چنگیز خان « ۹۴-۱۱۲
چنگر (قریه) « ۱۰۸
چوبین آباد « ۱۲۰
چول زردك « ۱۲۱
چهارباغ بی بی باباجی « ۳۵

چهار سوق باباجان ص ۱۰۱
چهار گنبد مغولان « ۱۰۵
چیچکتو (قریه) « ۱۰۳

ح

حاتم اصم ص ۱۷-۶۲-۶۶
حافظ نور محمد ص ۱-۱۱
حاجی خواجه (قریه) « ۱۰۸
حاجی ملك (قریه) « ۱۰۵
حبیب بن قرة الیربوعی
حجاج بن غلاط اسلمی ص ۳۹
حجاج بن یوسف ص ۹۲
حسنه « ۴۲
حسن « ۵۴-۶۵
حسن بصری ص ۷-۱۰-۶۵-۱۱۳
حسن (رض) امام ص ۹۱
حسن بن علی بن ابی طالب شرف الدین
ص ۵۶
حسن بن ابی طیب « ۶۳
حسن بن سیمون « ۷۶
حسین محمود (قاضی) « ۵۶
حسین میرزا (سلطان) « ۹۴-۹۵-۹۷
حسن بن علی لاشی ص ۵۴-۵۵
حصارك (قریه) « ۱۰۳
حصن کوفج « ۱۳۵
حکم بن عمر الغفاری « ۱۲۳
حماد « ۳۰
حمام گل بهار « ۱۳۶
حلیة الاولیا « ۴۴-۴۰
حید ربزدغی (قریه) « ۱۰۷

خ

خادم رباط ص ۱۰۸
خانقاه (قریه) « ۱۰۸
خانقاه حضرت مولوی رومی ص ۲۸
خانقاه میر کلال ص ۲۸
خانقاه صوفی خواجه « ۲۸
خاصه پز (قریه) « ۱۰۳
خاله بچگان (قریه) « ۱۰۵
خان آباد (قریه) « ۱۰۲
ختلان « ۶۰
خراسان ص ۵-۶-۸-۱۱-۱۳
-۱۴-۱۵-۶۷-۶۹-۹۵-۹۹-۱۲۳-
۱۲۴-۱۲۸-۱۳۱-۱۵۷

خزاعی	ص	۱۵
خضم	»	۴۳
خلف بن ایوب	ص	۳۰-۳۱-۳۲-۶۹
		۶۷-۶۸
خلیل ابوجعفر	ص	۸۳
خلیل بن احمد ا اشجری	ص	۸۵
خلیل ابوالقاسم صفار	ص	۳۲
خلم	ص	۱۳-۱۵-۱۲۷
خم صیاد (قریه)	ص	۱۰۸
خواجه ابونصرپارسا	»	۲۷
» نصیرالدین بن عبدالغفار خواجه		
	ص	۶
خواجه نصراله	»	۲۹
» خیران	»	۹۳
» عبداله مصری	»	۱۰۰
» قلندر شیخی	»	۱۱۶
» روشنائی (قریه)	»	۱۰۶
» صبور	»	۱۳۶
خوش کنت (قریه)	»	۱۰۷
خواجه جنبندان(قریه)	ص	۱۰۳
» سنگ‌لیس (قریه)	ص	۱۰۴
» محمدامین	»	۲۹
» شهدا (قریه)	ص	۱۰۳
خوشحال آباد (قریه)	»	۱۰۲
خواجه نقشبندی	»	۱۳۵
» محمدحکیم ترمذی	»	۳۸
خوارزم	»	۱۲۳
خارجه بن مصعب	»	۳۰

د

داود	ص	۸-۱۷
داود بن عباس	»	۴۹-۷۸
دار مقاتل	»	۲۱-۱۱۳
دارالقراضیه	»	۲۱-۱۱۳
دارالغزات	»	۲۱-۱۱۳
دارعبدالعزیزمقبری	»	۲۱
داش رلك (قریه)	»	۱۰۸
دارشکری	»	۲۱-۱۱۳
دارفاطمه	»	۲۱
دارمعمری	»	۱۱۳
دارمهلب	»	۱۱۳
دجلل	»	۱۲۸
درب خواجه سلطان احمدخضرویه		
	ص	۱۳۰-۱۳۵-۱۱۳

دروازه نو بهار ص ۵۷-۵۶-
۲۶-۱۶-۵۱ -۱۱۳- -۱۳۰- ۱۳۱
دروازه عکاشه ص ۱۱۸-۶۲
۲۷-۲۸-۱۳۶
دروازه آب : ص ۱۳۵-۱۱۰
« جیاخان « ۱۱۰-۱۳۵
« هندوان « ۲۶-۵۸-۱۳۶
« یحیی « ۵۹-۲۶
« شیخ « ۱۱۰-۱۳۵
« بختی « ۶۲-۶۳ ۱۳۶
« مستهند « ۱۱۸-۱۳۶
دربند ترکستان « ۲۳
دروازه اسلام « ۱۱۸
« اشترخوار « ۲۸-۱۳۶
درویش آباد « ۱۰۶
درویش خواجه (قریه) ص ۱۰۷
درب عشق آباد « ۱۳۶
درب عراق « ۱۳۶
دربند هندو « ۲۳
درهٔ جز « ۱۰۱
دریای قاخر « ۱۰۹
دلخکی (قریه) « ۱۰۳

دولت آباد (قریه) ص ۱۰۵
ده قاضی « ۱۰۸-۱۰۳
ده رازی « ۱۰۳
ده شهرک ص ۱۰۳
ده ماماچوچک « ۱۰۸
ده نو « ۱۰۸
ده نواله « ۱۰۳
ده نیک‌بی « ۱۰۳
ده آس و بخت شاه « ۱۰۶
ده دراز « ۱۰۶
ده بدرالدین « ۱۰۸
ده رحیم قلی قارتنق « ۱۰۵
ده کلخانه « ۱۰۳
ددیم داچی (قریه) « ۱۰۵
ده میدان « ۱۰۸
ده بلندی « ۱۰۸
ده اول « ۱۰۸
ده کفشگران « ۱۰۸
ده ارباب « ۱۰۲
ده سوار « ۱۰۳
ده صغری « ۱۰۸
ده یکمنی « ۱۰۸

ده بی‌بی ص ۱۰۸

ده اغلی « ۱۰۸

ده قلعه « ۱۰۳

ده مند ر « ۱۰۵

ده عباس « ۱۰۸

ده چقور « ۱۰۲

دیه عبدالجلیل « ۱۰۳

دیه زال « ۳۴

دین محمدخان « ۱۰۹

ر

رباط (قریه) ص ۱۰۷

رحیمه بانو دخترقاسم سلطان ص ۶

رحمت آباد ص ۱۰۶

رحیم صیاد(قریه) « ۱۰۸

رساله ملکشاه « ۴-۵

رساله هیئت « ۴-۵

رضا مایل « ۱۲

رفیع‌الدین خواجه (قریه) ص ۱۰۶

رقعه بلخ ص ۵

رقیه « ۴۳

روضة‌الصفا « ۴-۹

رود هابس ص ۱۳۰

روددرهٔ جز « ۱۰۹

ردم « ۱۳۰

وی « ۸۱

ز

زادیان(قریه) ص ۱۰۵

زامگان (قریه) « ۱۰۳

زبیده بنت جعفر « ۶۷

زرد شت « ۷

زعجات (قریه) « ۱۰۵

زهیربن ابی‌سلمی « ۶۶

زید بن نعیم المعبر « ۲۳

زین‌الاخبار آدیزی « ۱۵

س

سالبوردن ص ۱۰۶

سادل « ۳۲

سالم(برادرضحاک) « ۷۴

سان‌میز(قریه) « ۱۰۶

سبحان آباد (قریه) « ۱۰۵

ستودیک « ۲۵

سراپنجه ص ۱۰۲
سراجی (قلعه) « ۲۸
سراج القلوب « ۲۴
سرده « ۱۰۵
سرای زرد (قریه) « ۱۰۳
سرای (قریه) « ۱۰۶
سعیدبن عاص « ۱۲۳
سعیدبن عثمان « ۱۱-۱۲۳
سعید عامر « ۹۰
سعید مقبری « ۷۴
سهیل بن حجاج « ۴۲
سفارات فقه (کتاب) « ۸۴
سفیان ثوری ص ۷۶-۶۵-۵۹-۴۹
سفیان بن عتبه ص ۶۷
سکزکپه (قریه) « ۱۰۸
سکزگورکه (قریه) « ۱۰۸
سلطان احمد خضرویه « ۴۵-۴۴
سالم بن سالم ص ۶۷-۱۲۸-۶۶-
۱۲۹
سلم بن زیاد ص ۱۲۳
سلطان العلماء « ۱۲۷
سلطان ارغما (قریه) « ۱۰۸
سلطان محمد مفتی بلخی ص ۴

سلطان حسین ص ۱۰۰
سلطان سنجر « ۹۳
سلطان محمود « ۱۱۴-۶۴
سمرقند « ۵۴-۸۴
سمرقندیان (قریه) « ۱۰۳
سنجر بن ملکشاه « ۵۲
سلوة العارفین « ۴-۹
سلمان بن جبان « ۱۳۵-۱۳۴
سلحان (قریه) « ۱۰۶
سلیمان بن میسره « ۷۶
سید عبدالله خان « ۲۹-۷
سیدسبحان قلی « ۲۷
سید محمد قدرخان « ۹
سیدتاج الدین اندخودی ص ۱۰۰
سیستان ص ۱۹
سیدبرکه اندخودی « ۱۰۰
سید شریف مدنی « ۶
سیدمحمد مقیم « ۱۱-۲۹-۶
سیدسبحان قلی « ۶
سیاه جرد « ۶۹
سیوتجی « ۲۹
سیونجی خواجه (قریه) ص ۱۰۵

ش

شاخ فولاد (قریه) ص ۱۰۷

شادی یوزی (قریه) « ۱۰۶

شاهرخ میرزا « ۱

شاه مقدم (قریه) « ۱۰۶

شاهنامه « ۳

شبرغان « ۱۲۱

شحشارك (قریه) « ۱۰۶

شداد بن حکیم ص ۲۸-۳۰-۳۱-
۳۵

شداد ابن فضل ص ۱۳۰-۱۷

شادیان « ۱۱۳

شرف الدین محمد طباخ ص ۳۷-۳۸

شریف مدینی ص ۱۱۲

شعبی « ۳۳

شقیق بلخی ص ۵۹-۶۰-۶۱-۶۲

شمایل بلخ (کتاب) ص ۲۷

شمایل الصالحین « ۸۱

شمس الدین حلوائی ص ۵۳-۸۸-۵۵

شمس الائمه سرخسی « ۳ ۵-۵-۵۵

شواهد النبوه « ۹۱-۳

شهرك (قریه) ص ۱۰۸

شهاب (قریه) « ۱۰۵

شهاب مصر « ۷۸

شیخ احمد خضرویه « ۸-۳-۷۲-۷۳

« الاسلام صفی الدین ص ۲-۵-۰-۱-
۶۰

« شمس الدین مسکین « ۱۰۰

« زاده شمس الدین ص ۹۲

« خلیل احمد سجزی « ۵۱

« علی قوسی « ۸۱

« ابوبکر بن مسعود « ۶۳

« آباد « ۱۰۶

« تاشتیمور (قریه) « ۱۰۵

شیرین محمد سکری مروزی ص ۲۱

شیشه خانه (قریه) ص ۱۰۷

ص

صالح بن موسی ص ۳۲

صالح « ۷۵

صالح ابن عبدالله « ۳۳

صدآباد (قریه) « ۱۰۵

صندوسهی (قریه) « ۱۰۵

صلوة العارفین « ۳۶

صورالاقالیم ص ۳

صواعق محرقه « ۵

صیادان (قریه) ص ۱۰۷-۱۰۵-۱۰۸

صیاد بن سامه ص ۶۵

صحیح ترمذی « ۳۰

ض

ضحاک بن مزاحم ص ۲۲-۷۳

ضحاک تازی « ۱۱۷

ضحی الاسلام « ۱۱

ضیاء الدین ابوالحسن طاهر بن محمد ص ۸۶

ط

طاهره ص ۳۳

طبقات الشافعیه الکبری « ۹-۱۰ م

طغارستان « ۱۱۳-۱۲۹

طرابلس ص ۱۲۸

طغای بوغه (قریه) « ۱۰۲

طلحه بن طاهر ص ۱۷-۲۵-۸۱

طهمورث ص ۵

ع

عاشقان (قریه) ص ۱۰۶

عبدالمؤمن خان ص ۵-۲۹-۱۳۵

عبدالصمد بن فضل ص ۳۰

عبدالله بن عمر (رض) « ۳-۶

عبدالله بن عمر بن میمون ص ۹۷-۷۸

عبیدالله خان ص ۶-۳۳

عبیدالله زیاد « ۱۲۳

عبدالله بن زبیر « ۱۳۰-۱۳۱

عبدالله آباد « ۱۰۶

عبدالله ثقفی « ۷۱

عبدالله بن احمد بن خلیل ص ۷۱

عبدالله بهادر خان ابن سلطان سکندر ص ۵ م ۲۷

عبدالله بن قاسم الحسنی ص ۲-۹ ۵ (۵) م

عباد بن کثیر ص ۵۹

عبادان « ۶۶

عبدالله بن مسعود « ۵۹

عبدالله بن مبارک « ۶۶

عبدالله ابن عباس « ۳-۳۳

عبداله بن رماح ص ۲۳

عبداله بن زید بن حسن « ۹۵

عبداله « ۷۵

عبداله فلاس « ۵۱

عبداله بن عامر « ۱۲۳

عبداله اعرج « ۸۶

عبداله بن محمد بن علی بن طر خان ص ۸۲

عبدالرحمن جامی « ۹

عبدالرزاق « ۷۷

عبدالعزیز دراد « ۵۹

عبدالغفور لاری « ۹۲

عبدالرحمن بن زیاد « ۱۲۳

عبدالرحیم ابن عبداله « ۵۱

عبدالرحمن بن ملجم « ۹۰

عبدالعزیز مقری « ۱۵

عباس ابن هاشم « ۱۷

عبدالملک بن عمر « ۱۱

عبدالملک بن مردان « ۱۱—۱۲

عثمان بستی « ۸

عثمان بن علی بن ابی بکر الغزنوی ص ۵۷

عجایب المخلوقات ص ۴—۵

عجائب الطبقات ص ۹۰—۱۰۱ (م)

عجائب البلدان ص ۴ م

عدن « ۹۳

عراق « ۱۲۴

عصام بن یوسف « ۱۷-۴۱-۴۳-۴۴

عضدالدوله دیلمی ص ۹۲

عطاء خراسانی « ۷۵

عطاء بن سایب « ۱۲-۷۵

عطاء بن میسره « ۲۲

عکرمه « ۴۲

علی بن عیسی ص ۱۴-۶۶-۱۲۶

علی بن حسین بن علی ص ۸۶

علی بن حسن مستملی « ۱۰

علیاباد « ۱۰۲-۱۰۷

علی بن فضل « ۴۷

علی البزودی « ۵۳

علی بن احمد بن موسی « ۸۲

عمر بن میمون بن رماح « ۲۳-۷۶

عمر بن هارون « ۷-۷۷

عمرو « ۷۵

عمرو بن بکر یمنی ص ۹۰

عمرو بن لیث » ۲۵

عمربن عاص » ۹۰

عمرعبدالعزیز » ۶۵

عیاض » ۷۹

عیون المسایل » ۶۳

غ

غایت الایضاح ص ۶۴

غریب القرآن » ۱۱

غلام قادر کاکری » ۳

ف

فاریاب ص ۹۰-۱۱۹

فارسی » ۱۳۳

فارسنامه » ۴

فاطمه » ۹۲

فتح آباد » ۱۰۶

فتوح البلدان » ۱۰

فرخ آباد (قریه) » ۱۰۵

فرغانه » ۱۳

فردوسی ص ۲۱

فرزاد » ۱۲

فرعون » ۱۲۷

فروان » ۱۱۹

فضایل بلخ ص -۲- ۳ - ۴ - ۵
۸- ۹- ۱۰-۱۱-۱۲-۱۳
۱۵-۱۷-۲۰-۲۱-۳۲-۳۳
۳۵-۵۶-۵۶-۶۲-۶۴
۶۵-۶۷-۷۱-۷۲-۷۳
۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۸۵
۸۲-۸۴-۷۸-۷۹-۴۰
۴۱-۴۲-۴۳ ۴۴-۴۹
۵۰-۵۱-۵۲-

فضل بن یحیی ص ۱۵-۱۶-۱۳۰

فولادی (قریه) ص ۱۰۳

فیض آباد » ۱۰۶

ق

قابیل ص ۳-۲۳

قابت سرای قریه » ۱۰۶

قارتق (قریه) » ۱۰۵

قاسم بن زریق	ص	۷۷	قریه عجله	ص	۱۰۵
قاضی شریح	«	۴۹	قریه شمخ	«	۱۰۵
قاق دادن(قریه)	«	۱۰۸	قریه بیش یغاج	«	۱۰۲
قبچاق(قریه)	«	۱۰۶	قراکیك (قریه)	ص	۱۰۵
قتیبه بن مسلم	ص	۱۲-۲۳-۱۳-۲۵	قریه رباط	«	۱۰۲
			قره حلقوم (قریه)	«	۱۰۸
قتیبه بن سعید	ص	۷۰-۷۱-۷۷	قزان تیمور	ص	۱۰۶
قجرچی(قریه)	ص	۱۰۵	قزل رباط (قریه)	ص	۱۰۳
قرشیگك(قریه)	ص	۱۰۵	قزدین مغول (قریه)	«	۱۰۷
قرقچی تر	«	۱۰۷	قشلاق خواجه غایب	ص	۱۰۶
قریه آستانه	«	۱۰۲	قشلاق سهترصفری	ص	۱۰۵
قریه آل تیمور دولت آباد	ص	۱۰۲	قشلاق شهر سبز(قریه)	ص	۱۰۵
قریه اشرف	ص	۱۰۷	قشم بن عباس	ص	۱۱
قریه حاجی علی	ص	۱۰۶	قطابه	ص	۹۰
قریه سکزی	ص	۱۰۷	قلعه هندوان	«	۲۸
قریه سیاه جرد	ص	۱۰۳	قوشجی (قریه)	ص	۱۰۵-۱۰۷
قریه دادی	ص	۱۰۳	قوچقارچی (قریه)	«	۱۰۶
قریه علیاباد	«	۱۲۶	قوشخانه	ص	۲۹
قریه محمد آباد	«	۱۰۳	قورچی(قریه)	«	۱۰۵
قریه بساذری	«	۱۰۶	قوس چمنی (قریه)	«	۱۰۷
قریه خطای	«	۱۰۶	قوم عاد	ص	۵
قریه اینماق	«	۱۰۷	قول نبات(قریه)	«	۱۰۸

قول تمیور (قریه) ص ۱۰۳
لهندر « ۱۳۴-۱۲۶

ک

کابل ص ۱۷
کابل « ۱۱۹-۱۲۱
کابلستان « ۱۱۷
کابلشاه « ۱۲۰
کابل کنتی « ۱۰۷
کاخ (درفرغانه). « ۱۳
کاسان « ۱۵
کتاب العالیه ص ۱۰-۴۸-۴۴م
کتاب الصلواة ص ۴ (م) ۶۲
کتاب الصحیح ص ۸۱
کتاب البیحه « ۸۳
کتاب مبسوط « ۸۴
کتاب جامهین « ۸۴
کتاب رورسی الماتل « ۸۴
کتاب الرقایق « ۸۱
کتاب زیادات « ۸۴
کتاب جذبه الباطن « ۷۱
کتاب الصفا « ۷۱

کتاب العهد ص ۷۱
کتاب العجب ص ۷۱
کتاب البهجت ص ۷۳
کتاب الحروف ص ۷۱
کتاب کبور ص ۳۱
کتاب عالم ومتعلم ص ۷۱
کتاب الاخلا ص ۷۱
کتاب الفیف ص ۷۱
کتاب الدیانت ص ۶۴
کتاب الدرجات ص ۷۱
کتاب المواضع ونهایت
الوضوح ص ۶۴
کرمانی (قریه) ص ۱۰۷
کراسه المومنن ص ۶۴
کرسلک (قریه) ص ۱۰۳
کرخ ص ۹۳
کرجک (قریه) ص ۱۰۷
کسایی ص ۶۶
کشاف کواشی ص ۴(م)
کشف الظنون ص ۴۲
کشفگران ص ۴۵م
کمپیرک (قریه) ص ۱۰۳

کنز اللغه ص ۴۴
کورنش خانه ص ۲۷-۲۹
کوشکلک (قریه) ۱۰۳-۱۰۶
کوی ایا ص ۷۱
کولاب (محله) ص ۶۰
کوی دوگک کران ص ۱۱۳
کوی چکک نویسان ۱۱۳
کوی عبدالاعلی ص ۱۸
کوه ژال ص ۴۳
گیومرث ص ۵-۹-۱۰
کیکاوس ۱-۱۲
کیخسرو ۱۲۹
گشتاسب: ص ۳- ۴- ۵- ۷-
۱۱۶-۱۳۳
گردیز ص ۶۵
گورستان تل ص ۳۳
گورستان نوبهار ص ۵۳
گورستان سیاشن ص ۷۴
کوچی (قریه) ص ۱۰۵
کیستن قراسلطان اوزبیک ص ۲۸

ل

لطایف اللغه ص ۳-۴
لنگرخانه (قریه) ص ۱۰۳
لسان العرب ص ۲۱
لهراسب ص ۳-۵-۹-۱۲۹
۱۳۳
لیث بن سا فور ص ۷۸
لیث بن سعید مقبری ص ۱۱-۷۰
ماوراءالنهر ص ۵۷-۱۲۳-۱۲۴-۱۶۹

م

مأمون الرشید ۱۱-۸۸-۱۶۹
ماشی (قریه) ص ۱۰۲
مبارک بن عبدالله ص ۹۰
متوکل بن عمران ص ۱۳-۱۴
۲۳-۷۶-۱۲۷-۱۶۶
مجمع النوائب ص ۲-۱۶-۲۴
مجله آریانا ص ۴
مجمع ارباب ملک ص ۲۴
مخفع ص ۲۳
مخلب بن راشد ص ۲۱

مختلف الروایه (کتاب) ص ۸۴
مدرسه خلیلیه ص ۸۴
محمد ابراهیم زاهد بلخی ص ۳۷-۱۳۴
محمد مؤمن ابن شیخ عوض باقی بلخی
۱-۳-۵-۹-۴۳-۴۶-۱-۱۰۹-۷-۸
محمد یوسف منشی بلخی ص ۹ - ۷
--۴۱۱-۲۷---۱۰۰
محمد بن سلمه ۳۱---۴۱---۸۰
محمد بن اسمعیل بخاری ص ۳۳-۷۰
محمد طاهر ابن ابوالقاسم -۹۰-۴۱۱
محمد ابن بلخی ص ۵۹
محمود بلخی ص ۹ ۱۰ ۱۱۲-۱۲_۱۰
محمد بن فض ص ۵۰
محمد یعقوب واحدی (دوکتور) ۶-۱۱
---۹۲
محمد بن عقیل ص ۱۰-۸۱
محمد بن مالک ص ۳۹
محمد مقیم خان ص ۴۶ ص ۲۹
محمد صالح ورسجی ص ۵-۹
محمد ابن جعفر ص ۱۲---۶۳
محمد بن ابی بکر ص ۸۶
محمد بن عمر بن علی بخاری ص ۸۵
محمد بن محمد دستجردی ص ۸۵
محمود بیوسیاقی ص ۵۰
محله ساربانان « ۱۰۱
محمود بن اتالیق « ۷-۳۹
محمد قاسم « ۷۴
محمد بن فضل بلخی « ۷۲
محمد بن عبد العزیز سربلی ص ۵۵
محمد حسن زالی ص ۳۴
محمد بن حسین « ۷۳
محمد بن احمد ارسکان « ۵۱
محمد بن میمون سکری « ۲۱
محمد شیخ الاسلام « ---
محمد حنیفه « ۹۱
محمد مقاتل « ۳۹
محمد بن شجاع بلخی « ۸۰
محمد بن فرخ « ۷۹
مدینه « ۹۲-۱۲۸
مدرسه شاهخیه « ۹۸
مرو « ۶۸
مرو الرود « ۳-۱۲۳
مراحه الاطلاع « ۶۶
مرجقی آباد « ۸-۱۲۶

مره بن سایب	ص	۷۵	معجم الاد با یاقوت	ص	۳۶
مردیان(قریه)	«	۱۰۸	معجم الانساب	«	۱۷
مزارخواجه سنگ لیبی	«	۳۰	معجم الکبیر	«	۱۰(م)
مزارشیخ ابوسفهان	«	۳۰	معصوم سمرقندی	«	۱۰۱
مسجدآدینه	«	۱۵-۲۹	معین الدین اسفزاری	«	۱۳۲
مسجد عتیق	«	۱۴	معزالدین سلطان بایقرا	ص	۹۴
مسجدمقبری	«	۱۲۷	مغولستان	ص	۱۲۴
مسجدجان کملدی	«	۱۱۰	مقاتل بن سلیمان	ص	۶۵-۶۶
مسجدشرف الدین	«	۵۷			۲۲-۱۴-۶۷
مسجدجامع بلخ	«	۷۴	مقاتل ابن حیان	ص	۶۵-۱۴-۲۲
مسجدعبدالعزیز	«	۱۲۷	مقیم خان	«	۶ (م)
مسندابو داود	«	۳۳	مقبره نو بهار	«	۵۷
مسعودبن الحسین	«	۵۵	مقبره با با شمس	«	(۱۰۱)
مشایخ بلخ	«	۸-۵۰	مقبرهٔ بابا کهنه	«	۱۰۱
مشلک تپه	«	۱۰۷	مقبرهٔ بابا نو	«	۱۰۱
مصر	«	۸۱-۱۲۷	مناقب بلخ	«	۹-۱۰-۱۰۹
مصعب	«	۶۵	مناقب قاضی سیدصالح	ص	۴-۱۰۱
معاویه	«	۹۰-۹۲	مناقب الخلقا	ص	۴-(م)۹۱
معهر	«	۲۳	منتخب التواریخ حاجی محمدحکیم		
معجم المصنفین	ص	۸-۶		ص	(۶)م
مسلم بن حجاج	ص	۷۰	منصور حاجی	«	۱۳۵
معجم البلدان	«	۶۰	منوچهر	«	۱۲۹-۵

مکه ص ۶۷-۱۲۸-۴۷-۱۲۹
مکول ص ۲۳
مکی بن ابراهیم « ۷۷
ملک نارین « ۵
ملک تبع « ۵
معارج البنو « ۴(م)
منکیلک « (۱۰۶)
موسی بن حمران « ۱۶
موسی ترخان(قریه)« ۱۰۵
مؤته (شهر) « ۳ (م)
مؤید الفضلا « ۴ (م)
مهلب بن ابی حفره « ۶۸-۱۲۳
مهد علیا خان بی بی « ۱۱۱
مهتر حیدر علیا « ۱۳۶
میرزا ابوالحسن انصاری ص ۱۰۰
میر علیشر ص ۹۷
میزان الاعتدال « ۳۰-۷۱
میرک شاه حسینی « ۱۱۶
میر شکاران « ۱۰۶
میدان گشتاسپ « ۱۱۵
میر محمد حسین « ۳ (م)
میر آباد « ۱۰۶

ن

ناصرالدین شهید بلخی ص ۸۶،
۸۷ — ۳۴ — ۵۱ - ۱۰۴
نجف - ۹۲ - ۹۳ - ۹۶ — ۹۵
نجم الدین عمر نسفی ص ۳۶
نذر محمد خان ص ۱۳۱-۱۱-۲۹
۱۰۹ - ۱۱۳ — ۱۳۶
نزهة القلوب ص ۴ - ۵ - ۱۱(م)
نصر بن کمیل ص ۱۱۴
نصرخان « ۱۵
نصر بن شمس « ۱۱
نصر بن محمد سمرقندی ص ۴۲
نصر بن احمد سامانی - ۶۳
نصرت آباد ص ۱۰۷
نظام الملک « ۴۹
نصیر ابن یحیی بلخی ص ۵۰-۵۱
نظام الدین مروزی ص ۹۵
نظام الدین محمد « ۸۷
نقاش قریه « ۱۰۷
نگارین (قریه) « ۱۰۳
نه گنبدان « ۷۳

نوبهار بلخ ص ۳۹ - ۱۲۸-۱۰۳
۲۳-۱۵-۱۴-۹-۴۹-۵۰-۹-۱۲۹-۱۳۳
نوکار (قریه) ص ۱۰۷
نوازدل (کتاب) « ۵۱ - ۴۱
نوشاد بلخ « ۱۷
نوادر الاصول « ۳۸
نوآباد (قریه) ص ۱۰۸-۱۰۲
نور آباد « ۱۰۷
نهر شاهی « ۱۰۱-۱۰۰
نهر بلخ « ۱۰۱-۱۰۳
نهر قراچه « ۱۰۲-۱۰۶
نهرارغنداب ص ۱۰۲-۱۰۵-۱۲۰
نهر چهتال ص ۱۰۷-۱۰۱
نهردستجرد « ۱۰۷-۱۰۱
نهرشحشارك « ۱۰۶-۱۰۲
نهر بور لیك « ۱۰۶
نهرسیاه جرد « ۱۰۱-۱۰۳
نهر عبدالله « ۱۰۲
نهر آدینه « ۱۰۲
نهرمسجد « ۱۰۲-۱۰۵
نهر بر قوت ص ۱۰۲-۱۰۰
نهر بنشور « ۱۰۲-۱۰۵
نهر قدر ص ۱۰۱
نهرقزل رباط « ۱۰۲
نهر بور لیك « ۱۰۲
نهر اصفهان « ۱۰۲-۱۱۰
نهر مشتاق « ۱۰۲
نهر فیض آباد ص (۱۰۲)-۱۰۶
نهر علی آباد ص ۱۰۷
نهر دان « ۹۰
نهدانکی (قریه) « ۱۰۷
نیزك ترخان ص ۱۲-۱۳-۱۲۲
۱۲۳-۱۲۴
نیشا بور ص ۴۵-۶۷

و

واشجرد (قریه) ص ۶۰
وا تدی « ۷۴
ورسجی ص ۵۶-۷۷-۹۹-۱۰۰
وزیر آباد ص (قریه) ۱۰۵
وفیات الاعیان « ۶۶
دفاسلك (قریه) « ۱۰۳
وقف عبدالله (قریه) « ۱۰۲
ولی شیر « ۹۹

وسیم بن جمیل اثقی ص ۴۳
و هب بن درد « ۵۹
ویرانه (قریه) « ۱۰۶

ه

هارون الرشید ص ۱۵-۶۰-۶۶
۶۷ ۹۲- ۱۳۰
ها مان ص ۱۲۷
ها بیل « ۳
هرنه « ۱۱۹-۱۲۰
هرات « ۹۸
هجد نهر « ۱۰۱-۱۰۷
هشام بن عبدالملک « ۱۴ - ۷۴
هیثم معبر « ۲۳
هفتادمشا یخ « ۸-۹-۵۶-
۹۹ ۱۰۰ -۵- ۳۴
هند ص ۹۳-۱۲۰-۱۳۰

ی

یحیی بن مسنی ص ۶۵- ۷۰
یحیی بن حجاج ص ۷۱
یحیی بن اکثم ص ۱۲
یحیی بن سعید انصاری ص ۵۹
یحیی بن یسار ص ۳۲
یخدان (قریه) ص ۱۰۵
یزید ص ۶۵
یعقوب قاری ص ۳ ۴۳-۴۰-۲۳
یعقوب بن لیث صغاری ص ۱۷-
۱۸-۲۵
یکه لنگه (قریه) ص ۱۰۷- ۱۰۸
ینگی اریغ (قریه) ص ۱۰۶
یونس بن طاهر ص ۷۳-۸۳
یوسف ابن د اقدی « ۶۸ — ۶۹
یوحنا بن ماسویه « ۲۳
یوزلوک (قریه) ص ۱۰۶

PROPERTY OF ACKU
2617

موسسه بیهقی درهمین زود ی ها کتب ذیل را

بدسترس علاقمندان قرار میدهد :

۱ـ تفسیرشریف (پاره ۲۱)

۲ـ چپه کنبن.

۳ـ مجموعه داستانها.

٤ـ مجموعهٔ اشعار دری.

٥ـ بزرگترین اختراعات و اکتشافات.

٦ـ اصطلاحات سیاسی واجتما عـی
به‌زبانهای پشتو ودری.

۷ـ بازار های سر پوشیده تاشقرغان.

۸ـ دمینی افسانه.

۹ـ بی‌گورستان .

مهتمم : محمداسلم عادلیار

تعداد طبع : ۱۰۰۰ جلد

ARIG
B
2.12416
MOH
2617

اطلاعات او کلتور

بیهقی کتاب خپرونه

مطبعه دولتی - ۱۳۵۷ هش